



یادگار جشن هزاره ابوعلی سینا

سلسله اشارات پنجمین تاریخی
۲۳۰

کنوزالمعین

تصنیف

شیخ رئیس ابوعلی سینا

بامقدمه و حواشی تصحیح

جلال الدین عابدی

استاد دانشگاه

تهران ۱۳۳۱ شمسی ۱۳۷۱ قمری



صویر موعلی سیاکه الحسن آثار علی آرا پذیرفته است

مقدمه مصحح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله معروف به (کُمُوزُ الْعَرَبِيِّينَ) مربوط بهن طلسمات و عرائم و بیرباحت که نهیّه سحّه و تصحیح و طبع آن ارطوف انجمن محترم ایران باستان برعهده این سده قلیل الصاعه قصیرالباع واگذار گردید و اینک نسخه مصحح آن نامقدمه و حواشی و توضیحات نگارنده بنظر خوانندگان محترم میرسد، از رساله های فارسی گمنام مهجور است که تألیف آنرا فیلسوف بررگوار نامدار ایران **الشیخ الرئيس حجة الحق ابوعلی حسین ابن عبد الله بن سینا** [حدود ۳۷۰-۴۲۸ ع] است دادها بدو باوجود سرگذشتهای تأسفحیر ملال انگیز که درباره فقدان و از دست رفتن آثارشیح مخصوصاً رساله های کوچک و منفردات متفرقه او سراع داریم (۱) خوشبختانه هنوز

۱ - از جمله سرگذشتهای کتب و مؤامات شیخ این است که شاگرد از حدش **ابو عیید حوزجانی** از دول خود شیخ نقل کرده که بر حسب حواش و در حواست اشخاص کتاب میبوست و سحّه محصور را بآنها میداد و خود شیخ سحّه دیگر از آن نگاه میداشت (رجوع شود سرگذشت شیخ بنقل ابو عیید حوزجانی در کتاب تنمّه صوان الحکمه و حرو دوم طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه)

و سر از سرگذشتهای اسف انگیز، غارت کتابهای شیخ است از اصفهان که مکرر اتفاق افتاد - یکمرتبه در واقعه قتل عام و غارت شمواء مسعود عربوی که علی التحقیق در اواخر سال ۴۲۰ و اوائل سده ۴۲۱ واقع شده است - این مرتبه اموال شیخ را بقیّه حاشیه در صحنه بعد

آن تاره گردید و بار نامش بر زبانها و قرعۀ تصحیحش بماسست سنجیت و
اشتراک در صفت مہجوری و کمنامی بنام این نندہ افتاد، تاجحشی اوسرمایہ
فرست وقت را در راہ این مقصود حرح و یاد کاری از آثار قدیم را کہ
نستی با آن داشمند برگزیدہ ایرابی دارد احیاء و تقدیم محضر دانشمندان
حہان کردم

امید است کہ در پیشگاہ ادب معرفت این خدمت مقبول و سعی
نگارندہ مشکور افتد و دوستان ادب اگر در میان ہفتاد عیب یک ہنر
بینند بمصمون این آیات عمل کنند

مرد باید ہرچہ در بگرد عیب بگذازد و ہر نگرد

ہست در عیبا ہنر بینی در میان صدف کھرچینی

ہرچند با وجود حجاج اقناعیہ کہ عنقریب بطر خوانندگان میرسد،
ہنور خاطر در صحت انتساب این کتاب شیخ برر گوار سکون و آرام
ندارد و دہن کنجکاو دیر باور در این مارہ حالی از دعدعہ و تشوش بیست
و بالحملہ دل بر صدور این تألیف از شیخ رئیس قرار نمی گیرد - و لیکن
بہمین اندازہ کہ بدو انتساب دارد و ہنور دلیل معارض قطعی کہ خلاف این
امر را بیقین اثبات کند در دست بیست، نگارندہ را از انجام دادن این
خدمت کمال خرسندی و خوشوقتی حاصل است

أَحِبُّ مِنَ الْأَسْمَاءِ مَا وَافَقَ اسْمُهُ وَ أَشْهَهُ أَوْ كَانَ مِنْهُ مُدَايَاً

مضمون گفتار حکیمانہ خود شیخ رحمہ اللہ در امثال اینگوبہ امور بر

بہترین سر مشق و دستور است

در گوشه و کنار مسجدهایی از آن رساله یافته می‌شود که هرچند بیشتر از سایر نسخ خطی مهجور برور سیاه شسته است و ماحرای تحریف و تصحیف کتاب بی‌سواد خودسر ناموثق غیرمأمون درطول چندقرن بر آن گذشته، بار ارجحان سطورش که عبار تصرفات بی‌وجه مباح بر آن نشسته آثار اصالت و قدمت هویدا است - و تقدیر رورگار چنین بوده که بعد از قرون متمادی در این ایام بمناسبت جشن یادبود هزاره شیخ بررگوار دکر

مقه حاشیه ارمعه قمل

که مدنی مدید در اصمهان اقامت داشت عارت کردند و از حله کتاب انصاف شیخ بود در سست مقله که بتاراح حراساسان رفت و دیگرانری از آن پیدا شد [ح ۲ ص ۸ طبقات الاطباء]

نار دیگر در حله فوسهل حمدوی که ارطرف امیرمسعود عربوی برای سرکوبی علاء الدوله ابو جعفر اس کا کویه در سئه ۴۵۰ ناصمهان تاحت و حراة علاء الدوله که مشحون از آثار گرانهای شیخ بود عارت رفت

کتب شخ را محصورمادراین واقعه اراممهان عربیه بردید واین آثار مدنها در کتابخانه بررگ عربیه نافی ماند تا در حدود سئه ۵۵۰ هجری که علاء الدین حسین جهانسوز غوری انتقام و کسه عربویان تمام قصور و کاحهای مسع حمدوی و مسعودی را ویران ساخت، از حله کتابخانه عربیه را بر که محرن آثار علمی و ادبی نفس پی همتای ایرانیان بود آتش رد و آبهمه آثار طمعه آتش کیه گردید و نادر هوس و انتقام جاهلانه رفت [کامل اس انیر]

در کتاب محاسن مامروچی مؤلف حدود ۴۸۰ هجری واقعه قتل و عارت شعواء مسعود را در سئه ۴۲۱ نوشته و آن قصه هائله را چون اهمت سسار داشته می و مأحد حوادث تاریخی قرار داده است

در کامل اس انیر میوسید « قتل [یعنی مسعود] مهم [یعنی من اهل اصمهان] مقتله عطیه بحر حسة آلا ف قتل »

در شدرات الدف میوسید « قتل مالا تعلمه الکفره »

در این فته گروهی سسار از علمای اصمهان از قیل عبدالواحد باطر قانی کشته شدید که بکاریده در تاریخ اصمهان تمصیل نوشته ام

محرر آنرا «عَرَمَ الرَّاقِي» ماتحفیف راء معجمه باین معنی آورده اند^۱
 اضافه کنور بمعربین اضافه تخصیصی است متضمن معنی لام اختصاص،
 یعنی کسبینه های (اسرار و رموز برای) عربیه خوانان و افسوسگران
 بطبرش در اسامی کتب **کنوز الاولیاء و رموز الاصفیاء**، تألیف
 ابواللیث برای الرکات واعط حسی متوفی ۱۰۰۰- و **کنز العباد فی شرح**
الاوراد یعنی اوراد شیخ شهاب الدین سهروردی - و **کنز الموحدین فی**
سیره صلاح الدین تألیف ابن ابی طی یحیی حلی متوفی ۶۳۰ - و
کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال تألیف علی بن حسام الدین هندی
 در سنه ۹۵۷ - و همچنین **کنز العارفين و کنز القاصدين** و غیره

اما یکدسته ارایین نوع اسامی اضافه بیانی است متضمن معنی مر تبیین
 نظیر **کنوز الذهب فی تاریخ حلب** تألیف ابودر احمد بن برهان حلی
 متوفی ۸۸۴ و **کنوز الفقه** در فروع فقه حسی تألیف شیخ ابوالعاس احمد
 مرعشی متوفی ۸۷۲ - و **کنوز الحقایق فی حدیث خیر الحلائق** تألیف
 عبدالرؤف مناوی متوفی ۱۰۳۱ - و همچنین **کنز اللغة و کنز العرفان**
 در آیات احکام و امثال آن

در کتاب کشف الطنوں که عین نوشته او را بعد نقل حواهم کرد کتاب
 کنور المعربین موضوع بحث را همانطور که گفتیم در متن با عین مهمله و راء
 معجمه نوشته و محشی المعربین تقدیم عین معجمه بر راء مهمله را نسخه بدل
 صسط کرده و آنرا حطا شمرده است (چاپ حدید استانبول ح ۲ ص ۱۵۲۰)
 اما در دیل اسماعیل پاشا بر کشف الطنوں کتابی را ذکر می کند که
 ارجحت اسم و موضوع علوم عربیه شیه و بردیک بکتاب ماست باین قرار

«كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ قَدَرُهُ فِي نَقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَذْذِكَ عَنْهُ
قَائِمُ الدَّرْهَانِ» .

نام کتاب

پیش از ورود در سایر مطالب در باره نام کتاب گفتگو می کنیم
حرو اول اسم کتاب یعنی (کُمُور) جمع (کَمُر) بمعنی کسج و کججینه
برد همگان مسلم و محقق است - اما در حرو دوم مصاف الیه ، احتمالاتی
متصور است که اصح بلکه صحیح آنها مُعَرِّمِین است بصم میم و فتح عین
بی نقطه و راء نقطه دار مشدد مکسور بورن مُحَدِّث و مُؤَدِّن صیغه جمع
سالم اسم فاعل از باب تعیل بمعنی راقی و افسوسگر و عرائم حواص ماخوذ
از عریمه بمعنی آوراد مخصوص و رقیه و افسوس که در کتب معتبر لغت عربی
مثل قاموس و تاج العروس و در عبارات فصحا استعمال شده است
صاحب قاموس در ماده عرم می نویسد «وَكَمْ حَدَّثَ الرَّاقِي» و تاج العروس
علاوه می کند «الرَّاقِي بِالْعَرَائِمِ» .

منوچهری گوید

چو هنگام عرائم ری معرّم تمك حیرد ثعبانان ریمس

فعل آرا یعنی عَرَمَ عَرَمَ ریم معرّم از باب تعیل بمعنی افسوس کردن و عریمه
حواصن که قاعده نایستی همه حاصبط شده باشد ، بعض کتب لغت مثل
المنجد معروف صبط کرده «عَرَمَ و عَرَمَ الرَّاقِي قَرَأَ الْعَرَائِمِ» - اما
صاحح اللغة و قاموس و تاج العروس و لسان العرب صبط نکرده و فقط فعل ثلاثی

است و هیچیک از سح کتاب ما چنین تصدیق ندارد - راساً کنوز المعرّین
 شیخ را خود صاحب کشف الظنون نام برده و درباره آن توضیح داده است ،
 باین حال تکرارش در دبی و مستدرکات هیچ علت و سنی نخواهد داشت
 صماً یادآور می شویم که نام رساله حاصر در همه نسخ کنوز المعرّین
 است غیر از يك نسخه تازه که سهو کاتب کرام المعرّین بصیغه معرد کنوز
 نوشته شده است

آمدیم بر سر وجوه محتمله دیگر درباره حر و دوم اسم کتاب که پیش
 وعده دادیم

بعضی آنرا با عین معصمه ساکن وراء مهملة مخف مکسور یعنی
 (المعرّین) بصیغه جمع سالم اسم فاعل از باب افعال بوزن مُنْعِمٌ وَمُقْلِسٌ
 یا با فتح راء بصیغه اسم مفعول از همان باب بوزن مُلْزَمٌ و مُجْکَمٌ . و
 برخی هم با عین وراء مشدّد مکسور یا مفتوح بصیغه اسم فاعل از باب تفعیل
 هموزن مُعْلِمٌ و مُحْصِلٌ ، یا اسم مفعول این باب هموزن مُکْرَمٌ و مُعْظَمٌ ،
 توهم کرده اند از ماده عرامت بمعنی تاوان

اعرام باب افعال و تعریم باب تفعیل هر دو بیک معنی است ، گویند
 (أَغْرَمَهُ الدِّينَ) یا (عَرَمَهُ الدِّينَ) بصیغه فعل معلوم متعدی بنفس یعنی
 او را ملزم بگردان و ام و دادن تاوان کرد - پس مُغْرِمٌ و مُغْرَمٌ بصیغه اسم
 فاعل از هر دو باب بمعنی کسی است که دیگری را نادای دین و عرامت و اذار
 کند ، و مُغْرَمٌ و مُغْرَمٌ بصیغه اسم مفعول کسی است که ملزم بپرداختن
 وام و تاوان شده باشد فعل أَغْرِمَ بصیغه مجهول باب افعال مرادف (أُولِعَ)

« کثر المعمرین فی الحروف والافاق لقطب الدین عبدالحق بن ابراهیم
 ابن محمّد الشهید باب سبعین الاندلسی المرسی المتوفی ۶۶۹ تسع وستین و
 ستمائة اوله الحمد لله الذی خلق الانسان دبل دوم ص ۳۸۷ »

در چاپ واضح و روش معرّین معین نقطه دار و راء بی نقطه نوشته
 و قبل از آن کثر المعانی و بعد از آن کثر المفاوض را آورده، و چون
 در اسامی کتب پیروی از اصل کشف الطنون ترتیب حروف تهجی را رعایت
 می کرده، محتمل است که خود مؤلف دبل صحیح آن را معرّین باعین معجمه
 میدانسته، یا اشتباه از مصحح باشد که حرف بعد از میم مابین (ع - ف)
 معانی و مفاوض را حتماً (ع) نوشته کرده، و حال آنکه ممکن است مؤلف
 دو کتاب را از حروف (ع) پشت سر هم آورده و از حرف (ع) در این موضع
 نام کتابی را اصلاً سراع نداشته و ذکر نکرده باشد

علی ای حال صورت طبع شده معرّین است بغیر معجمه که نامواریں
 ادبی در این مورد معنی مناسبی ندارد - و این مطلب را در ضمن وجوه
 محتمله نام کنوز المعرّین عنقریب توضیح خواهیم داد

و بهار کسی توهم میکند که کثر المعرّین دبل کشف الطنون
 با کنوز المعرّین ما، در اصل یکی و مؤلفش قطب الدین عبدالحق اندلسی
 باشد نه شیخ رئیس ابوعلی سیما - چه اولاً نام دو کتاب با یکدیگر
 فرق دارد و احتمال تحریف کثر و کنوز بدون دلیل حدسی نامعقولست - ثانیاً
 علم حروف و اوفاق که موضوع آن کتابست بارقه و طلسمات و بیرجانات
 موضوع کنوز المعرّین بسیار تفاوت دارد، و در این کتاب از حروف و اوفاق
 مصطلح حرفی نیست - ثالثاً حوشختابه مؤلف دبل اول کتاب را نقل کرده

ملکه در اثر نقص خطاطی و تقید بمشبه نویسی مشکلات بی حد و حصر بر آن افزوده اند - و گرنه اصل خطّ نارعايت آداب و مقررات موضوعه اش چندان اشکالی ندارد که امثال ابوریحان را از دست تشابه و تحلیط حروف و حرکات بفریاد بیاورد!

در همین موضوع نام کتاب، اگر شکل و اعجام و تئیین و تقييد حروف در کلمات مکرر شده بود، موجب اشتباه خوانندگان و طول کلام نگارنده می شد - باری از خوانندگان پورش می طلسم و بمطالب دیگر می پردازم
انتساب تالیف کنوز المعزمین بشیخ رئیس

ابوعلی سینا

در کتب معروف متداول که ترجمه حال و فهرست مؤلفات شیخ را نوشته اند از قبیل **تتمه صوان الحکمه** تألیف شیخ طهیر الدّین ابوالحسن ابن ابی القاسم بیهقی و **تاریخ الحکماء** شهر روری و **تاریخ الحکماء** جمال الدّین ابوالحسن علی بن یوسف قطعی و **تاریخ الحکماء** قطب الدّین اشکوری و **طبقات الاطباء** ابن ابی اصیبعه و ابن خلکان که نوشته های **تتمه صوان الحکمه** را باسم و رسم نقل کرده است (۱) تا حایبی که راقم سطور اطلاع یافته ام، در هیچ کدام رساله یی باسم کنوز المعزمین یا کلمه یی شبیه و نزدیک آن مثل کبر المعزمین حرو و مؤلفات شیخ ذکر شده است -
راقم سطور بیر تا این زمان که تهیّه و تصحیح رساله را بر عهده گرفت

۱ - در ابن خلکان چاپ طهران ملط کاتب (صواب الحکمه) نوشته است:

قلت هذا جمعه من تتمه صواب [صوان: ص] الحکمه تألف الشّح طهیر الدّین ابی

الحسن بن ابی القاسم البیهقی: ج ۱ ص ۱۶۹

وَمُفْرَم اسم معمولش بمعنی مُوَلِّع و حَرِص هم آمده است

ار این معانی که گفتیم صیغه اسم فاعلش با نام و موضوع کتاب ماهیچ مناسب نیست، صیغه اسم معمولش هر چند با کلمه کمور حالی ارماسادت نیست اما با موضوع کتاب باسداره معرّمین که در اول گفتیم تناسب و سارگاری ندارد

اگر مُفَرِّم صیغه اسم فاعل باب افعال بمعنی لارمی مرادف عَرِیم یعنی تاوان ده و مدیون (۱) آمده بود، مناسبتش با کثور بیشتر ارمعنی متعذّی میشد (گنجینه های بینوایان وام دار) اما باین معنی در کتب لغت ضبط نشده است

در حاتمۀ این بحث بکارنده میجواهد با حمرۀ اصعهای و ابوریحان بیرونی و امثال ایشان در اشکال حطّ معمول خودمان، هماله و همدردشود و ار این داء عُصَال مَث شکوی کند، و لبسک نار می بینم و میدانم که قسمت اعظم بالغ بر به عُشر این گناه بگردن کاتنان و حطّاطان و منشیان خود پسند لاابالی است که به تنها در شکل و اعجام و تبیین حروف تقصیر و مسامحه کرده و احیاً با آنرا با مراتب فصل فروشی ننگ و عار می شمرد (۲)

۱ - عَرِیم بمعنی داین و مدیون و تاوان خواه و تاوان ده هر دو آمده اما معنی دوم با کثور مناسبت است

۲ - در کتاب ادب الکُتّاب صولی می نویسد « کره الکتاب الشکل والاعجام الا می المواضع الملتصّة من کتب العظماء الی من دوهم فاداکات الکتب من دوهم الیهم ترک ذلك می البس و غیره احلالاً لهم عن ان يتوقع عنهم الشك وسوء العهم و تربها لعلومهم و علو معرفتهم عن تقيد الحروف ص ۵۷ » - معروفست که مأمون عباسی این رسم را می پسندید و منشیان را بر شکل و اعجام یعنی ضبط حرکات و نقطه گذاری تشویق می فرمود

ب تصریح حاجی حلیه [متولد ۱۰۱۷ متوفی ۱۰۶۸] در کشف
الطنون که این کتاب را با خصوصیتی که در آن موجود است شایسته
دار مؤلفات ابن سینا شمرده است باین عبارت
« کور المعزّمین للشیخ الرئیس ابن سینا وهو مختصرٌ ذکرَ فيه أنَّ
قَوْمًا مِنْ أَصْدِقَائِهِ سَأَلُوا مِنْهُ نَأْلِيًا فِي الدَّرَجَاتِ وَالطَّلَسَمَاتِ
وَالرُّقِيَّةِ قَالَفَ وَرَتَّبَ عَلَى سَبْعَةِ فُصُولٍ ح ۲ ص ۱۵۲۰ طبع
حدید استانبول »

شایسته که صاحب کشف الطنون می دهد تا نسخه موجود کنوز المعزّمین
کاملاً منطبق و عین مقدمه ایست که راجع بموضوع و سبب تألیف در آن
می بینیم

ج در کتاب سَلَمُ السَّمَوَاتِ تألیف شح ابوالقاسم بن ابی حامد حکیم
شیرازی (۱) رساله کور المعزّمین در علوم عربیه حروف فهرست مؤلفات
شیخ رئیس ثبت شده است

۱ - شح ابوالقاسم ابن شح ابی حامد بن ابی نصر حکیم شیرازی کاروبی اصفاری
که حدّش را نصرالبیان لقب داده بودند از شاگردان وحیه الدّین سلمان قاری فارسی
است که از تلامذ حکیم داشمند نامدار میرعاش الدّین منصور بن میرصدرالدین محمد
دشکئی شیرازی صاحب مدرسه مصوریّه شیراز بود و در سنه ۹۳۶ یدارت شاه
طهماسب صغوی رسید و سال ۹۴۸ در شیراز وفات یافت
چون مؤلف سَلَمُ السَّمَوَاتِ سطر روحانی یعنی شاگرد شاگرد او بوده تقریب در او احر
فرن دهم و اوائل سده یازدهم می ریسته و رمان او خلوتر یا مقارب عصر حاجی حلیه
بوده است .

مانند اکثر همکاران خود بشارت‌نامی مبهم و مشکوک ار آن سراع بداشت .
 بعد از آنکه بوجود نسخه در ایراب و نام صحیح و موضوع تألیف
 آگاهی یافت ، درخصوص انتسابش لشیخ رئیس ابوعلی سینا مرّدد و شك رده
 گردید ، از این جهت که اشاء و اسلوب عبارات کتاب را با مدشآت معمول
 رمان شیخ مخصوصاً آثار فارسی محقق خود از ارقیل قسمتی از ۱۵۱ نشانه
 یا حکمت علائیه که از خود شیخ است (۱) چندان شبیه نیافت - ویر
 گفت که موضوع افسوس و یرنگ و عرائم و طلسمات طاهرأ نا براهین عقلی
 که جمهور فلاسفۀ مشائی در دست دارند سارگار نمی شود - و چون شیخ
 رئیس را یکمیر فیلسوف مشائی میدانیم طبعاً این سؤال پیش می آید که
 فیلسوف برهانی را با تحییلات وهمی و تسویلات شیطانی چه کار ؟

اینک دلیل انتساب رساله شیخ و رفع شبهۀ خلاف آنرا شرح مدهم

ادله انتساب رساله شیخ

دلیل انتساب تألیف رساله شیخ رئیس ابوعلی سینا چهار چیز است
 الف در مقدمه و عنوان کتاب در همه نسخ قدیم و جدید که تا کنون
 منظر ما رسیده است تألیف آنرا لشیخ نسبت داده اند و قدیمترین نسخ که
 بدست این حاب افتاده متعلق بقرن هشتم و بهم هجری است و باین قرار
 مسلم می شود که قدر متیقّ از حدود پنج قرن پیش تا کمون انتساب کتاب
 لشیخ محرر و مشهور بوده ، و کسی خلاف آنرا مدّعی نشده است

۱ - قسمتی از دانشنامه را که مربوط بحکمت تعلیمی و علوم ریاضی است ابو سعید عبدالواحد
 حورجانی شاگرد شیخ برای تکمیل اقسام حکمت بطری ارروی مؤلفات دیگر استاد
 اقتباس کرده و بر آن افزوده است

وی در فصل تقسیم بیست و هشت حرف نهجی بطایع اربعه نوشته
کنورالمعزمین را با اسم و رسم نقل می کند باین عبارت « تقسیم حروف
که در کنورالمعزمین شیخالرئیس ابوعلی سینا نوشته است . الح »

نقشه حاشیه ارضه قل

الف : در باب مهر و عله بردشمان از میرعبات الدین مصور دشتکی شراری برای
شاه طهماسب صفوی در فتح قلعه شماحی عملی را نقل میکند بطرکار عربی که از
میرزا محمد احماری برای فتحملی شاه در حسک ایران و روس اشتهاور یافته و تعمیلش
در کتاب فارسنامه ناصری مسطوراست خلاصه اش اینکه فتح قلعه شماحی بطول کشد
و حمی کثیر از سیاه فرلش کشته شد . شاه طهماسب از فکر مرعبات الدین کومک
خواست ، مر بعل الواح و بیرنجات و صاویر متوسل شد و رورشه صورتی برکاعد
نقش کرده بشاه سپرد و سعارش کرد که آرا تا روز مئین مار نکند ، روز چهارشبه
قل اردروال سرسیهسالار قلعه را بریده خدمت پادشاه آوردند ، چون کاعد را بگشود
همین صورت در آن نقش شده بود !

راقم سطور گوید شاه طهماسب از حدود سال ۹۴۲ عازم تسخیر شیروان گردید و فتح
آنجا را بدست وی در سنه ۹۴۵ نوشته اند

شاه عباس کبیر بیر قلعه شماحی را با ربح و مشقت فراوان در سال ۱۰۱۵ فتح کرد
در این مورد هم اس ساوحی می نویسد که ملاحسین برمری برای نواب اشرف اعلی
مثثنی ترتیب داد که بعد از هفت روز اثرش طاهر و قلعه شماحی فتح شد یاللمحب کاری
را که شاه عباس با آسهمه رحمت و کوشش و فداکاری در مدت طولانی انجام داد
آخوند اعدادی باین آسانی در مدت هفت روز انجام داده است ؟

ب : برای علیقلی خان شاملو لاله لوحی ساخته بودند که همیشه بر بادو بسته بود و درانتر
آن لوح درو برور ترقی می کرد اما چون مرتکب اعمال بد شد اثر لوح اریین روت

ج : برای مرشدقلی خان بیرلوحی ترتیب داده بودند که ساروی خودمی بست و در اثر آن
لوح کارش بالا گرفت تا سلطان بی تحت و تاح ایران گردید اما چون قنر آن لوح را
بداست از وی ربوده شد و رور گارش سکت سر آمد

نقشه حاشیه در صفحه بعد

«وله أيضاً في العلوم العربية مؤلفاتٌ مثل كنوز المعرّمين و رسالة
في عمَل التّأليف والتّنعيص و تعلّيقاتٌ متفرّقةٌ في خواصّ الأعداد
وقد صَحّ بعضها بنحريّة المؤلّف» (۱)

از جمله آخر عبارات معلوم می شود که مؤلف سلم السموات خود اهل
علوم عربیه بوده و این قبیل تألیفات شیخ را در دست داشته و از روی آنها
عمل میکرده است

۵: درباره یی از کتب مربوط به علوم عربیه از این کتاب نا تصریح باینکه
مؤلفش ابوعلی سیما بوده است نام برده و مطالب آنرا بسبب اهمّیت مقام
شیخ حرو قواعد صحیح اهل فن نقل کرده اند

از جمله کتاب حلّ المشكلات تألیف ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد
معروف بابن ساوحی که در عهد شاه عباس کبیر (۹۸۵-۱۰۳۸) می ریسته
و کتاب خود را همان ایام، و بطور قطع قبل از کشف الطنون تألیف کرده
است (۲)

۱ - نقل صاحب روضات از سلم السموات ص ۲۴۵ چاپ اوّل

۲ - کتاب حلّ المشكلات بدو فصل تقسیم شده که هر فصلی مشتمل بر چهار نوع و
هر نوعی چهار قسم است از علوم عربیه اعداد و حرو و طلسمات و بیرجیات - و باین عبارت
آغاز میشود «بعد از تسطیر کلام بحمد ملک علام و تعطیر مشام بدروید سید انام و
تذکیر ربان مشک فام مدح و ذکر اولیاء کرام . الخ»

مؤلف کتاب در ضمن مطالبی که راجع به علوم عربیه و تأثیر الواح و طلسمات نوشته
است حکایاتی مربوط به حال و وقایع عهد صغری آورده که اگر برای گرمی سارار
و جلب حریردار ساخته شده باشد حالی از فوائد و نتایج تاریخی هست از این قبل،
بقیه حاشیه در صفحه بعد

ایمحا يك نكته داریم که بسیار قابل توجه است مابین قرار

بقیه حاشیه ارسطو قتل

سرگذشت حان احمد که پوشته عالم آرای عباسی از طرف شاه طهماسب در کل گیلانات والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافته بود و عرو و بطر حاه و مال او را گرفته خود سری آغار بهاد و کارش باشاه طهماسب بحک و ستیر کشد در تواریخ آن عهد تعصیر مسطور است

در حل المشکلات چندین عمل عجیب و غریب از ملا عبداللطیف میبوسد از این قتل که در عمل عقد المحنة مکتوبید مر محمود پسر مر حسین بحمی را بطاهر دختر محمد علی کوچک دیوانه ساخت چنانکه سرو پا برهنه سه سال در اصبهان میگشت

سر در فصل همین اعمال مکتوبید ، کچل مصطفی از امیردادگان ششاور که او را ششوی ارباب کافور گشت رنگی یوسف ایران میگفتند بدختر حکم کوچک عشق بهم رسانده بود . در آن اقام بواب اشراف اعلی یعنی شاه عباس ملا عبداللطیف را از گیلان طلب فرموده بودند . محض تحریر و امتحان مجرمانه مکچل مصطفی گفتند تا نزد ملا رفت و شملق او را راضی کرد که عمل عقد المحنة کند ملا مرعی ساخت و شب ۱۸ رجب ارسنه ۱۰۲۶ در قزوین بطلوت نشست چهار ساعت از شب گذشته بود که حر آوردند دختری بیرون دروازه بنشسته گریه میکند مصطفی خود رفت و دختر را دید همان معشوقه او بود که از حای برحست و بدام او آویخت . مصطفی این حر را همان شب در طلوت سوار اشرف رسانید . فردای آن شب در شهر منادی کردند که دختری از خانه بیرون رفته و معقود شده است و همه حا بر رانها افتاد که این کار از ملا عبداللطیف است . پادشاه امر فرمود تا ملا را بیدان برده سوختند انتهی ملخصاً

نگارنده از تدبیرهای شاه عباس بعید نمیداند که مخصوصاً این ساط را برای انتقام از هوادران حان احمد گلایی و حلوگیری از این نوع اعمال ناهنجار حرامی که در آن ایام رواج داشته است انجام داده باشد والله العالم

فر : میرزا محمد کرمانی وزیر شاه عباس با اعتقاد خودش در اثر توسل بحی گیر ورمال بمقام وزارت رسید چون معرول شد ملحق هیجده هزار تومان بحراة دولت بدهکار بود طلسم عقد اللسان و شعله کاری محتلسان بیت المال عهد مارا میدادست که بدون احتیاج بلوح مرتع و تکسیر حروف میلبوبها اموال مسلمانان را میجوړد و نار هم بقیه حاشیه ارسطو بعد

اَدْلَه فوق بصیمه دلیل عقلی استحسانی و اصل مسلم اصولی و قضائی که دعوی و دلیل بلامعارض را باید پذیرفت تا حلافش ثابت و معلوم شود عحالة باید انتساب رساله کنورالمعزمین را بشیخ رئیس مسلم بدانیم تا دلیل قطعی بر مطلال این عقیده قائم شود، و هنوز چنین دلیلی که شایستگی تعارض با اَدْلَه مشتبه را داشته باشد در دست نیست والله العالم

بقیه حاشیه ارمضحه قبل

نگارنده گوید مرشد قلی خان وریر شاه عباس بود و چندان خودسری مکار سرد که باطناً معوص شاه گردید و عاقبت بمصیبتی که در تواریح صفویه ماسد عالم آرای عباسی نوشته اند در سال ۹۹۷ قتل رسید

د : شیخ بهائی در سال ۱۰۱۰ در شرف شمس لوحی درین مسطور تسخیر قلوب و ممالک برای شاه عباس ساخته بر ماروی او بست ، اوّل فتحی که روی داد ترییر بود و روز بروز باعث جهانگیری شد - و هوو برای شاه عباس لوحی در شرف آفتاب نوشت محمّس سورة والشمس که در سه ۱۰۰۰ بر ماروی شاه بست

راقم مسطور گوید شرف شمس روز نورد هم محل [= فروردینماه] است و حکم شاه عباس با رومیان [= عثمانی] و فتح ترییر در سه ۱۰۱۱ واقع شد - اگر نوشته اس ساوخی حقیقتی داشته باشد باید ستن لوح را بر ماروی شاه در تاریخی فرض کرد که اوّلین فتحش ترییر باشد و گریه شاه عباس در مدّت یکسال هر گریه کارمی شست و برای او در این مدّت حکمها و فتحهای دیگر بر نوشته اند

ه : هم شخ بهائی برای الله و پر دیحان وقتی که دارو عه اصبهان بود طلسمی نوشت که همیشه همراه خود داشت و در اندک زمان نامارت و فرمانروایی فارس رسید و روز بروز برجاه و مال و مقامش افزوده شد

و : ملا عه الطیّب گیلانی از اشتعاصی است که در عهد صفویه بههارت در علوم عربیه مخصوصاً عمل عقد المحنه و تسخیر قلوب شهرت داشت و از مخصوصان احمد گیلک یعنی خان احمد گیلانی بود - مردمان آن ایام می گفتند که در اثر الواح و طلسمات او احمد گیلک ترقی کرده و دولت شاهانه یافته و با وجود تمرّد و عصیان فاحش از گریه سپاه قریبانش معصوم مانده است

بقیه حاشیه در صمحه بعد

وَمِمَّا جَهِلِيَ عَلَى اسَاحِهَا (ط حَمَلِي عَلَى اسَاحِهَا) مَا مَرَّ أَنَّ الْعِلْمَ يَكُونُ
شَيْئاً حَبِيراً مِنَ الْجَهْلِ بِهِ

بکارنده خود سحّه عربی را ندیده ام تا با سحّه فارسی مقابله کنم .
اما در صورتی که ما هم متحد باشد محتمل است که اصل فارسی از شیخ و
عربی از دیگری ، یا برعکس ، یا هر دو از خود شیخ باشد که یکبار فارسی
و یکبار عربی نوشته چنانکه یکی ترجمه دیگری است - بطور این
عمل در آثار خود شیخ و علمای قدیم دیگر فراوانست مانند کتاب التفهیم
که اموریحان فارسی و عربی هر دو نوشت - و سید اسماعیل حرّابی
کتاب دحیره ، و مسعودی کتاب جهان دانش را اول بار فارسی تألیف کردند
و بعد آنرا عیناً به عربی ترجمه نمودند - در مورد خود شیخ هم گویند که
رساله علم النفس یا روانشناسی را فارسی و عربی هر دو نوشته و اصل عربی
فصول نام داشته است

صماً یادآور می شوم که در کشف الطّنون و سایر مآخذ که در حرو
مؤلفات شیخ از کمورالمعزمین نام برده هیچکدام این جهت را صریحاً
معین نکرده اند که فارسی است یا عربی . و در صورتی که سحّه عربی آن
موجود باشد اظهار نظر قطعی در این باره که یکی مخصوص یا هر دو از
شیخ باشد دشوار و محتاج تحقیق و تأمل بسیار است والله الموفق

رفع شبهه عدم انتساب رساله بشیخ

ادله انتساب کتاب را شیخ داشتیم - اما شبهه عدم انتساب آن بشیخ

سه چیز است

حسرت دوست فاضل گرامی آقای دکتر مهدوی استاد محترم دانشگاه
 سلمه الله که خود تنّعی عمیق و تفصّلی پر دامنه درباره تألیفات شیخ بر رکواری
 دارند نگارنده اطلاع دادند که رساله‌ی در موضوع یربحات منسوب
 شیخ در کتابخانه‌های استانبول یکی در نور عثمانیه شماره $\frac{۴۸۹۴}{۴۱}$ و دیگر
 در مرادملا شماره $\frac{۱۴۴۸}{۵}$ محفوظ است، و خود ایشان احتمال داده‌اند
 که آن کتاب اصل یا ترجمه کبورا المعرین باشد. رساله عربی بایر
 عبارت آغار میشود

« أَلْقَوْلُ فِي مُؤَامَرَةِ الْأَعْمَالِ وَفِيهِ سَعَةُ فُصُولِ الْإِبْتِدَاءِ فِي
 عَمَلِ الصِّدَاقَةِ مِنْ لَيْلَى الزُّهْرَةِ وَأَيَّامِهَا أُولَى إِلَى الْمُشْتَرَى وَأَيَّامِهِ » .
 و حاتمه اش این عبارتست که طاهر آرا کاتب سححه باشد نه خود مؤلف.
 « و هذه تحايل فاسدة ممالستوله (يستهويه - يتوله ؟) الشيطان .

بقه حاشه ارمحه قل

طلبکارید و زبان همگان برایشان بسته است یعنی مال زبان بسته را میرید !
 باری شاه عباس دستوراً کند داد که آقا ابوالفتح مستوفی اصمهای با حضور مقصود بیك
 باطر و مولانا صوفی و عده دیگر از رجال معتمد حساب او را رسیدگی کند میرزا
 محمد متوسّل با حوید اعدادی شد، وی برای او لوح عقداللسان ترتیب داد و چنان شد
 که بعد از چند مرتبه محاسبه و رسیدگی که بدهکاری او را نشان میداد دست آخر حساب
 کردند هفتصد تومان طلبکار شد

این واقعه را صاحب حل المشکلات با طول و تفصیل نوشته و این عمل را با حوید معلم
 خود بست داده است از روی محارب ملاحسین احلاطی والمهدة علیه. - میرزا محمد و ریر
 درسه ۹۹۷ معرول و مقتول شد - آقا ابوالفتح اصمهای مستوفی حاسب شاه عباس از
 محاسن و مشان ریر دست بود و در سفر لاهیجان در مویک شاه سال ۱۰۲۰ وفات
 یافت و حواحه علی اکبر اصمهای اند آبی جای او را گرفت

و مورد و محرابی خاص دارد که اصلاً مربوط بکار مایست، ثانیاً در اصل صحت و حدود احراء این اصل سنجهاست که اگر نارگوی کنیم منجر تنوین کتاب اصول فقه میشود، و حالی سر و سودای این کار را نداریم و انگهی باید دانست که هر قتی از فنون روش و طرر استدلالی مخصوص دارد، قواعد بحورلعت را باقیاسات عقلی، و قصایای ریاضی و فلسفه نرهانی را با گفتار فصحا و بلعای عرب و عجم نمی توان فهمی و اثبات کرد راست است که قسمتی از مباحث اصول مربوط بفنون ادبی است، اما اگر یش از حد ضرورت و لزوم استحسان عقلی و ادبی پای اصل عدم اصل مثبت واصله الصّحه وقیل و قالهای بی انتها و شکوک و هم دور میدان فراح حوصله را در مباحث ادبی نار کنیم، هیچ مشکلی حل شدنی نیست، سهل است که امور بدیهی هم داخل مشکوکات و همی حواهد افتاد و علوم ادبی بیر برورگار فقه حواهد نشست.

علم فقه بعقیده من بررگترین سرمایه افتخار اسلام است، ار آن تاریخ که این فن شریف میدان تاحت و تار مباحث می سروه اصولی وقیل و قالهای و همی که دامه اش بدامن قیامت بسته است گردید بروری نشست که واقعاً حای تأسف است.

من این معامله دائم که طعم صر چشیدم، و رورگاری درار در تحصیل چیری که اسمش علم و حقیقت و خاصیتش چهل بود کوشیدم «یا حسرنا علی ما قرط فی حنپ الله»^۱

حله معتز صهی بمیاں آمد، چه بقول بیهقی «سخن ار سخن می شکاود» ناری ار این مقوله می گذریم و بحواب دیگر شبهات می پرداریم

الف در سرگذشت شیخ بقلم شاگردش ابو سعید عبدالواحد حورحابی که مفصل‌ترین و معتبرترین شرح حال مشتمل بر فهرست مؤلفات اوست، و همچنین در سایر کتب تراجم قبل از قرن ۹-۱۰ مثل تنمّه صوان الحکمه و طبقات الاطباء و غیره در حرو و تألیفات شیخ از این کتاب نام نبرده‌اند
ب انشاء کتاب کهنگی و اسلوب نشر فارسی رمان شیخ یعنی اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را ندارد

ج موضوع کتاب و مطالب مندرجه آن با مشرب فلاسفه مشائی و افکار برهانی شیخ طاهراً سارکار نیست
عمده اشکالی که در این مورد محاطر می‌گذرد همین سه چیز است که در سطور سابق پیر بدان اشاره کردیم - و چون اطلاق لفظ دلیل اصطلاحاً بر اینگونه شهادت روایت عموماً ادله انکار پیر بدان ندادیم
اما شبهه اول بهیچوجه دلیل بر عدم انتساب نتواند بود، باین دلیل که عدم دلیل را دلیل بر عدم مطلق نتوان دانست، چنانکه عدم وحدان را دلیل بر عدم وجود نباید شمرد

و اگر قصیده اصل عدم و «عَدَمُ الدَّلِيلِ دَلِيلٌ عَلَى الْعَدَمِ» از مباحث اصول متأخران^(۱) بگوش شما حورده است، باید بدانید که اولاً معنی

۱ - اولاً لفظ (اصول) در قدیم اصطلاحی بود مرادف علم کلام، و اصولی عالماً بر عالم متکلم اطلاق می‌شد. سمعی در کتاب اسباب می‌بوسد «الاصولی بضم الالف والصاد هذه النسبة الى الاصول واما يقال هذه اللفظة لعلم الکلام و لن يعرف هذا النوع من العلم» - و ثامناً در ابتدا عبارت بود از قواعد فقه که در مقدمه کتب فقه می‌بوشتند و در مدتی قلیل یاد می‌گرفتند و بخود متون فقه می‌پرداختند - اما متأخران آنرا علمی مستقل کردند که تحصیل دوره‌اش يك عمر طول می‌کشید و محالی برای خود فقه و دیگر علوم معبد بانی می‌گذاشت!

سنحش رسائل مشکوک اوست - حال بینیم که مقدمات فوق برای مطبوع
ما چه نتیجه می بخشد .

نظر این جانب مجموع قرائن بر قدیمی بودن نشر کتاب دلالت می کند
وقدر مسلم این است که اشاء آن متعلق بقبل از قرن بهم هجری است و
اگر آثار تاریکی مخصوصاً در بعض نسخ این کتاب دیده میشود سبب تحریر
و تصحیف و مداخله های بی مورد شاع است که اشاء کتاب را از کهنگی
انداخته و لباس تازه و نو در آن پوشانیده اند - حوشختانه نسخ قدیمتر
مربوط بقرن ۸ - ۹ از این رساله بدست آمد که از دستبرد و دستکاری
کاتبان بعد مصون و علائم اصالت قدیم در آن باقی مانده است

اما مقایسه با سایر نوشته های شیخ اگر نشر این کتاب با دانشنامه و
رساله نص همانندی و هم آهنگی نداشته باشد با بعض رسائل دیگر که
بدو نسبت داده اند ، ارقبیل رساله فارسی نفس که اصل عربی آن موسوم
بمصول است و رساله طهر نامه و خودیّه و معراج نامه و قراصه طبیعیات
و مبدأ و معاد و حرّ ثقیل و غیره ، چندان ممانعت ندارد ، سهل است که
نشر این کتاب از امثال رساله حرّ ثقیل که تصحیح آن نیز بر عهدۀ اینجانب
بود بسیار کهنه تر و اصیل تر است - ضمناً از این نکته عافل نباید بود
که ممکن است نوشته های فارسی خود شیخ همه بیک سبک و یکدست و
بیک بواحت نباشد و طول اقامت او در عراق و آمیزش وی با عراقیان (۱)
سبک اشاء حراسانی او را تدریجاً آمیخته با سلوب عراقی کرده باشد

۱ - شیخ مدتی حدود چهارده سال متوالی بمهد حکومت علاءالدوله ابو جعفر ابن کاکویه
در اصفهان اقامت داشت که آنجا را مهد و سرّۀ عراق می گفتند

اسلوب انشاء کتاب

اما شبهه دوم که راجع است بانشاء و اسلوب شر کتاب، مشکلی است بحا و مورد که باید آنرا حل کرد زیرا سمک انشاء و اسلوب حمله نندی و بسج ترکیبات و استعمال لغات و نگار بردن صایع بدیعی و امثال این امور، و همچنین مقایسه آثار بایکدیگر، در نظر اهل فن یکی ارموارین و مقیاسات دقیق و قرائن و امارات طبعی صحیح برای تشخیص عصر تألیف کتب فارسی است، چنانکه املاء و رسم الخط و تصویر و امثال آن از علائم تعیین زمان تقریبی کتبات سعه است

بعقیده من کسیکه در نوشته های فارسی تمرین و تدرب و بران اهل قلم آشنایی کامل داشته باشد میتواند با مطالعه مختصر ارروی اثری بتاریخ ظهور آن سرد، باین معنی که خاصیت عصری آنرا تمیز بدهد مثلاً بگوید که فلان شرسک و حالت نوشته های قرن پنجم را دارد هر چند نویسنده اش در قرنهای بعد بوده و بمند دوق و چیره دستی استادی اسلوب قرون ماقبل را تقلید کرده باشد - و همین مقیاس در نظم فارسی بیر نگار است

در صورتی که متنب^۱ الیه يك اثر صاحب آثار مسلم دیگر هم باشد، واضح است که باید اثر مشکوک را با آثار محقق مقایسه کرد

و این حالت کاملاً درباره شیخ بررگوار ما صدق میکند که آثار فارسی مسلم الصدورش مانند دانشنامه و رساله نص^(۱) مقیاسی برای

۱ - در سرگذشت شخ بقلم شاگردش ابو عید حورحانی که سعه کامل قدیم آن را نقل طقات الاطباء فرق و در بعضی جهات بر آن مرتت دارد تصریح شده است که شیخ کتاب علائی و رساله نص را فارسی نوشت - در نقل طقات الاطباء بر می نویسد « مختصر فی السن بالحمه »

بالجمله اريك طرف شيخ را در حرو طابعه يی معرفی ميکنند که بهيچ
 امری حر نابرهان رياضي ومنطقي نمی گروند وبمدارك نقلي واستحسانات
 عقلي ودوقي بير ترتيب اثر نميدهند تا نامور وهمی وتخييلي چه رسد .
 و ا ر طرف ديگر من طلسمات وبهرجات وعزائم ورقي را که موضوع
 کتاب کنوزالمعريين است در حرو اوهام وحرافات وافسانه های لاطائلو
 انکيخته تحييلات شيطاني وتسويلات وهمی وهوا حس نفسانی می دانند . -
 بدین سبب می پرسند که شيخ فيلسوف برهانی را نااوهام شيطاني چه کار ؟
 می گویند مرد حکیمی که شفا و نجات انکيخته هوش و فاد اوست
 ود ر طرح مسائل ورد و اثبات قضایا بدان استحکام ومتامت سخن می گوید
 وهيچ کجا ار دایره عقل ومنطق قدیم بیرون نمی گذارد ، چگونه بتأليف
 کتابی می پردازد مشتمل بر رقیة تحبيب و تبعيض ونکسیر حرو و کوک
 رهه نا نام محمود و فاطمه و محور کواکب سعه که در خور رقلاان و

بقية حاشیه ارمحه مل

مقصود از وضع در این اصطلاح ، مقررات دینی ومذهبی وملکی وآداب وعادات
 اجتماعي است

با بر این چهار صفت تشکل می شود که هر کدام را با اصطلاحی خاص می خوانند ،

فيلسوف مشائی و فيلسوف اشراقي و متکلم و عارف

الف : فيلسوف مشائی کسی است که در کشف مجهولات ومی واثبات قضایا فقط متکی
 بعقل وبرهان باشد بدون تقيد بحفظ وصمی از اوصاع

ب : آرا که متکی بعقل باشد با تقيد بحفظ وضع متکلم می گویند

ج : فيلسوف اشراقي کسی است که مجهولات از راه کشف وشهود بروی معلوم
 می شود وتقيد بحفظ وضع هم ندارد

د : کسی را که براه کشف وشهود میرود ناحفظ وضع ، عارف می خوانند

چه همانطور که سبک خراسانی و عراقی در بطن اثر داشت در تریبیر مؤثر بود و اختلاف دوسک را اختلاف لهجولغات و ترکیبات دوباحیه سرچشمه می گرفت.

ناری کهگی طرر انشاء کتاب کنوز المعزمین مسلم است اما ایسکه متعلق برمان شیخ و ریخته قام او باشد، بعقیده این حاب دلیلی ندارد و برار هماها که در فصل ادله انتساب گفتیم والله العالم
برویم بر سرشهه سوم که راجع است بموضوع کتاب وعدم تناسب آن
نامشرب و مذاق شیخ

مشرب و مذاق شیخ در فلسفه - رفع شبهه استبعاد

شاید در تقریر اشکال سوم چنین بگویند

شیخ برر گوار بطوری که مشهور او را میشناسد، فیلسوفی است مشائی
ار پروان مکتب ارسطو و فارابی که سرو کارشان با راهین و قیاسات عقلیه
منطقی است و دحول و حروح و رد و قبولشان در مسائل منتنی بر اساس
ادله برهانی است

این طایفه قضایا را نامیران عقل صریح و تراروی مطلق صحیح میسند
و تصدیق و تکذیب و بی و اثبات مطالب را بقیاسات منتحه منطقی مستند
میسارند، و بمسائل نقلی و امور تمثیلی و قضایای خطایی و استحسابی
و همچنین استقراء ناقص و کشف و شهود و اشراق که مورد توجه متکلمان
و عرفا و فلاسفه اشراقی است اعتنا ندارد (۱)

۱ - علما و سالکان طریق تحقیق را بچهار صنف یا چهار طبقه تقسیم می کند - باین طریق
که حویده محقق یا بطریق عقل و برهان قضایای مجهول را معلوم می کند، یا از راه
کشف و شهود - و بر تقدیر یا حاصط و صبی از اوصاف است، یا مقتید بحصط و صبح بست -
بقیه حاشیه در صحنه بعد

بلکه سبب اصلی این اعمال را شخص عامل باید در قوای مکنونه وجود و اسرار بهمنه خلقت خود بخوید و آنچه خود دارد از بیگانه تمنا نکند ناری درباره علوم غریبه از اعداد و طلسمات و ادعیه و اوراد و احکام بحوم و امثال آن مانند سایر مسائل علمی و اعتقادی افراط و تفریط شده است ، بعضی پایه این علوم را تاجایی بالا برده اند که دست تصور و تصدیق هیچ عاقلی ندان نمی رسد - و برخی برعکس چندان در این راه پای انکار فشرده و در بطلان این علوم مبالغه کرده اند که شایسته انصاف و مناسبت مقام محققان کج حاکم نیست

نایباً شیخ بزرگوار ما بر خلاف آنچه غالب توهم کرده اند از جمله

فقه حاشه اربعه قتل

مرثی را مثلاً با رعایت آداب و مقررات پر کیمی حسدی برای تعلق روح علوی بدان وجود مگیرد که آثار او کل لوح میگوید و در اثر این تعلق آثار عجیبی ظاهر میگردد بعضی میگویند که ارواح مخلوق عالم اطله اند که دارای صور مقداری و مواد دهری میباشد از طبایع بر رجه حوهریه ترکیب یافته و از مواد زمانی و اهراس حساسی شهادتیه پیراسته اینان احسام لطیف مثاله اند که در عالم مثال مسکن دارند یکدسته ارواح علوی که آبهار املائکه گویند و یکدسته ارواح سفلی که شاطین نامیده شوند - یکدسته مطهر رحمت باشند و یکدسته مطهر عصب ، و هردو آلات و اسباب اجراء قدرت کامله الهیه باشند - و ملائکه چهار نوع اند که عناصر اربعه و طبایع چهار گانه تعلق دارند . آثار مراحى و غیر مراحى که توسط طلسمات و ادعیه و اوراد و امثال آن در این عالم ظاهر میشود همه از تاثیر ارواح مثاله است

و همانطوریکه معالجه مرض از طریق ادویه ممکن است از طریق دعا و رقیه و عود ویر امکان دارد بلکه طریق دوم اسهل و هموار تر است از تهیه ملخصاً - حواسنه خود می بیند که تصدیق و تصور این مقدمات مراتب مشکل تر از خود دی المقننه است نگارنده حواسنه نمونه کلمات علمای فن را نقل کرده باشم و گریه قوه فهم عادى اردرك ناین رموز عاخر است والله العالم

افسونگران و دعاویسان باراری است^{۱۹}
 کسی که در باب علت و معلول و حدوث کائنات آیهمه دقت و تحقیق
 دارد، چطور اینگونه امور و همی را در احاج مطالب و برآمدن حوائج
 مؤثر می شمارد^{۲۰}

این خود شبهه بی است قوی^{۲۱} که انساب رساله را شیخ مستعد و اشخاص
 را در بادی نظر نست ناین اد عامر^{۲۲} دد و دودل بلکه مسکر قاطع می سارد
 اینک برای رفع استعداد می گویم

اولاً نوع علمی که از علوم عربیه شمرده می شود بآب انداره
 موهوم و حرافه نیست که منکران تصوّر کرده اند از مدعیان دروعی
 و شیادان که با این دامها ساده لوحان را فریب می دهند بگردید، ایهمه
 افسانه را نمی توان بی اصل شمرد - نوع این علوم حقیقتی غیر قابل انکار
 بیر دارد که کمتر کسی بدان دست و از اسرار مکتوم آن آگاهی
 یافته است.

بدیهی است که ایهمه شاخ و برگ بکلی رائد و دروع است، اما
 اصل مطلب در حد خود تا حایی که با منطق عقل سلیم سازگار باشد
 شایسته انکار نیست

امکان صدور عرایب و عجایب طبیعی را عقل سلیم انکار نمی کند لیکن
 نه با این حشو و روائد که دعوی داران دروعی می گویند، و نه بدان سبب
 که عامّه تصور می کنند، و نه با آن توحیهات که بعضی علمای فن نوشته اند (۱)

۱ - توحیهات علمای من را این قبیل است که بعضی میگویند مؤثر حقیقی در امور، ازواح
 علوی است که در تحت تأثیر علت اولی یعنی واجب الوجودند و چون لوح مثلث و
 قه حاشه در صحنه بعد

عقیده شیخ در عجایب طبیعی و کرامات و خرق عادات

اینک عین قسمتی اربعارات شیخ را در موطا عاشر اشارات نقل و فارسی ترجمه می کنیم تا نموداری از طرز گفتار و اعتقاد شیخ در باره عجایب طبیعی و حوارق عادات معلوم شود .

إِيَّاكَ أَنْ يَكُونَنَّ تَكْيُفُكَ وَ تَبَرُّوكَ عَنِ الْعَامَةِ هُوَ أَنْ تَنْبَرِيَ
مُسْكِرًا لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْ لِكَ طَيْشٌ وَ عَجْرٌ وَ لَيْسَ الْخُرْقُ فِي
تَكْدِيكَ مَا لَمْ يَسْتَسِنْ لَكَ تَعْدُ جَلِيَّةٌ دُونَ الْخُرْقِ فِي تَصْدِيقِكَ بِهِ
مَا لَمْ تَقُمْ بَيْنَ يَدَيْكَ يَتِمُّ نَلَّ عَلَيْكَ الْإِعْصَامُ بِحُلِّ التَّوَقُّعِ وَ إِنْ
أَرَعَجَكَ إِسْتِكْشَارُ مَا يُوعَاهُ سَمْعُكَ مَا لَمْ تَتَرَهَنْ إِسْتِحَالَتُهُ لَكَ
فَالْصَّوَابُ أَنْ تَسْرَحَ ^(۱) أَمْثَالَ ذَلِكَ إِلَى ثَقَمَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَدُدْكَ
عَمَهُ فَاثِمُ السُّرْهَانِ وَ أَعْلَمُ أَنَّ فِي الطَّبِيعَةِ عَجَائِبَ وَ لِقَوَى الْعَالِيَةِ
الْفَعَالَةِ وَ الْقَوَى السَّوَالَةِ الْمُتَفَعِّلَةِ أَحْدِمَاعَاتٌ عَلَى غَرَائِبَ .

ربهار مبادا که برای اطهار ریر کی و فهم خود و شان دادن مریت و دوری خود از عامیان چنان باشی که هر چه را بر تو عرصه کنند انکار کنی و آخر فصلیتی شناسی که این انکار خود قسمتی از ربوبی و سبکسری و سمکساری است احق می و نادانی آنکس که هر چه را بشنود بی تحقیق

۱ - بِسْرَحَ : خ . مثل سرخ در عربی لازم و متعدی هر دو آمده و اعراب کلمه (امثال)

بر مع و نصب هر دو صحیح است

فلاسفه حشك جامد بیست که هیچ بویی از عرفان و اشراق بمشامش برسیده باشد، بلکه روح فیض یاب او از سرچشمه مشرب عرفان نیر بعد کافیه سیراب شده و تشنه کلمان زلال معرفت را از منبع صافی طبع فیّاص خود رَحیق تحقیق بخشیده و رشحه‌یی از آسرا در فصول آخر کتاب اشارات (نمط ناسع و عاشر) که آخرین تألیفات گرانمایه وی می باشد با بیانی پخته و حریرل آشکار ساخته است

شیخ خود از فلاسفه ایست که نامکان صدور عجایب و عرایب طبیعی و حواری عادات اعتقاد دارد و آثار سحر و شعبده و طلسمات و عرائم و بیرنجات و امثال آنرا حرر او هام کادیه نمی شمارد، و ظهور این آثار را بامواری علمی و منطقی عقلی مخالف و منافی نمی داند و یکی از اصول مسلم او در باره این امور و بطایر آن قاعده ایست که در سابق گفتیم «کلّ ماقرع سمعك الح» یعنی هرچه را بشنوی تادلیل قطعی برامتناع آن باشد آنرا درحای ممکن بدار و بانکارش مادرت مکن.

وی در نمط دهم اشارات در اسرار آیات راجع بمعجایب طبیعی تفصیل گفتگو می کند و ظهور حواری عادت را بطرق مختلف با مابای عقلی مابین نمی شمارد، و کسانی را که محص اطهار فصیلت و امتیاز خود از عوام هرچیزی را برحلاف عادت شنود می درنگ انکار کنند می بگوید و این انکار را خود نوعی از جهل و عامی گری می خواند که هرچه را مخالف ظاهر طبیعت و خارج از حدود معلومات ناقص خود دیدند بر فور تکذیب کنند «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه» (۱)

است. جهل و حماقت عوام بدین سبب است که هر چیزی را بدون دلیل و برهان ناور می کنند - جهل و حماقت متفلسفان منکر ملحد بیر کمتر ارعوام نیست؛ زیرا ایمان بیر هر چیز را که مخالف عادتشان باشد بی دلیل انکار میکنند بلکه بقول امام فخر رازی در شرح اشارات جهل طبقه اول یعنی گروه عوام سرررش کمتر از حق دانشمند مآنان عالم بهاست زیرا که رود ناوری عوام ممکن است مایه صلاح و نظام عالم و رستگاری و فلاح ننی آدم باشد برای ایسکه رودتر ننوامیس انیاء و اولیاء و شرایع وادیان میگروند و اطاعت احکام و مقررات و وطایف دینی و اجتماعی را کردن می بهند - برحلاف طبقه دوم یعنی حقال عالم بما و منکران الحادپیشه که حر فساد و تخرب نظام اجتماعی اثری ندارند و بالحمله سررعامیان بی ادعا برای جامعه کمتر از احمقان و دانشمند نمایان جاهل و فلاسفه حام بی تحقیق است

شیخ برر گوار درباره امکان صدور کرامات و حرق عادات و معمرات و همچنین ظهور آثار طلسمات و یربحات و امثال آن، هم شرحی منسوط نوشته و این امور را با ادله عقلی پذیرفته و با قصایای منطقی و مواریس طبیعی وفق داده است - بیر در بمط عاشر در اسرار آیات بعد از بحث مشبع در قوت اراده و تصرفات بهسانی فرماید

الأُمُورُ الْغَرِيبَةُ تَتَّبِعُ فِي عَالَمِ الطَّبِيعَةِ مِنْ مَبَادِي ثَلَاثَةٍ أَحَدُهَا
الِهِنَّةُ الْمَقْسَائِيَّةُ الْمَذْكُورَةُ وَ ثَانِيهَا خَوَاصُّ الْأَحْسَامِ الْعُمْصِيَّةِ
مِثْلُ حَذْبِ الْمَغْطَاطِيسِ الْحَدِيدِ بِقُوَّةِ تَجْصُّهِ وَ ثَالِثُهَا قُوَى سَمَاوِيَّةٌ

بدروع انکار، کمتر از آنکس نیست که هرچیز را بشنود بی دلیل باور دارد و آنرا بر است پندارد

بر توباد که اندر رشته تحقیق و تأمل چسبک رنی و بیک نشگری و چندان در بیک کسی که احوال راست و دروع هرچیز بر تو نادلیل و برهان آشکار شود - هرچه را شنوی هر چند عجیب مستنکر آید بی در بیک انکار مکن تا محال بودن آن چیز بر تو روشن و سره گردد

پس در امثال این امور (یعنی عجائب و غرائب طبیعت) صواب این است که آنرا در بقعه امکان رها ساری و بار اندازی مادام، که برهان و دلیل قطعی ترا از آن بار نداشته است یعنی باید که هر آنچه شنوی نخست در آن بیک نشگری تا راست و دروع آن نادلیل بر تو پیدا گردد آنگاه آنرا بر است انکاری و باور داری، یا بدروع شماری و انکار کسی - و بدان که اندر طبیعت عجایبهاست و مر قوتهای ر برین قعاله را با قوتهای ر برین منفعله بر عرایب و شگفتیها اجتماعهاست ه

مقصود شیخ این است که ظهور نوعی از عجائب و غرائب طبیعی از قبیل اثر طلسمات و اعداد و امثال آن مربوط است تا تأثیر و تأثر قوای فاعله سماوی و قوای مفعله ارضی و عنصری و از در بصیحت و اندر حکیمانه می فرماید گروهی از متفلسفه که در حقایق علوم ممارست ندارند عادت کرده اند که هر چه را بر خلاف عادت مألوف بشنوند ارقیل معجزات و حرق عادات و کرامات و آثار عرائم و طلسمات همرا انکار کنند و در این انکار بر ای خود فصیلتی می شناسند که خود را از عوام الناس ممتاز ساخته اند اما حق مطلب این است که باور کردن و انکار بی دلیل، هر دو علامت احمقی و نادابی

سخن رانده است؛ دوم احسام سفلی، سوم اجرام سماوی اما اجرام سماوی بدون اصنام قواصل ارضی و عنصری تأثیر نتوانند کرد.

معجزات و کرامات و سحر مربوط بقوت هسائی و بیرجات معلول تأثیر اجرام، عنصری و طلسمات ارقیل تأثیر فواعل سماوی در منفعلات عنصری است. امام فخر الدین رازی در ضمن شرح عبارت فوق، تحقیق در امکان و چگونگی وقوع حواری عادات را بیکی از تألیفات خودش موسوم به **السرالمکتوم** حواله می کند^(۱) وجود او با آنچه احاطه و تسخر که در علوم عقلی و نقلی داشت و با آن درجه شك و تردید و انکار که در مباحث علمی حتی در قضایای منطقی و فلسفی از وی سراغ داریم تا او را امام - المشککین لقب دادند بیر ماسد شیخ تأثیر فصول عریبه را تصدیق و آنرا با مبانی علمی و عقلی تطبیق کرده است^۱

بعقیده نگارنده برای ظهور انواع حواری عادات از کرامت و معجزه و سحر و دعا و طلسم و اعداد و حصر و تعوید و رقیه و عوده و احرار و حجب و غیره و غیره مخصوصاً از قوت هسائی و جمعیت حواس و قوای مکتوبه مشری عاقل نباید بود و مکتبه عالی (العارف یخلق بالهمة) را فراموش نباید کرد در قرآن مجید می فرماید **سَدْرُیْهِمْ آیَاتِیَ الْآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى یَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** - و در حای دیگر **وَفِی أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ**

بیش از این فعلاً محال گفتگو در این موضوع نیست

این سخن را ترجمه بهماوری گفته آید در مقام دیگری

۱ - تم ارجع الى السرالمکتوم ان کت داعماً فی التحقق

يَتَمَّهَا وَ تَبَيَّنَ أَمْرُهَا أَجْسَامُ أَرْضِيَّةٍ مَخْصُوصَةٍ بِهَيَّاتٍ وَضَعِيَّةٍ
 أَوْ يَتَمَّهَا وَ تَبَيَّنَ قُوَى نَفُوسِيَّةٍ مَخْصُوصَةٍ بِأَحْوَالٍ فِعْلِيَّةٍ أَوْ
 إِبْهَامِيَّةٍ مُنَاسِبَةٍ تَسْتَنْبِغُ حَدُوثَ آثَارِ عَرَبِيَّةٍ وَالسَّحَرُ مِنْ قَبِيلِ
 الْقِسْمِ الْأَوَّلِ بَلِ الْمُعْجَزَاتُ وَ الْكَرَامَاتُ، وَ الْيَرَبَاتُ مِنْ قَبِيلِ
 الْقِسْمِ الثَّانِي وَ الطَّلَسَمَاتُ مِنْ قَبِيلِ الْقِسْمِ الثَّلَاثِ . هـ

انگیزش امور عرب و ظهور حواری عادات در عالم طسعت ارسه مبدأ باشد
 یکی هیأت نفسانی که پیش از این یاد کردیم [یعنی در فصل سابق که
 فرمود قوت هیأت نفسانی منشأ معجزه و کرامت انبیا و اولیا باشد] دیگر
 خواص احسام عنصری چنانکه آهر را سبب قوئی که بدان مخصوص است
 آهر را سوی خود جذب کند، سدیگر قوت‌های آسمانی که میان ایشان و
 میان مراحهای احسام زمینی که هیأت وضعی اختصاص یافته اند یا میان
 ایشان و میان قوای نفوس زمینی که ناحوال فعلی یا افعالی مخصوص باشند،
 مناسبتی بود که مستلزم حدوث آثار عرب شکفت انگیز گردد

سحر بلکه معجزات و کرامات برهم، از قبیل قسم اول است [یعنی
 هیأت نفسانی] - و یربغات از قبیل قسم دوم [یعنی خواص احسام
 عنصری] - و طلسمات از قبیل قسم سوم باشد [یعنی مناسبت قوای سماوی
 با امرحه احسام یا قوای نفوس ارضی] هـ

خلاصه مقصود شیخ این است که کلی خرق عادات معلول سه چیز باشد
 اول قوت نفسانی یعنی قوت اراده و تصرف نفس که شیخ درباره آن بتفصیل

نام برفته و انتسابش بدو مشکوک و مورد انکار بود چندان حرص و ولع در جستجوی آن نبحر نداده بودم - هر چه گویاش ، مقتدر بود و چنین اتفاق بیفتاد که تا کنون بر این کار عزم و نیت حرم کرده باشم .

در این ایام بمناسبتی که دگر شد در پیدا کردن نسخه کوشیدم و بحکم « إِذَا ارَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّأَ أَسْبَابَهُ » بعون الله و تیسیره در مدت چند ماه شش نسخه مختلف از آن یافتیم که اقدم آنها متعلق بقرن ۸-۹ هجری است و در حواشی و نسخه بدلها بر مر احتضاری از آنها یاد کردم باین قرار

۱ - نسخه س

یعنی نسخه متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار در حر و مجموعه خطی مشتمل بر کتاب الحیل سی موسی و رسائل مهم دیگر از آن قبیل که تاریخ کتابتشان علی التحقیق مابین قرن ۸ - ۹ هجری است . - این خود نخستین نسخه‌ی بود از کنز المعرّین که بمطرب بکارنده رسید و با احاره و معاصدت رئیس محترم کتابخانه حضرت مستطاب آقای حاج آقا احمد مدظله که طالبان علم را رهبری صدیق و راهمایی صادق است آرا برای خود انتساب کردم

در این نسخه کتاب بدو قسم و قسم اول بهفت مقاله تقسیم شده ، اما متأسفانه بخشی که متعلق با و اخر قسم دوم است از مجموعه افتاده و در نتیجه کتاب مطابق این تقسیم با تمام و محدود الاخر مانده است

ای نسخه را متن اول قرار دادم بشرحی که در چگونگی تصحیح گفته خواهد شد

عقل توقسمت شده در صد مهم بر هرا را آن آرد و طم ورم (۱)
 جمع باید کرد احرا را بعشق تا شوی خوش چون سر قد و دمشق
 پس محلّ و حی گردد گوش حال و حی چو دگفتن ارحس نهان
 دیر باید تا که سر آدمی آشکارا گردد از بیش و کمی

نسخ مورد استفاده از کتاب

قبل از آنکه انجم آثار ملی در صدد احیاء و طبع و نشر کتب و رسائل فارسی شیخ رئیس ابوعلی سدیا بر آید، و این فکر بعد از روح بوق پرورده ادب دوست اعضاء محترم انجم علی الخصوص جناب دانشمند مکرم آقای علی اصغر حکمت و تیمسار معظم آقای سپهدار جهاسانی ایدهما الله که وجود ایشان در هر حوره و انجمنی مانند حلول روح در بدن مشأا اثر و مایه نشاط کار و فعالیت است بیرون تراود، غالب اشخاص از وجود آثار گرانمایه فارسی شیخ عیار کتاب دانشنامه که مکرر طبع شده و رساله نص و بعض رسائل دیگر که از دیربار بنام وی شهرت داشته است بی اطلاع بودند

راقم سطور برین فائین رمان که تهیّه نسخه و تصحیح و طبع کمور المعرّین را از طرف انجم محترم بر عهده گرفتم حرّ نامی مهم و مشکوک اراپین کتاب سراع نداشتم - و باوجود علاقه‌یی که بهمه آثار عربی و فارسی شیخ دارم، شاید باین سبب که درمآخذ معتبر قدیم در جرو مؤلفات شیخ اراپ

۱ - مقصود از طم و ریم عالم کثرت است در عربی گویند « جاء بالعالم والرتیم » یعنی (بالمال الكثير) = مال بسیار آورد - اراپین معنی محارآ کثرت مشغله و توحّه عالم کثرت اراده کند

۲ - نسخه ش

دومین نسخه‌ی بی بود که براهمایی دوست فاضل ارجمند آقای دکتر عمید استاد دانشگاه بدست نگارنده افتاد، متعلق بحصرت فاضل معظم آقای محمود شهابی استاد دانشگاه دامت افاداته که آنرا از روی کتاب ملکی خود نویسانده بی مصایقه بننده لطف کردند

اصل نسخه بطوری که فاضل معظم اطلاع میدهند در حرو و مجموعه‌ایست متعلق بسده بهم هجری مشتمل بر رسائل مهم ارقیل رساله معرفت تقویم تألیف محمد بن صفار و معرفت اسطرلاب از علی بن عیسی حرابی و امثال آن

در این نسخه گفتگو از دو قسم برفته و اصل کتاب همانطور که کشف الطنون نشانی میدهد بهمت فصل تقسیم شده و علائم کهنگی از رسم الحطش ارقیل کتابت [ب = پ] و [ح = چ] و فصل و وصل حروف و امثال آن که در قرن بهم از بقایای قرون سابق همور معمول بوده، هویدا و مشهود است

۳ - نسخه م

متعلق بکتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک التجار طهرانی رید عمره که آقای سهیلی کتابدار محترم آنرا با کمال محنت و حلوص در اختیار ننده گذاردند و مدتی برای مقابله نسخه خود آنجا آمدرورت داشتم این نسخه هم در ضمن مجموعه ایست خطی مربوط بقرون متأخر که ما دو نسخه مربوط و سایر نسخ معتبر از هر جهت تفاوت دارد - از جمله این که کتاب را بیازده فصل کرده اما ده فصل نوشته و یکی را توهم سقط

موده و باقی را هم تجربه و مقدم و مؤخر داشته و بالحمله کتابی ساخته که نام و موضوع و جوهر و مایه مطالبش کنورالمعتمین و سایر جهانش پنداری کتاب دیگر است

مثلاً در نسخه (س) و (ش) و دیگر نسخ فصل چهارم در دُحْنَه کواکب است - در نسخه (م) فصل یازدهم را در دُحْنَه کواکب نوشته و فصل چهارم را از سقطات نسخه اصل خود شمرده، و سه فصل بخيال خود علاوه کرده است باین قرار فصل هشتم درباره یی از اعمال مأخوذ از سایر کتب الواح و طلسمات از این قبیل که چند رقعہ بنویسند و کجا دفن کنند - فصل نهم در اشکال کواکب - فصل دهم در باقی اعمال که بار مأخوذ است از کتب طلسمات و سحر و حادو - و مطالب این سه فصل هیچکدام مربوط باصل کتاب کنورالمعتمین نیست^۱

حوشختابه کاتب نسخه در پایان کتاب بعد از بحورات کواکب این عبارت عامیانه را نوشته که حاکی از حرانکاری کاتب است « ارایحانه فصل پنجم می‌رود در شرح حروف ابجد که نوشته قل از این و دُحْنَه کواکب در فصل چهارم است در اصل از قلم افتاده و در آخر نوشته بود فصل یازدهم در اصل نسخه نداشت^۲ »

از این شرح معلوم میشود که نسخه منقول^۳ عنه اصیل بوده و در دست کاتبان جاهل باین رور نکست افتاده است - در آن نسخه مثل سایر نسخ معتسر فصل چهارم را در دُحْنَه کواکب و فصل پنجم را در تقسیم حروف ابجد نوشته و فصل یازدهم اصلاً نداشته است - کاتبی فصل دُحْنَه کواکب را از قلم انداخته و در آخر نسخه خود نوشته، بعد کاتب دیگر توهم کرده

احتیاج ندارد در انتساح سنت و شیخ عجیب بحرح داد تا آنرا مسلمی
گراف بنده فروخت^۱

کاتب این نسخه در پایان کتاب از خود عملی را باعزیمه و سوختن
شمع و محور کواکب برای احراق حصم الحاق کرده که با مطالب کتاب
نا مربوط است

۶ - نسخه ب

آخرین نسخه‌ای است که بدستم افتاد متعلق با آقای دکتر مهدی بیانی
رئیس محترم کتابخانه ملی فرهنگ در حرو و مجموعه کوچکی که تاریخ
کثات ندارد و طاهر آمربوط نقرن دوازدهم باشد
این بود شرح سعی که این جانب را در تصحیح و مقابله کتاب مورد
استفاده واقع شد - اکنون بچگونگی تصحیح می‌پردازیم

چگونگی تصحیح کتاب

چون نسخ کتاب بایکدیگر چندان اختلاف داشت که توفیق مابین
آنها میسر نبود، ویر کردن حواشی از نسخه بدلها عیرار حیرت و آشفتگی
خاطر حواسب گان فایده نداشت، دل بر این اندیشه قرار گرفت که دو متن
را با نسخه بدلهای لارم چاپ کم تا نسخه کامل معید از این رساله طبع
شده باشد، نه اینکه مطالعه کنندگان کتاب در ترتیب فصول و ابواب و
صحت کلمات و مطالب دچار تردید و اضطراب شوند و آخر کار ندانند
که اصل مطلب چیست و عبارت صحیح کدام است؟

اول نار نسخه (س) را که اقدم نسخ بود متن قرار دادم و آنرا با نسخی

که فصل چهارم سقط شده و مکتوب آخر سحّه ، فصل آخر کتاب است ، از این اشتباه کتاب بهشت فصل رسیده ، و همچنان کتاب خود در آن تصرف کرده و کاسته و فروده تا سحّه بی باین صورت در یارده فصل ناقص معشوش مغلوط در آمده است !

این توصیح را هر چند بطاهر اهمیّت و لزوم نداشت عمداً برای آن نوشتم که خوانندگان نموداری از تحریف و تصحیف کتب را در دست کتاب حائس بینند و قدر ربح و رحمت کائنات و مصححان محقق امین را شناسند که در ظلمات آب حیات و از خلاب کوه رب حسته ، یعنی از میان ایسکویه سح مغلوط معشوش ، نسختی صحیح و مرتّب بردیک ماصل فراهم ساخته آنرا در دسترس طالبان گذارده اند

۴ - نسخه خ

سحّه ایست قدیم مورّحه سنه ۹۱۲ بهصد و دوازده که حوشدحتابه نصیب خود این جانب شد و آنرا در اثناء کار حرّسرداری کردم بسیار معتبر و کم غلط است ، بدین سبب آنرا متن دوم قرار داده با سایر سح مقابله کردم چنانکه عنقریب شرحش بیاید

۵ - نسخه ض

نسخه دیگری است مورّحه ۱۰۵۷ هرا و پنجاه و هفت هم متعلّق بحود اینجانب در ضمن مجموعه بی که تاریخ کتابت احراء آن بحط صیاء الدّین نام اصفهانی مابین سنوات ۱۰۵۴-۱۰۵۸ و مابین سح موجوده ممتاز است - مالک این مجموعه که چیری مهمّ غیر از همین نسخه مورد

و موافق روح امامت است - اما پیروی مادر زبان و ادبیات ملی برادر اروپائیان، بهیچوجه شایسته و سراوار نیست، مگر اینکه اهل زبان بست بموضوع و مطالب کتابی مخصوص، حکم نا اهل بیگانه را داشته باشد - در اینصورت هم او را اجباری بر مباشرت و تعهد این کاریست « هر کسی را بهر کاری ساختند »

توضیح مطالب و تفسیر اصطلاحات فی علوم غریبه

در اثناء کتاب حاضر مطالبی درج شده و اصطلاحات فنی بکار رفته که برای اغلب خوانندگان پوشیده و محتاج توضیح و تفسیر است - بدین سبب بکار بسته این فصل را در مقدمه افزود تا مطالعه کنندگان ارفهم مطالب کتاب بار بمانند و بمراجعه دیگر کتب بیارمند بشوند

دو ایر حروف

هر دسته از علمای فنون غریبه موافق سلیقه و بطری خاص حروف بیست و هشتگانه را (۱) ترتیبی مخصوص مرتب ساخته و آنرا پایه و اساس اعمال فنی قرار داده اند

۱ - سبب اینکه عدد حروف را ۲۸ بگیرند اولاً رعایت حروف العلی مشترک مابین فارسی و عربی و حروف مختصه عربی است بدین سبب حروف مختصه فارسی را (پ چ ژ ک) ندارد تا با الف ثانی مدتی هوایی که آنرا لام الف میگویند و علامت (لا) نمایش میدهند چون در حروف آهنگی صد ادا بیست و حرف مصوت محص است بحساب حروف صد ادا بی آید، برخلاف حروف لیثه دیگر یعنی (وی) که صورت آهنگی و عدد آهنگی هر دو دارد و مصوت محص بیست اکثر فقها بر در باب دیات حروف تهجی را ۲۸ حرف میگویند - عقیده علمای ادب بر در باب خط همین است

که متناسب می نمود مقابله و با حواشی و نسخه بدلها طبع کردم . - بار دوم نسخه (ح) را که کاملتر و صحیح تر از سایر نسخ موجوده نظر آمد همچنان با تصحیح و مقابله و وسط حواشی و نسخه بدلها بطبع رسانیدم با این ترتیب کتاب دوم رتبه چاپ شد که طبع اولش بعلامت (نسخه س) از چاپ دوم ممتاز است ، بطوریکه خوانندگان خود ملاحظه می فرمایند

روش نگارنده در تصحیح همانست که مکرر در مقدمه کتب مصححه خود بار مودهم باین قرار که نسخ کتاب را با رعایت دوش شرط صحت و قدمت ، اساس کار قرار میدهم آنگاه با توجه کامل بالفاظ و معانی بمقابله متن با سایر نسخ می پردازم ، و با توضیح در حواشی اعلالط واضح متن را بدون تردید رفع وروائد را حذف و سقطات را اثبات و نسخه بدلای لازم معنی دار را ثبت می کنم - و حتی الامکان از اساشتن حواشی شکوک و تردیدات و نسخه بدلای بی معنی لاطائل که نتیجه و اثرش بتغلیط بردن کتب است نا تصحیح ، احتراز می جویم

و بالحملة عقیده من در تصحیح و مقابله و معارضه کتب ، همان سنت سیئه ایست که مشایخ قدیم ما در قرائت و سماع و تصحیح کتب فقه و حدیث و تاریخ و شعر و ادب داشته اند ، و از بدعتی که بتقلید اروپائیان در میان ما می خواهد رواج بگیرد سخت بیرام - آنان اهل زبان و ادبیات ما نیستند و چاره یی جز این کار ندارند ، بلکه روش آنها در این مورد مستحسن

دایره انت و ابجد را پیش گفتیم - بار محص مثال بعض دوائر دیگر
را توضیح میدهیم

دایره اهطم تشکیل می شود از هشت حمله اهطم فشد نویں صتص
حرکس قنط دحلج رجع .

این دایره را از حروف ابجد هور بیرون آورده اند باین ترتیب که
از حرف الف گرفته برعایت چهار عنصر (آتش و باد و آب و خاک) و طبایع
اربعه (دو کیفیت فاعله حرارت و برودت - و دو کیفیت منفعله رطوبت
و یبوست) حروف را چهار بچهار طرح کرده هر عصری را از بالا پیاپی
و هر طبیعتی را بترتیب حرارت و یبوست و رطوبت و برودت ، همت حرف
داده اند - پس حروف باین ترتیب از کار بیرون آمده است .

اهطم ف شد (حروف باری حار) - ب و ی و ن ص ت ص (حروف
هوایی یابس) - ح ر ک س ق ث ط (حروف مائی رطب) - د ح ل ع ر ح
غ [حروف حاکی بارد] .

از این حروف حمله های اهطم فشد ساخته و آنرا دایره اهطم نامیده اند
دایره ایقغ این دایره هم از حروف ابجد بحساب حَمَل (۱) بیرون

۱ - کلمه حمل را در حساب حمل یعنی حساب حروف ابجد ، اکثرالت نویسان معتبر
بصم جیم و فتح و تشدید میم ضبط کرده و بعضی تحفیف میم را بیر صحیح شمرده اند
صاحب فاموس مسوید « کسگر حساب الحمل وقد یجفع » ربندی مؤلف تاح العروس
در شرح این عبارات از این درید لغوی معروف نقل میکند که وی در عربی بودن کلمه حمل
تشدید مم تردید کرده و گفته است « ولا احسه عربیاً » یعنی گمان نمیکم که عربی
باشد - و هو قول بتحفیف مم را ما معتبر و قائل آرا هر موثق شمرده است « قاله
بعضهم قال ان درید لست مه علی ثقة » نگارنده احتمال میدهیم که حمل بتحفیف میم
یعنی خود حمله های مرگ از حروف تهجی یعنی ابجد هور - الح ، به بعضی حساب
حروف ، هم صحیح باشد اما حساب معروف ، ضبطش حمل تشدید میم است ؟

ترتیبات حروف را با اصطلاح **دوایر حروف** گویند - مثلاً **دایره ا ب ت ث یا ا ب ت ث ح** ، مقصود ترتیب حروفست شکل **ا ب ت ث ح** .
 الح که معروفترین دوایر حروف می باشد و برد همگان معلوم و معمولست -
 و همچنین **دایره ا ب ج د یا ا ب ج د ی** ، یعنی ترتیب حروف بحمل ا ب ج د
 هـ و ر حطی کلمن . الح که آن هم معروف و در نوشتن حروف تقویم و
 گفتن ماده تاریخ معمولست

بدیهی است که از ۲۸ حرف بقواعد ریاضی اشکال و صور بی حد و محصور
 پیدا می شود (۱) اما دوایری که علمای فن ترتیب و مبنای اعمال قرار داده اند
 تا کنون بنظر نگارنده سیرده دایره رسیده که شش دایره اولش ترتیب از
 سایر دوایر مشهور تر و معمولتر است باین قرار
ا ب ت ، ا ب ج د ، ا ه ط م ، ا ح ه ب ، ا ی ق خ ، ا ح د ش ، ا ر غ ی ، ا ن س خ ،
ا ح س ت ، ا د ی ل ، ا ج ه ز ، ا ف س ج ، ا ع ه ط .
 بعضی در شش دایره معروف که با اصطلاح **دوایرسته** گفته می شود
 بحای **ا ب ج د ی ر** را گفته اند (۲)

۱ - از جمله قواعدش در اصطلاح ریاضی قاعده ترتیب است باین قرار که برای بدست
 آوردن شماره ترتیب چند حرف باید عدد حروف را از یک تا عدد آخر مطلوب
 درهم ضرب کرد مثلاً اگر بخواهیم شماره اشکال ترتیب پنج حرف را بدست
 بگیریم $۱۲۰ = ۱ \times ۲ \times ۳ \times ۴ \times ۵$ - پس برای سست و هشت
 حرف باید اعداد را از یک تا ۲۸ ترتیب درهم ضرب کنیم که مصروف به آخر عدد
 ۲۸ باشد - و اگر بخواهیم ترکیبات ثنائی و ثلاثی و رباعی آنرا بدایم قواعد
 دیگر دارد که در کتب ریاضی بتفصیل نوشته اند

۲ - در کتاب شرف العلوم محمود حسینی قادری شطاری از عرفای قرن یازدهم که در
 مطالب کتاب مثال بوقایع سنوات ۱۰۲۴ و ۱۰۳۶ آورده دوائرسته معروف را
ا ب ت ث ، ا ب ج د ، ا ه ط م ، ا ی ق خ ، ا ح د ش ، ا ر غ ی ، نوشته است

حروف نظیره ث ط م ف د ع ن ت ص ض ع ح ط ق
 اراین حروف هفت حمله تشکیل می شود که آنرا دایره اجهب و دایره
 اجهبی می گویند

اجهب، ورد، یکشح، لسط، معدع، تنصص، عحطق
 پس حرف (ث) در این دایره بطیره الف است، و حرف (ط) بطیره
 (ح)، و (م) بطیره (ه)، (ف) بطیره (ب) - و برای قیاس باقی چهارده
 حرف سطر دوم بطیره حروف اساس باشد

چون دایره اجهب معلوم شد تقسیم حروف معاصر و طبایع اربعه (۱)
 و کواکب سبعة سیاره و مروج اثناعشر و دیگر تقسیمات با قواعدی که
 در دست داریم آسان گردد و تفصیل آنرا بزودی خواهیم گفت

دایره اجذش و ارغی

حروف این دو دایره میرار دو سطر اساس و نظیره تشکیل شود هر سطر
 دارای چهارده حرف

حروف اساس دایره اجذش

ا ح د ش ط ق ن ب ح ر ص ع ك و

حروف نظیره

ث ح ف ص ل ه ت د س ط ر م ی

۱ - مقصود طبایع چهارگانه است بمقدّمه اطّلا و حکمای قدیم یمنی دو قوّه فاعله
 (حرارت و بردوت) و دو قوّه معمله (رطوبت و یسوست) - در محل دیگر بارهم گفته ایم
 (حواشی ص ۳۲) که مقصود قنما از رطوبت و یسوست نه تری و خشکی طاهری است
 که نادرست سوده شود بلکه مراد از رطوبت سهولت تشکّل، و یسوست دیرپدیرندگی
 شکل است - و بدین سبب هوا را رطب مگویند که بصورت هر بعد و حجمی رود
 متشکل میگردد

آمده است باین ترتیب که از يك تا هزار یعنی از الف تا عین را برعایت
 آحاد و عشرات و مئات از يك جنس پهلوی هم انداخته و از آن ده حله
 ساخته اند باین قرار

ایقع [ای ق ع = ۱، ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰] - بکر [ب ک ر = ۲،
 ۲۰، ۲۰۰] - حلش [ح ل ش = ۳، ۳۰، ۳۰۰] - دمت [د م ت =
 ۴، ۴۰، ۴۰۰] - و براین قیاس، هنت، وسح، زعد، حصص، طصط
 پس حروف دایره ایقع اینطور میشود ای ق غ ب ک ر ح ل ش د م
 ت .. الح .

دایره اجهب که نوشته های کتاب بر آن مبتنی است

دایره اجهب یکی از دوائر اساسی حروفست و ترتیب آنرا درحواشی
 کتاب بااختصار نوشته و آنجا گوشرد کرده ایم که اعمال و مطالب کتاب
 از قبیل تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه و کواکب سعه و امثال آن
 همه مبتنی براین دایره است و خوشبختانه چون باین اساس پی بردیم
 تصحیح اعلاط کاتبان که اتفاقاً تحریف و تصحیفشان در مورد حروف
 مقطعه بی معنی، عادی و معتبر است بر ما آسان گردید

دایره اجهب در بعض رشته های علم حس و اعداد نیز برای رمام و بطیره
 بکار می رود - زیرا حروف بیست و هشتگانه را دویجش مساوی کرده
 چهارده حرف اول را اصطلاحاً اساس و چهارده حرف دوم را نظیر •
 میخوانند باین ترتیب

حروف اساس ا ح ه و ر ر د ی ک ش ح ل س

و شرح داده است. - اما بعضی معتقدند که در این تقسیم باید عمل منجمان را در تقسیم بروج بچهار مثلثه عناصر^(۱) پیروی کرد، این معنی که عناصر را بطریق قرینه سدی یکی از بالا و یکی از پایین رعایت کنند و هفت حرف اول را بمصبر بار و هفت حرف دوم را بقرینه مقابلش بمصبر حاک، و سوم را بساد و چهارم را بآب دهند. - این تقسیم خاصه باتعیری که روت هم حالی از لطف باشد

و بیر عقیده بعضی این است که طبایع مفرده یعنی حرارت تنها، یا برودت تنها را نباید ملاحظه کرد بلکه رعایت طبایع مرکبه یعنی ترکیب قوای فاعله (حرارت و برودت) با قوای منفعله (یوست و رطوبت) لازم است. - مثلاً حروف مبرور را که مأخوذ از دایره اجهت بود چنین تقسیم می کنند.

ا و ی ل م ن ع [حروف باری حارّ یا س] - ح ر ك س ف ت ح
 [= هوائی حارّ رطب] - ه ر ش ث د ص ط [= مائی بارد رطب] - ب
 د ح ط ع ص ق [= ارضی بارد یا س] و بر این قیاس در دایره اظم
 می گویند

ا ه ط م ف ش د [آتشی گرم خشك] - ب و ی ن ص ت ص [بادی گرم تر]

۱ - دوازده برج را ترتیب حمل و ثور و حوراء الح بچهار چهار طرح کسد - بخش اول را که سه برج میشود بمصبر بار بست دهند و آنرا مثلثه آتشی گویند [حمل و اسد و قوس] - آنگاه از برج دوم گیرند و چهار چهار طرح کسد و بذاك بست دهند و مثلثه خاکی گویند [ثور و سبله و جدی] - پس از برج سوم گیرند و همچنان طرح کرده حاصل را مثلثه بادی نام دهند [حوراء و میزان و دلو] - سپس از برج چهارم یعنی سرطان گیرند و حاصل را بمصبر آب منسوب کسد و مثلثه آبی نامند [سرطان و عقرب و حوت]

حروف دایره اربعی

[ا ر ع ی ب ر ف ت س ق ث ش ك ح] - [ص ل ح ص م ح ط ن
د ط و د ع ه] چهارده حرف اول را اساس، و چهارده حرف دوم را «طیره»
گویند - و ساختن حمل را این حروف (ا ح د ش ط ق ن) الح - اربعی
برف (الح) واضح است و شرح احتیاج ندارد

قاعده تقسیم حروف بعناصر

و طبایع اربعه

برای تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه در دایره اربعه همان قاعده
معمول است که در اثنت و ابعث و سایر دوایر بدان عمل می کنند - یعنی
حروف ا ح ه ب و ر د الح را از اول اساس تا آخر طیره چهار
بچهار طرح کرده هفت حرف اول را از عناصر بآتش که برترین آنهاست،
و از طبایع بحرارت که بالاترین قوای فاعله است تخصیص می دهد -
و هفت حرف دوم را بعصر باد و طبیعت یسوست، و سوم را بآب و رطوبت،
و چهارم را بحاک و برودت منسوب می کنند [۷ = ۴ ۲۸] - و این
حساب چنین نتیجه میدهد

۱ - حروف آتشی حارّ ا و ی ل م ن ع

۲ - هوائی یاس ح ر ك س ف ت ح

۳ - مائی رطب ه ر ش ث ذ ص ط

۴ - ارضی بارد ب د ح ط ع ص ق

ایسکه گفتیم عقیده مشهور بود که صاحب کتاب ما هم را پذیرفته

بالاخر و برتر است - و حروف نادی را رفع یعنی حرکت صمّه دهند
 بمناسبت معنی رفع (بلندی) با وضع عنصر هوا - و حروف مائی رطب را
 کسره دهند بمناسبت معنی (ریز) فارسی و حفص و کسر عربی (سرافکندگی
 و زبردستی) با وضع عنصر آب سبت بهوا و آتش - و حاکی باردرا محروم
 یعنی ساکن ورده کنند بمناسبت عقیده اکثر قدما که کره ارض راسا کن
 بی حرکت میدانستند (۱)

شمار آنچه گفتیم در دایره اجهب هر کجا حروف [آ و ی ل م ن ع]
 و در دایره اظم حروف [آ ه ط م ف ث د] باشد آبرا فتحه دهند
 برای ایسکه از حروف ناری آن دایره است - و بیر در دایره اجهب
 هر جا حروف نادی [ح ر ک م ن ف ت ح] بود در حواند و نوشتن
 صمّه دهند - و حروف آبی رطب را [ه ر ش ث د ص ط] مکسور،
 و حروف خاکی باردرا [ب د ح ط غ ص ق] ساکن کند مثلاً
 کلمه اجهب را که از حروف چهار عنصر ترکیب شده است [اُجهب]
 می نویسند و میخوانند - و همچنین [معر د] و در این قیاس سایر حروف
 دایره اجهب را حرکت و سکون دهند

و در دایره اظم کلمه مرگب از حروف [ا ف م ر] را که الفش در
 این دایره از حروف ناری و (ف) هوایی و (س) مائی و (ر) حاکی
 است چنین نویسند و خوانند [اُفسر] .

۱ - بعض علمای قدیم اسلامی مانند ابوسعید سحری معتقد بحرکت رمین بوده و دلائلی
 داشته اند که عقیده ابوریحان بیرونی را بیر در ناره سکون رمین مترلرل و او را مردّد
 ساخته است نگارنده این مطلب را در سرگذشت معقل ابوریحان که نام **ابوریحان**
ناهه تألیف کرده و هور توفیق طبع و شرآرا بیافه شرح نوشته است

ح ر ك س ق ث ط [آبی سردتر] - د ح ل ع ر خ غ [حاکی سردحشك]
 طاهر این گفتار نظر راجح میرسد؛ زیرا که مقصود علمای فن از این
 تقسیمات حصول نتیجه تأثیر و تأثر است و این معنی با تمكيك قوای فاعله
 از مفعله امكان پذیر نیست - و انكهی مطابق قول مشهور، با عنصر هوا
 طبیعت پیوسته همراه می شود و حال آنکه بعقیده حکما عنصر هوا حار^۱ رطب،
 و عنصر باد حار^۲ یاس است

هرچند تقسیم حروف بعناصر با تقسیم طبایع فرق دارد، و در این
 عمل تناسب و تلامز ملحوظ بوده، اما رجحان رعایت این امر، واضح
 و معلوم است

حرکت و سکون حروف طبایع و عناصر

چون تقسیم حروف طبایع و عناصر معلوم شد این بحث پیش می آید
 که هر حرفی در حوایند و نوشتن چه حرکت و اعرایی بخود میگیرد
 فایده این بحث در ترکیب و قرائت و کثات کلمات و حوایند اوراد و
 عریمه ها و سؤال و حوایهای حمیری بخوبی معلوم و طاهر میشود

اما در بوع حرکت و سکون چون مناسبات استحسانی و دوقی در کار
 است سلیقه ها و عقاید ارباب فن درباره آن مختلف شده و راجح اقوال مخصوصاً
 با آب نظر که در رعایت طبایع مرگه داشتیم عقیده مشهور است
 از این قرار که

حروف آتشی حار^۳ را صب یعنی فتحه دهند بتناسب معنی فارسی
 (رَ رَ) و عربی صب (برافراشتن) با مرتبه عنصر باد که از عناصر دیگر

احهب [حروف رحل] - وزرد [مشتری] - یکشخ [مریخ] -
 نسط [شمس] ، مفذغ [رهه] - لتصض [عطارد] عطق [قمر]
 تقسیم حروف بیروج اثنا عشر

تقسیم حروف بدوآردہ برج ومسوبات آہا (۱) ار حملہ اعمال مہم علم
 حروف و اعداد والواح است کہ مصنف کتاب متعّصّ آن شدہ وما برای
 تکمیل مطالب آرا شرح میدہیم

در تقسیم ۲۸ حرف بدوآردہ برج چند طریقہ معمولست

۱ - مشہور این است کہ حروف آتشی را ار ہر دایرہ بی کہ مآخذ
 عمل باشد مثلثہ بروح آتشی دہند - و حروف نادی را مثلثہ نادی ، و
 ہمچنین آبی و حاکی

دانستیم کہ منسوب ہر عنصر وطبیعتی ہفت حرفست - وچوں ۷ قابل
 قسمت صحیح بر ۳ بیست چہیں تدبیر کنند کہ دو حرف را مکرّر ، بارید
 تا ۹ حرف شود کہ بر ۳ قابل قسمت است - پس اینطور عمل کنند کہ
 ار حروف ناری مثلاً سه حرف اوّل را بحمل دہند کہ اوّلین برج مثلثہ
 ناری است . پس حروف سوم را مکرّر کنند و با دو حرف دیگر ارحروف
 ناری سرح اسد دہند کہ برج اوسط مثلثہ آتشی است - بار حرف سوم
 را مکرّر کردہ با دو حرف آخر ارحف حرف آتشی سرح قوم دہند کہ
 آخرین مثلثہ ناری است - و برای قیاس درحروف و بروح دیگر عمل
 کنند تا ہر برجی سه حرف رسد

عیب این طریقہ نظر ما این است کہ برج اوّل و آخر ہر مثلثہ بی

۱ - برای مسوبات روح رجوع شود بکتاب التہم اوردیجان

در کتاب کنز العمال المعرّبین مطابق نسخه (س) که طبع اول است در مقاله
اول و پنجم متعرّص حرکت حروف عناصر شده و در هر دو موضع نوشته
است که حروف آتشی را فتح و نادی را کسر و آمی را حرم و حاکی را صته
دهد (۱) و بنا بر این کلمه اَجهت بر اساس این دایره چنین نوشته شود
[اَجهتْ] .

اما در سح دیگر که طبع دوم از روی آنها شده در فصل هفتم متعرّص
این محث شده و در غالب سحه ها نوشته است 'د هر حرف که حار باشد
منصوب کنیم و حرفی که یاس باشد مرفوع کنیم و حرفی که بارد باشد
محروم کنیم و حرفی که رَطَب باشد محروم کنیم' (۲) و در بعض سح بارد
را محروم و رَطَب را محروم نوشته که موافق عقیده مشهور واضح اقوال است

تقسیم حروف بکواکب سبعة

در تقسیم حروف بکواکب سبعة ستاره ، اسهل قواعد این است که
حروف دایره اَجهت را که اساس اعمال کناست (و بر این قیاس در سایر
دوایر حروف) از حرف اول تا آخر که در این دایره الف و قاف است
بهت بخش کنند و بخش اول را ترتیب حروف دایره قسم کوکب رحل
کند - و همچنان سایر کواکب را از علوی سفلی و از بالا پایین یعنی
از رحل تا قمر ملاحظه کنند - ندیھی است که بهر کوکب چهار حرف
میرسد [۴ = ۷ × ۲۸] - نتیجه اش ما حاصل فصل پنجم کتاب که طریق
عمل را قدری دشوارتر نوشته یکی است باین قرار

۱ - ص ۸ و ۱۴ متن کتاب

۲ - ص ۳۲ سحه طبع شده

مثلثه آتشی		
قوس	اسد	حمل
م ن ع	ی ل م	ا و ی
م ن ع	ی ل ع	ا و ع
مثلثه بادی		
دلو	مراں	حورا
ف ت ح	ک س ف	ح ز ک
ف ت ح	ک س ح	ح ر ح
مثلثه آبی		
حوت	عقرب	سرطان
د ص ط	ش ث د	ه ر ش
د ص ط	ش ت ط	ه ر ط
مثلثه حاکی		
جدی	سنبله	ثور
ع ص ق	ح ط ع	ب د خ
غ ص ق	ح ظ ق	ب د ق

اکثر اساتید فن در اینگونه تقسیمات بدایره اہطم عمل میکنند کہ

دو حرف اختصاصی و يك حرف مشترك دارند اما سرح میانی يك حرف اختصاصی و دو حرف مشترك می رسد - و ارحح این است که بهر برحی دو حرف، مخصوص کنند، و حرف هفتم را میان هر سه برح مشترك دارند و آنرا در اعمال، شسه کو کب دو حسدس در احکام بحوم شمارند

این طریقه علاوه بر اینکه ترحیح بالا مرّحّح را ازین میرسد، در عمل حصر و اعداد والواح نیز بهتر و روشنتر نتیجه می بخشند. اکنون جدولی رسم میکنیم مطابق دایره اجهت که در هر خانه زیر نام هر برحی از مثلثه دوسطر حروف نوشته ایم - سطر بالا موافق عقده مشهور و سطر زیرین مطابق بطری است که خود آنرا اختیار کرده ایم

۳ - طریقه سوم اینست که از ۲۸ حرف ۴ حرف آخر را کنار گذارد
و ۲۴ حرف باقی را اساس و بطریقه کنند و بهر مرتبه ترتیب يك حرف از
اساس و يك حرف از بطریقه دهند - مثلاً در دایره انتش حرف الف با (ش)،
و (ب) با (ص) و (ت) با (م) اساس و بطریقه باشد - پس سرخ حمل
دو حرف (ا ش) و سرخ ثور دو حرف (ب ص) و حورا را حروف
(ت م) دهند

اما چهار حرف آخر را (ن و ه ی) بچهار برج اول دهند تا هر کدام
سه حرف داشته باشد، و هشت برج دیگر را همان دو حرف است که بار نمودیم
و ما برای حروف برج حمل (ا ش ن) و برج ثور (ب ص و)
و جوزا (ت ص ه) و سرطان (ث ط ی) باشد - و بعد از آن باقی
بروج را هر يك دو حرف رسد (اسد ح ط - سنبله ح ع - میزان
ح ع - عقرب د ی - قوس د ق - جدی ر ك - دلو ر ل - حوت
س م) .

این طریقه بمرحله ای از ترجیح بدون مرتبه نباشد و اگر چهار
حرف باقیمانده را بچهار برج اوائل چهار فصل اعتدالین و انقلابین میدادند
مناسبتر بود و در اعمال قبی نیز نتیجه روشن می بخشید ؟

اوافق و الواح اعداد

یکی از مباحث بسیار شیرین و ممتنع علوم عربیه فن اعداد و اوافق و الواح
است که مشتمل بر مطالب صحیح دقیق ریاضی است و اگر این علم را
حرا این فایده سود که موجب تشجید دهد برای علوم ریاضی است هم شایسته
توجه بود . و شاید اصل تأسیس این علم از طرف عقلا و حکمای بررک

نتیجه اش موافق عقیده مشهور چنین است که در این جدول ترتیب روح
ثبت کرده ایم و خواننده خود میتواند از روی آن چهار مثلثه را استخراج کند

حمل	ثور	حور	سرطان	اسد	سنبله
ا ط	د ح ل	ب و ی	ح ر ك	ط م ف	ل ع ر
میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
ی ن ص	ك س ق	ف ش د	ر خ ع	ص ت ص	ق ث ط

مطابق عقیده نگارنده در مثلثه آتشی حرف (ذ) و در مادی (ص) و در
آبی (ط) و در حاکمی (غ) مشترک و هر کدام از روح را دو حرف مختص
است که با اندك نوخهی بمطالب گذشته آنرا تشخیص میتوان داد.

۲ - طریقه دوم در تقسیم حروف و روح این است که حروف هر دایره ای
را که اساس کار باشد ترتیباً مابین روح قسمت کنند - چون ۲۸ قابل
قسمت بی کسر بر ۱۲ بیست و هشت حرف را مکرر کنند تا عدد حروف
۳۶ شود و بهر برحی سه حرف برسد - باین ترتیب که سه حرف را از
اول دایره بر ح حمل دهند، آنگاه حرف سوم را تکرار کنند و با دو حرف
بعد شور دهند، و همچنان تا جدی رسد - و در چهار برح ارجدی تا
حوت حرف مکرر نباشد. مثلاً مطابق دایره آتشی [حمل ا ب ت -
ثور ت ث ح - حور ا ح ح ح - سرطان ح د د - اسد د ر ر -
سنبله ر س ش - میزان ش ص ص - عقرب ص ط ط - قوس ط
ع ع - جدی ف ق ك - دلو ل م ن - حوت و ه ی] .

این طریقه بحسب ظاهر هیچ حسن عقلی و ذوقی ندارد ؟

کم کنند و باقی قواعد را در باقیمانده بجای آورند - مثلاً ر کوة مثلث
عدد ۱۲ است، و ر کوة مرتب ۳۰، و محس را ۶۰

قاعده کلی وفق و ر کوة این است که باید در شکل مقصود، عدد اول
یعنی واحد را با عدد مجموع خانه ها جمع و حاصل را در نصف عدد خانه ها
صرب کنند - از این عمل حاصل جمع اعداد تمام سطور شکل مقصود
بدست می آید

این قاعده ماحود است از قاعده جمع اعداد متصاعده که از واحد شروع
شده باشد عدد کوچکتر یعنی یکی را با عدد بزرگتر جمع و در نصف
عدد بزرگتر صرب کنند - یا حاصل جمع را در عدد بزرگتر صرب و حاصل
صرب را تصیف کنند .

مثلاً اگر بخواهیم حاصل جمع اعداد ترتیبی را از يك تا ده بدانیم
می گوئیم $[1+10 \times 5 = 55]$. - یعنی اگر اعداد را از يك تا ده ربر
هم بویسیم و جمع کنیم حاصل ۵۵ میشود

از روی این قاعده در مثلث که عدد خانه های آن ۹ است می گوئیم
 $[1+9 \times 4/5 = 45]$ - پس مجموع اعداد طبیعی ترتیبی خانه های شکل
سه اندر سه ۴۵ می شود

و در مرتب گوئیم $[1+16 \times 8 = 137]$ - پس مجموع اعداد طبیعی
مرتب ۱۳۶ باشد، و همچنین در شکل پنج اندر پنج که عدد خانه های آن
۲۵ باشد مجموع اعداد طبیعی ۳۲۵ است $[1+25 \times 12/5 = 325]$

چون حاصل جمع اعداد طبیعی شکل مقصود معلوم شد، قاعده اینست
که آنرا بر عدد سطور شکل تقسیم کنیم خارج قسمت را وفق آن شکل

بهین منظور بوده است که خواسته اند از طریق حواصّ اعداد و الواح،
 توخّه مردم را بموّن ریاضی سوق داده باشند. - چه منشأ ظهور بسیاری
 از علوم شرقیه، عقاید ساده و خرافی عامّه مردم بوده است که چو
 اکثر بحرافات و افسانه‌ها معتقدند، پیشوایان قوم از این حصیصه استفاده
 کرده و بشر را از این راه بطریق علوم و معارف حقیقی انداخته‌اند
 باری مسأله اوفاق یکی از مسائل مهمّ فنّ اعداد و الواح است.
 وفق عبارتست از حاصل جمع اعداد هر صلعی از شکل مثلث و مربع
 و محمّس و غیره

وجه تسمیه وفق این است که چون خانه‌های اشکال را با قواعد مقررّه
 پر کرده و اعداد را هر کدام در خانه خود نوشته باشند، از هر صلع و هر سمت
 که حساب کنی حاصل جمع موافق و برابر باشد
 مقصود از مثلث در این علم، سطح سه‌صلعی معروف است بلکه مقصود
 شکل سه‌اندازه است، که سطح چهار گوشه‌یی را طولاً و عرضاً سه‌خانه
 یعنی سه مربع کوچکتر، و جمعاً به ۹ خانه تقسیم کرده باشد
 و همچنین مقصود از مربع، لوح چهار اندر چهار است که سطح چهار
 گوشه بزرگ، شانزده چهار گوشه کوچکتر خانه بندی شده باشد - و
 محمّس لوح پنج در پنج است مشتمل بر ۲۵ خانه، و بر این قیاس مستسّ
 و مستعّ، تا لوح صد اندر صد که از الواح بسیار مهمّ اعداد است و قواعد
 ریاضی بسیار دقیق در آن نگار می‌رود

زکوة در اصطلاح این علم عبارتست از عددی معین در هر شکل که
 برای پر کردن خانه‌ها بطریق اوفاق، بحسب آن عدد را از عدد مروض

پُر کردن لوح عبارتست از نوشتن عدد مفروض در خانه های شکل
 بطریقی که از هر طرف طولی و عرضی و قطری حساب کنی وفق دهد و
 حاصل آن برابر باشد. - و برای این کار قواعد قوی دقیق داریم - مثلاً
 در پُر کردن مثلث قاعده این است که رکوة مثلث یعنی ۱۲ را از عدد
 مفروض تعریق و باقی را بر صلع مثلث یعنی ۳ تقسیم کنی، پس خارج
 قسمت را عیباً در خانه اول نویسی و در خانه های بعد ترتیب یکی یکی
 علاوه کنی تا ۹ خانه پرداخته شود.

هر گاه در تقسیم، باقی مانده داشته باشی، اگر باقی یکی باشد آن را در
 خانه هفتم بیاوری یعنی در این خانه سبب بحانه ششم دو عدد علاوه کنی -
 و هر گاه باقی مانده دوتا باشد در خانه پنجم یکی بر عدد طبیعی بیاوری
 یعنی سبب بحانه چهارم دو عدد علاوه کنی.

بعضی کسر ۲ را هم در خانه هفتم می آورند باین طریق که در این خانه
 سبب بحانه ششم سه عدد می آورند

در خصوص مثلث دو الاربعه یعنی شکل سه اندر سه چهار صلی
 نکته ایست که بعضی اصلاّش در بعضی احوال وفق نمیدهد و شرح آن
 مناسب این مقدمه نیست

در شکل مربع هم قاعده این است که رکوة ۳۰ را از عدد مفروض تعریق
 و باقی را بر صلع مربع یعنی ۴ قسمت کنی و خارج قسمت را در خانه اول
 نویسی و همچنان یکی یکی در خانه های بعد علاوه کنی - و اگر کسر
 باقی مانده داشته باشی، یکی را در خانه ۱۳ بیاوری و آنرا سبب بحانه ۱۲
 دوتا علاوه کنی - و کسر دورا در خانه ۹ هم یکی بر عدد طبیعی بیاوری
 که این خانه از خانه هشتم دو عدد علاوه داشته باشد - و کسر سه را در

می گویند - و چون عدد سطور را از وفق تمریق کسم ز کوة شکل بدست می آید

مثلاً در مثلث عدد ۴۵ را بر ۳ که عدد سطور سه اندر سه است بخش کردیم؛ خارج قسمت ۱۵ شد $[۴۵ : ۳ = ۱۵]$ - پس گوئیم وفق مثلث ۱۵ است - آنگاه عدد سه را از وفق کم کردیم حاصل ۱۲ شد $[۱۵ - ۳ = ۱۲]$ گوئیم رکوة لوح سه اندر سه ۱۲ است

و در شکل چهار اندر چهار که عدد سطورش ۴ باشد گوئیم $[۳۴ : ۴ = ۸]$ پس وفق مربع ۳۴ است - باز گوئیم $[۳۴ - ۴ = ۳۰]$ پس رکوة مربع ۳۰ باشد - و همچنین در لوح پنج اندر پنج گوئیم $[۳۲۵ : ۵ = ۶۵]$ و $[۶۵ - ۵ = ۶۰]$ بدین سبب وفق پنجم را ۶۵ و رکوة آنرا ۶۰ تعیین می کنیم.

در شکل صد اندر صد که بدان اهمیت بسیار می دهند چون صلح ۱۰۰ و خانه آخر یعنی مجموع خانه های آن ده هزار است (۱۰۰۰۰)، مطابق قاعده مزبور حاصل جمع اعداد ترتیبی از يك تا ده هزار می شود پنجاه میلیون و پانصد هزار که حاصل ضرب ده هزار و يك، در پنجاه هزار است $[۱۰۰۰۰ \times ۵۰۰۰ = ۵۰۰۰۰۰۰]$ - و چون آنرا بر عدد ۱۰۰ که عدد سطور آن شکل است تقسیم، یا دوصفر آخر آنرا حذف کنی پانصد هزار و پنجاه (۵۰۰۰۵۰) می شود که وفق لوح صد اندر صد است - و چون ۱۰۰ را که عدد سطور شکل است از آن کم کنی باقی مانده (۴۹۹۹۵۰) رکوة صد اندر صد است و در پرکردن این لوح باید آنرا بر "مربعات تحویل کنند"

ماتریب طسعی خانه‌ها را که با اصطلاح (ولاء) گویند مطابق معروف و مشهور مابین اهل فن در سه شکل مرئوس نشان می‌دهیم

۷	۱۳	۱۹	۲۵	۱
۲۰	۲۱	۲	۸	۱۴
۳	۹	۱۵	۱۶	۲۲
۱۱	۱۰	۲۳	۴	۱۰
۲۴	۵	۶	۱۲	۱۸

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

اما عدد معروف که در نوشته‌های سابق گفته‌ایم ارایین قبیل است که مثلاً عدد حروف سوره وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا را بحساب احد معلوم کنند و آنرا هنگام شرف آفتاب در لوح پنج در پنج روی کاعد با گلاب و زعفران بپوشند یا بر لوحی زرین بقر کنند. گویند موجب مزید حاف و دولت و سلطنت و طول عمر و قهر دشمنان گردد

یا عدد آیت نصر من الله وَاَنَّا فَتَحْنَا لَكَ اَيَّاهُ رَّبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ اَنتَ خَيْرُ الْهَادِينَ بر لوح مستطع بنگارند باعث فتح و فیروزی شود

یا عدد حروف صوامت یعنی بی نقطه را که ۵۴۳ است با عدد ۲۶۲۴ با عدد نام شخص مقبری بدریان و مادرش جمع و در مثلث بر کاعد کنود رنگ رسم و آنرا در خانه‌ی تاریک دفن کنند و سنگی روی آن بگذارند سب عقد اللسان حصم باشد - و امثال این امور که در کتب این فن بی حد و حصر است

ملاحظه کنید که خردمندان دانش پرور پیشین ، با چه حیل و تدبیر

حانه ۵ هم یکی علاوه کنی که از حانه چهارم دوتا بیشتر باشد
 . نکته ای که در کسر ۳ هم یکی علاوه باید کرد واضح است زیرا هر قدر
 خانه جلوتر باشد تصاعیف و افزایش آب در حابه های بعد بیشتر شود
 بدین سبب کسر ۳ را در خانه ۵ که بر ۹ مقدم است علاوه کنند و کسر ۲
 را در حانه ۹ که بر ۱۳ مقدم است و یکی را در حانه ۳ که اواخر بیوت
 مربع است بیاورند

در محسّس قاعده معروف این است که از عدد معروض زکوة ۶۰ را تفریق
 و باقی را بر ۵ که صلیع این شکل است تقسیم کنند و خارج قسمت را در حانه
 اول بویسند و همچنان بطریق طبعی بر ولاء خانه ها را پر کنند و کسر يك
 تا چهار هم را در حانه بیست و یکم علاوه کنند اما باس ترتیب که کسر يك را
 یکی و دوتا را ۲ و سه را ۳ و چهار را ۴ بر عدد طبعی آن حانه بفرایند
 برای اشکال و صور پنج اندر پنج از محلق و وفق عبرت نام و غیره و همچنین
 ترتیب حابه های آن و تعینات ریاضی که علمای فن در این باره داشته اند
 باید بکتاب مفصل رجوع کرد (۱)

۱ - از قبیل کتاب **المراد فی علم الالف و الاعداد** تألیف شرف الدین
 علی یردی متوفی حدود ۸۵۰ و **کنه المراد فی وفق الاعداد** فارسی مفصل
 مسوط تألیف یعقوب بن محمد بن علی طایوسی که مرتب بر سه لوح و یک مقدمه و یک
 حاتمه است و **شمس الافاق فی علم الحروف و الاوفاق و بحر الوقوف**
فی علم الاوفاق و الحروف و کیفیة الاتفاق فی ترکیب الاوفاق
 و **شمس المعارف الکبری** تألیف شیخ احمد بنی متوفی ۶۲۲ و کتب و رسائل
 بی حد و حصر دیگر که در علم حروف و اوفاق تألیف شده و تنها صاحب مفتاح السعاده
 احمد بن مصطفی معروف بطاش کبری راده متوفی سنه ۹۶۲ پیش از صد کتاب
 آبرادیده و شنیده بوده [ح ۱ ص ۳۳۱ طبع حیدرآباد دکن] - و صاحب کشف الطون
 بر اسامی کتب و رسائل فارسی و عربی سیار در این موضوع ثبت کرده است

را بنویسند (س ل ا م) . - و بهمین معنی در کتاب کنز العمال معرّبین نگار
رفته است

تکسیر حروف بنا بر مشهور این است که اسامی ملعوطه هر حرفی را
که با اصطلاح مجموع ربر و یتیه است (۱) بحروف مقطعه بنویسند - مثلاً
چون حرف (س) را تکسیر کنند بنویسند [س ی ن] - و حرف [ح] را
در تکسیر [ح ی م] بنویسند - و بر این قیاس در سایر حروف
بعضی این عمل را بسط نام دهند و تکسیر را چنان دانند که نام حروف
مبسوطه را بحروف و احزاء مقطّع نوشته باشند - مثلاً در حرف (س)
که بسطش [س ی ن] است تکسیرش چنین است [س ی ی ا ن و] -
و بر این خود کلمه (سین) ارسه حرف ترکیب یافته است - و همچنین در
حرف (ح) که نام ملعوطش ارسه حرف تشکیل شده است در سطر گویند
[ح ی م] و در تکسیر [ح ی م ی ا م ی م] .

ممکن است که بر حسب احتیاج و اقتضای کار و مقام بار هم یک درجه
بیشتر تکسیر کنند یعنی حروف مکسر را مرتبه دیگر مکسر سازند و
در حروف حیم مثلاً بنویسند (ح ی م ی ا م ی م ی ا ا ل ف م ی م ی ا
م ی م) - و همچنان بر مراتب دیگر که محتاج مثال و توضیح بیست - و
عمل بسط را در حقیقت می توان درجه اول تکسیر شمرد

۱ - ربر عبارتست از حرف مکتوب یا حرف اول اسم ملعوط - و یتیه حرف متمم اسم
است مثلاً در حرف الف ربر اوّلش که مکتوبات می آید [ا] ربر است و متمم آن
[ل] یتیه است ، بدین سبب میگویند « از یتیه الف علی را بطلب » و بر این عدد
لام و با بحساب حمل ۱۱۰ میشود مطابق عدد نام علی . - و همچنین در حرف حیم ربرش
(ح) و یتیه اش (یم) است

فنون دقیق ریاضی را بحورد جامعه میدادند - باللعب که بادابی قوم
 بارهم کار خود را کرد، برای استفاده های نامشروع اراین فنون چه عمرها
 ناه ساخت و چه انداره بدبختی و سیاه روری سار آورد^۱

بسط و تکسیر

تکسیر یکی از اصطلاحات متداول فنون عربیه است که در کتاب
 کنورالمعزمین ما نیز موافق بعض نسخ قدیمه [نسخه س مقالات پنجم
 ص ۱۳] تکرار رفته و آنرا بطرق و اقسام مختلف در حروف و اعداد والواح
 عمل میکنند و علمای فن از قبیل محمود دهلدار و غیره سب اهمیت
 موضوع درباره آن رسائل مفرده پرداخته و بعضی اصلاً علم تکسیر را فنی
 مخصوص شمرده و آنرا بدو قسم تکسیر عددی و تکسیر حرفی تقسیم
 کرده اند

کلمه تکسیر در لغت بمعنی بسیار شکستن و بقول علمای صرف ولغت
 مبالعه و تکثیر در کسراست، باین معنی که چیری را چنان بشکنند که
 پیاره های حرد بسیار منحل گردد نه اینکه مثلاً دو قطعه شده باشد - و
 مقصود علمای ادب از معنی مبالعه و تکثیر که در باب تعیل این ماده و
 بطایر آن مانند تقطیع و تقتیل^(۱) میگویند همین بسیاری عمل و نتیجه
 فعل است به سختی و شدت يك عمل

اما در اصطلاح بچند قسم و ترتیب استعمال میشود - از جمله تکسیر
 کلمات عبارتست از اینکه کلمه را بحروف مقطع نویسند مثلاً کلمه سلام

۱ - تقطیع یعنی تحریر کردن چیزی باحرا، و قطعات بسیار - تقتیل، کشتن جماعت بسیار

که مشتمل بر عمل بسط و تکسیر و محو و استعمالش همان تسمیه کُلّ باسم
حرء است، باین قرار که میگوید

علم کسر و بسط عبارست از علم بوضع حروف مقطعه باین ترتیب که
حروف یکی از اسماء الله را با حروف نام مطلوب امتزاج داده در یک سطر
نویسند، و در سطرهای بعد حروف را مقدم و مؤخر ندارند ترتیب و
کیفیتی که بعد از چند سطر همان سطر اول برون بیاید، پس اسماء ملائکه
و دعوات مناسب را بخوانند تا مقصود حاصل شود (۱) ه ویر صاحب
مفتاح السعاده در تعریف علم حواصّ روحانی حروف از اوراق و تکسیرات
حرفی و عددی می نویسد:

عِلْمٌ نَاجِئٌ عَنْ كَيْفِيَّةِ تَمْزِيجِ الْأَعْدَادِ وَالْحُرُوفِ عَلَى السَّامِيَةِ
وَالْتَّعَادِلِ بَحَيْثُ يَتَعَلَّقُ بِوَاسِطَةٍ هَذَا التَّعْدِيلِ أَرْوَاحٌ مُتَصَرِّفَةٌ تُؤَثِّرُ
فِي الْقَوَائِلِ حَسَبَ مَا يُرَادُ وَ يَقْصَدُ مِنْ تَرْتِيبِ الْأَعْدَادِ وَالْحُرُوفِ
وَ كَيْفِيَّاتِهَا (۲)

در این عبارت عقیده جمعی از علمای فن، بیان شده است که می گویند
چون اشکال و الواح عددی و حرفی با شرایط مقرر ترتیب داده شود، حسدی
کرد روح موکل را، و آن روح در اثر علاقه باین حسد منشأ آثار عریبه
باشد - و ما خود باین معنی در نوشته های پیش اشارت کرده ایم.

۱ - ح ۲ ص ۴۲۰ طبع حیدرآباد و کی

۲ - ح ۲ ص ۴۱۸

خلاصه اصطلاح فوق چنین میشود که سبط عباراتست از تقطیع اسامی حروف - و تکسیر آنست که احراء اسامی حروف را مقطع کنند اما تکسیر عددی آنست که عدد حروف منسوطه یعنی اسامی حروف را مشتمل بر مجموع رز و بیتنه، باحراء مقطع نویسند - مثلاً حرف مکتوب الف که اول حروفست بحساب حمل یکی است و اسم ملفوظش [ا ل ف] صدو یارده میشود - پس در تکسیر فارسی نویسند [ی ک ی س ی ه ش ت ا د] که خوانده می شود (یکی سی هشتاد) - و بتاری [ا ح د ث ل ا ث و ن ث م ا ن و ن] یعنی (احد ثلاثون ثمانون) .

تکسیر اعداد حروف فارسی یا عربی سسته سلیقه و طرز عمل است و نتیجه اش مخصوصاً در اعمال حجر نحوی آشکار میشود

گاهی تکسیر را مرادف وفق نگار می برند، باین معنی که مثلاً یکی از اسماء الهی یا حله بی مترک را برای منظوری در شکل سه اندر سه یا چهار اندر چهار و غیره طوری می نویسند که از هر طرف ابتدا کنی همان کلمه خوانده شود تشریفی که پیش در وفق اعداد گفتیم، و این عمل را با اصطلاح تکسیر ذوالکتابه می گویند

اما این معنی طاهراً محاری است از باب تسمیه کُلّ باسم حره

صاحب مفتاح السعاده^(۱) و کشف الطّون طاهراً معنی حقیقی سبط و تکسیر را بمعنی دانسته و در تعریف آن یکی از اعمال حجری را نوشته اند

۱ - مفتاح السعاده و مصباح الزیاده تألیف احمد بن مصطفی معروف بطاش کبری راده متوفی ۹۶۲ که در حدود ۹۴۸ تألیف شده و از مصادر و مصادر مهم کشف الطّون بوده و در بسیاری از مواضع از جمله همین موضوع بحث، عین عبارات او را نقل و بارگویی کرده است ۱

مناسب بحوانند یا بنویسند تا مراد بر آید اشاء الله تعالی
 در ترکیب و امتزاج حروف اسمی بایکدیگر هرگاه حروف يك
 اسم تمام شد و از حروف دیگر اسمی همور باقی است، حروف اسم ناقص
 را از سر گیرند چنانکه در متن کتاب [ص ۱۴ طبع اول و ص ۳۴ طبع
 دوم] مثال آورده است

بعضی در تکسیر نام شخص، اسم مادر او را بیر صمیمه وار مجموع يك
 سطر حروف مقطّع سارند

ممکن است از عدد حروف چهار اسم که گفتیم لوحی را مطابق فنّ
 اوافق پر کنند یا الواح دو الکتانه ترتیب دهند از این گونه تفنّنها در این
 فنون فراوانست

با گفته مگردیم که اصطلاح تکسیر در علوم حقیقی ریاضی بیر داریم
 که معنی دیگر از آن اراده می کنند و رساله تکسیر دایره ارشمیدس
 مبتنی بر این اصطلاح است که شرحش باعث طول کلام می شود

تناسب الواح با منسوبات کواکب

بعقیده ارباب فنّ، هر لوحی متناسب با مقصودی است مثلاً لوح سه اندر
 سه عالماً در مورد تبعیض و افساد و تخریب و لوح چهار اندر چهار در تحبیب
 و اصلاح بکار میرود.

قاعده کلی این است که منسوبات کواکب را که در کتاب حاصر فصل
 ثانی از طبع دوم [ص ۲۶] باختصار و در کتب بحوم بتفصیل ذکر شده
 است در نظر بگیرد و کواکب را از سملی معلوی یعنی ارقام بر حال
 مراعات کند، پس اولین لوح یعنی مثلث را بمنسوبات قمر اختصاص دهند
 و مرتب را بمنسوبات عطارد و محس را شمس و بر این قیاس تا لوح نه

رقیة تکسیر

عمل تکسیر بطوری که اشاره شد در بسیاری اراعمال فنون عربیه نگار میرود، یکی از آنحمله ساختن رقیه و افسونه‌ست برای مقصودی از قبیل تحبیب و تبعیض و امثال آن که مطابق سحّه (س) در مقالت پنجم و ششم و در سحر دیگر فصل هفتم آخر کتاب [ص ۳۳ طبع دوم] در این باره گفتگو کرده و بعمل تحبیب مثال رده، اما قاعده کلی این است که نخست نام دو طرف محبّت یا عداوت را بحروف مقطعه تکسیر کنند آنگاه حروف کو کسی را که مناسب مقصود باشد مانند ره‌ره در محبّت و مریخ در عداوت نیز تکسیر جدا جدا بنویسند

مؤلف کتاب بهمین مقدار قناعت کرده، اما رسم علمای فنّ این است که تکسیر حروف یکی از اسماء الهی مناسب را از قبیل ودود و حبیب در محبّت، و مهلك و مهیت در عداوت نیز باید صمیمه کرد تا حتماً چهار اسم (دو نام از طرفین با نام کوکب و اسم الهی) تکسیر شده باشد پس حروف چهار اسم را بایکدیگر امتزاج و ترکیب دهند، و ابتدا از نام آن کس کنند که مقصود عامل علیه و فروری وی باشد، باین ترتیب که از حرف اوّل اسم او و حرف اوّل نام طرف مقابلش با حرف اوّل از نام کوکب و اسم الهی يك کلمه چهار حرفی سازند - و همچنان از حرف دوم و سوم تا آخر حروف چهار اسم، چند کلمه چهار حرفی ساخته شود، پس آن کلمات را مطابق قاعده‌یی که در حرکت و سکون حروف طبایع و عناصر دانسته ایم معرب و معجم کنند، و آنرا وردی سازند و با شرایط و آدابی که در این کتاب و سایر کتب فنّ نوشته شده است بعدد

و هر ساعت سخنی بمیان می آید که با ساعت قبل مربوط نیست همانا تاثیر کواکب ارباب ساعاتست که هر کدام را در عالم وجود اثر و حاصیّتی است^۱ این عقیده چنانکه اشاره کردیم حالی از اعراق و گرافه گویی نیست و بر فرص که ما محاسن^۲ و آثار کواکب و ارتباط و تأثیر و تأثر عوالم وجودنا یکدیگر معتقد باشیم و بگوییم «روشنای فلکی را اثری در ما نیست» اعتقاد ما هرگز آن پایه نمی رسد که با مربوط گفتن اشخاص را فقط معلول تأثیر کواکب بدانیم، درحالتی که مقتضیات دیگر بپردازیم که ارستارگان بما نزدیکتر است^۳

ناری علمای اعداد و اوقات و تکسرات بمر در ترتیب الواح و اوراد و عرائم، ساعات و اّتام و بروح بسیار اهمیت میدهند - مثلاً می گویند اعمال مربوط شمس را روز یکشنبه مخصوصاً در ساعت اوّل یا ساعت هشتم و یا نهم و بیست و دوم آن روز را طلوع آفتاب، یا در شب پنجشنبه - و کلاه های متعلق بر هره را در روز جمعه یا شب سه شنبه باید احجام داد

اینگونه شرایط و مقررات مبتنی بر ارباب ساعات و اّتام و لیالی است که در ترتیب و کیفیت آن ارفاعده معمول محمّان پیروی کرده اند - و ما خلاصه آنرا در حواشی کتاب^(۱) نوشته و شرح آنرا بمقتعه حواله کرده ایم مبدأ تقسیم ساعات و اّتام و لیالی هفته ساعت اوّل طلوع آفتابست از روز یکشنبه، باین ترتیب که عدد ساعات هفته یعنی ۱۶۸ ساعت را بمساست سبعة سیّاره هفت هفت طرح و از شمس آغاز کرده ساعت اوّل را بدو دهد و آنرا ربّ ساعت اوّل روز یکشنبه گویند - و باقی کواکب را از علوی سفلی یعنی از رحل قمر رعایت، و هر ساعتی را متعلق بکوکبی کنند -

اندر نه را بمنسوبات رحل مخصوص کنند - و شکل ده اندر ده را برأس
و یارده در یارده را بدست دهند - پس دور را همچنان نه به تکرار کند
با لوح صد اندر صد بمنسوبات رحل رسد

مثلاً عملی که منسوب شیخ بهائی در حواشی پیش نقل کردیم که
در سال ۱۰۱۰ عدد آیات نصر و فتح را در لوح مستع نوشت اختیار این
شکل باین مناسبت است که مقصود فیروزی شاه عباس در جنگ بود که
ارمنسوبات مریح است و شکل هفت اندر هفت بمنسوبات مریح اختصاص دارد
اما شکل شرف شمس که بالواح دیده می شود نقش جدا گانه ایست
که برای آن حواصّ بسیار می گویند و حروفش بترتیب عبارتست از
شکل صغر الواح و سه الف که مدّی بر سر آنها کشیده شده باشد پس
میم شکسته که در جنب آن صورت بردنایی سه پله رسم شده است و بعد
از آن چهار الف و يك هاء دو چشم و يك واو معکوس که چشم سر واو
ناز و دنباله اش روی حروف مربوط شکل معکوس دایره رده باشد و الله العالم

ارباب ساعات و ایام و لیالی

پروان احکام بحوم ارباب ساعات و ایام و لیالی بسیار اهمیت میدهند
و معتقدند که هر روز و هر ساعت از اتمام هفته متعلق بیک کوک و تحت
تأثیر آن ستاره است که احوال و منسوبانش در آن روز و ساعت آشکار
می شود - و برخی در این دعوی چندان مبالغه دارند که اوصاف و احوال
عادی شان و روی اشخاص حتی موضوع افکار و مکالمات یومته را مرتبط با تأثیر
ارباب ساعات و ایام و لیالی می سازند و ارباب مثال می گویند سبب اینکه موضوع
سخنان چندتن در يك مجلس اس چند ساعتی خود بخود تعیین می کند

مشتري ، شب سه‌شنبه ره‌ره ، شب چهارشنبه رحل ، شب پنجشنبه
آفتاب ، شب جمعه قمر

اکنون که حواله‌های حواشی را پرداختیم شرح اصطلاح رقیه
و افسون و عزیمه که موضوع تألف و مبدأ اشتقاق نام‌کناست و همچنین
مرادفات و مشابهات آنها را عوده و بشره و امثال آن می‌پردازیم
عزیمه و معرّم

پیش در تحت عنوان نام کتاب شرحی درباره‌ی اشتقاق کلمه‌ی معرّم و معنی
عزیمه تا آن حدّ که مناسب مقام بود گفتگو کردیم ، دسأله‌ی آن مبحث را
اینجا تکمیل می‌کنیم

عزیمه بفتح عین بی نقطه و راء معجمه هم‌وزن کریمه و یتیمه که در
فارسی با تاء مسووطه مانند عیسمت و هریمت نیز خوانده و نوشته می‌شود (۱)

۱ - اینجاست که بی‌دقت راجع به املاء و لغات فارسی داریم که شایسته‌ی توجه است باین
قرار ، از جمله تصرّفات مخصوص فارسیان در کلمات عربی این است که تاء مدوّره عربی
را که بصورت‌ها گرد نوشته می‌شود معمولاً در کلمات و تلفظ و قرائت مندرج تاء مسووطه
کشیده می‌کند - و این سنت را که از علائم فارسی شناس کلمه و بمنزله‌ی تذکره‌ی ورود
لغات دخیل در قلمرو زبان فارسی اصیل است مخصوصاً قدما سجت رعایت می‌کردند اما
در ابرقتل و تعوّل که لازمه‌ی زبان رinde است بدریجاً در محاورات فارسی کم‌وبیش
اتفاق افتاده که در بعض موارد مخصوص از دو املاء یا دولجه استفاده لغوی می‌کند
باین معنی که يك کلمه‌ی محتوم تاء مدوّره عربی را در فارسی بتلفظ‌ها عیر معلومه که صورت
و قف تاء گرد عربی است بك معنی ، و یا تاء کشیده که ست معهود است بمعنی دیگر
نکار می‌رند - از آنجمله همین کلمه‌ی عزیمه است که چون باها عیر معلوم مثل یتیمه بگویند
معنی اسوست و چون با تاء مانند عیسمت بگویند مراد قصد و اراده و آهنگ است
همچون (عزیمت سر کردن) و امثال آن - ویر در محاورات فارسی فعلی (اراده) یا (ارادت)
نقشه‌ی حاشیه در صفحه بعد

و چون يك دور پايان رسيد دور ديگر ارسر گيرند و همچنان عمل كنند تا ۱۶۸ ساعت هفته مابين كواكب تقسيم شود

هر كوكبي را كه رب^۱ ساعت اول رور ياشد باشد، آنرا رب^۲ تمام آن رور يا آن شب بر مي گويند - و مآخذ اين تقسيم طلوع و غروب آفتابست به هنگام روال و نصف النهار

ننا بر اين كه شمس رب^۳ ساعت اول رور يكشنبه باشد، رب^۴ ساعت دوم آن رور ره ره مي شود، و ساعت سوم ارعطارد، ساعت چهارم ار قمر، پنجم ار رحل، ششم ار مشتري، هفتم ار مريخ

و در دور دوم بار ساعت هشتم را تا فتاب و نهم را بر ره و دهم را بر عطارد و يازدهم را بر قمر و دوازدهم را بر رحل و سيزدهم بر مشتري و چهاردهم را بر مريخ دهند - و همچنين در دور سوم ساعت ۱۵، و در دور چهارم ساعت ۲۲ تا فتاب رسد - و بدين سبب مي گويند اعمال مربوط بشمس را در اين رور و ساعات بايد انجام داد

و چون ساعت اول روز يكشنبه متعلق تا فتابست، رب^۵ تمام آن روز را هم آفتاب مي گويند - و چون ساعت اول رور دوشنبه تا حسابه^۶ كه گفتيم بر قمر مي افتد آنرا رب^۷ رور دوشنبه مي نامند .

و در ساعات ليالي نيز چون ساعت اول شب پنجشنبه متعلق بشمس مي شود، گويند رب^۸ اين شب آفتابست تا الحمله محاسبه^۹ مربوط در تعيين ارباب ايام و ليالي اين نتيجه را مي دهد .

ارباب ايام : شنبه رحل، يكشنبه آفتاب، دوشنبه ماه، سه شنبه مريخ، چهارشنبه عطارد، پنجشنبه مشتري، جمعه زهره

ارباب ليالي : شب شنبه مريخ، شب يكشنبه عطارد، شب دوشنبه

ار قبیل تحریرك حوادث و احصار ارواح و اعمال تسحیری از فرشته و پری
و عناصر و ستارگان و گردن‌گان و امثال آن می‌خوانند و می‌دمند تا مقصود
برآورده و مسطور رام گردد

گاهی عریمه را مراد کلمه رقیه بیر بکار برد که آنرا حدا گانه
تفسیر خواهیم کرد

و مراد آنرا در فارسی افسون و دمدم و فاعل و عامل آنرا بتاری
معزم و بپارسی عزیمه خوان و عزایم خوان و افسونگر و افسون‌دم
و افسون‌خوان و پری‌خوان و مار افسای و کژدم افسای و امثال
آن گویند

امثله و شواهد ترکیبات افسون و افسای در استعمالات و صحای فارسی
بعد از این در تفسیر آن کلمه بیاید - اما مشتقات عریمه در فارسی شعر
موجهری را باز دیگر یاد آور می‌شویم که معنی اصطلاحی عریمه را نیز
می‌فهماند

چو همگام عرایم ری معزم تنك حیرد ثعالبان ریم
امیر معزی گوید

کردگار جهان همی سارد کار تو می‌عرائم و افسون
افصح المتکلمین سعدی فرماید

چون محط شد اعتدال مراح به عریمت اثر کند به علاج
اما وجه تسمیه عریمه و مناسبت معنی اصطلاحی آن با معنی لغوی
چند چیز است

یکی معنی قسم و تاکید که در حرو معانی ماده عرم در کتب لغت عرب

و آرا بر عرائم [= عرایم] نوری عجائب [= عجایب] (۱) جمع می‌بندند، در اصل لغت عربی بمعنی قصد و اراده حارم مؤکد است و در اصطلاح علوم عربیه کلمات و اورادی را گویند مشتمل بر تعبیرات مخصوص مقرون سوگندان و تأکید و اصرار و الحاح که آرا برای ایجاد امری عجیب

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و (مراححه) یا (مراحت) در معنی و مورد استعمال فرق دارد مثلاً می‌گوییم «فلانکس مطیب مراحه و از مطب منزل مراحت کرد» یا می‌گوییم «ارفلان عازت این معنی اراده شده است» و می‌گوییم (ارادت شده است) - و می‌گوییم «فلانکس از اراد بندگان شماس» یعنی شماسحت دارد و اگر بگوییم (از اراده بندگان شماس) مقصود فهمیده می‌شود و آرا غلط می‌داند

اما در قدیم هر دو معنی عربیه بیک شکل یعنی تاه کشیده گفته و بوشه مشده چنانکه سعدی عربیه بمعنی اسون را بر در شعر گلستان بصورت عربیت یا تاه کشیده آورده است «به عربیت اثر کند به علاج»

۱ - اینجا سر بکنتهی راجع بصرف فارسان در لغات عربی است اوقیل مائل ورائل و شمائل و ذلائل و عجائب و امثال آن که همه در فارسی مندل بیا می‌شود [مایل، رایل، شمایل، الح]، و این قاعده را سر قاعده در تلفظ و کلمات کاملاً مراعات می‌کرده‌اند - اما نکته قابل توجه این است که شکل همزه که در رسم الخط قدیم این نوع کلمات در فارسی دیده می‌شود در حقیقت همزه بیست و آهنگ تلفظ همزه عربی را نداشته بلکه یاء کوچک استراحت که سبب کثرت استعمال دسالة آرا در کلمات حذف می‌کردند و این علامت را که مشتبه با همزه عربی شده است برای کثرت توضیح آهنگ تلفظ یاء می‌گذاشتند و در بسیاری از نوشته‌های قدیم این علامت نادو نقطه زیر دندانه یاء هر دو موجود است [مایل، رایل] و الحمله شکل همزه که در این کلمات دیده می‌شود در عربی حقیقه حرف همزه و دارای محرج همزه است، اما در فارسی بصورت همزه و در حقیقت یاء دسال بریده است برای نشان دادن تلفظ یاء

و همین علامت است که روی هاء عربی ملغوظ در حالت وصف و اوصاف، و همچنین روی یاء در کلمات فارسی از قبل آتین و پائین و دانهائی و سائی و امثال آن می‌گذاشته و در اثر علت احداث مشبه به همزه عربی شده است [رجوع شود بحواشی نگارنده بر کتاب التهمیم و مقاله فاصله حضرت استاد معظم آقای بهیار دام قافیه در حله مرهنگستان]

ح - افسون جنس است و تعریم نوع است و تنجیم نوع تعریم، (۱)
 اما معروف در وجه تسمیه این است که چون عزائم معموله عبارت
 « عَرَمْتُ عَلَيْكَ » و « عَرَمْتُ عَلَيْكُمْ » آغار می شود آنرا عریمه
 گفته اند. - بطیر « عَرَمْتُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الدَّائِلَةُ فِي بَدَنِ
 هَذَا عَمِيدٍ... » الح در عریمه بی که برای دفع امراض و اوجاع در مصروع
 و امثال آن می خوانند - و « عَرَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحِرْمُ الثُّورَانِي
 السَّمَاوِي... » الخ در عریمه تسخیر آفتاب - و « عَرَمْتُ عَلَيْكُمْ يَا
 مَعَشَرَ الْحَيِّ وَالشَّيَاطِينِ وَالْأَبَالِسَةِ يَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْآعَزِ... » الخ
 در عریمه تسخیر حق و پری - و همچنین سایر عزائم که در کتب اهل فن
 ثبت شده، و معمول این است که بعد از عبارت مربوطه سوگند ها مؤکد
 و ایمان معلّطه متوالی با التماس و عجز و الحاح بسیار د کرمی کنند
 وجه تسمیه مربوطه با عریمه های معروف عربی بی مناسبت نیست، اما
 اصل افسون و عریمه را با عربی بودن و ابتدا کردن به (عزمت عليك) ملازم
 نیست، چه افسون و عریمه بر زبان فارسی حاکم قدیم و زبانهای دیگر
 داریم که ابتدا فعل (عَرَمْتُ) ندارد.

عوده و تعویذ

عوده بضم عین بی نقطه که به عود بوزن فقط جمع سته می شود در اصل
 لغت عربی اسم مصدر است از عَوَدَ بمعنی اندحسیدن یعنی پناه بردن و

۱ - کتاب معروف (ششی) چاپ بمبئی ص ۱۶۹

صسط شده، و عرائم بطوری که گفتیم مشتمل بر عبارات تاکید و الحاح و قسم است

دیگر معنی اراده مؤکد و قوت عزم که بر سبیل اشتراك معنوی وجه جامع مابین همه معانی عزم و عریمت است و بدین سبب همین معنی را در اول این بحث ذکر کردیم

سطر نگارنده این وجه بهترین و حوه تسمیه و مناسبتترین معانی حقیقی لغوی یا معنی محاری اصطلاحی است - زیرا که ظهور اعمال عریبه از انسان بطور کلی که بعقیده من شامل کرامات و حرق عادات و استحباب دعوات اولیاء و نندگان خاص علام العیوب بیر میشود، همگی سسته بعریمت یعنی عزم قوی و اراده مؤکد است، و بدون بیروی همت و حلوص بیت و قوت اراده و اعتقاد حازم و توجه کامل بمقصود و اصراف ارشواغل خارجی که از مجموع این احوال در لسان شریعت مطهره بکلمه جامع مختصر ایمان و همچنین بلمط بیت و حضور فلاب و امثال آب و در اصطلاح و عرفای بزرگ بلمط همت تعبیر شده و رکن اساسی در شرایط احاطت دعوات و ظهور کرامات بحساب آمده است، صدور آن افعال از هیچکس میسر نمیشود

امام فخرالدین رازی در کتاب جامع العلوم بطور سؤال و جواب می نویسد

«س چرا این علم را عریمت خواند - ح عریمت بیت است و روح این علم تقویت بیت است و احلاص همت و گفته اند عَرَمْتُ عَلَیْكَ اِیْ اَوْحَبْتُ عَلَیْكَ - س چه فرقت میان افسوس حوالی و تعزیم و تنجیم

و همچنین بعض گیاهها و چوب درختان دیگر که با اعتقاد عامّه از آسیب چشم ردّگی جلوگیری می کنند و عربی مُعوّد گفته می شود، و امثال آن همه را در رشته یی کرده بر گردن اطفال آویزند برای اینکه از آفت حبوب و فرع و چشم رحم و گردن های دیگر ایمن و محفوظ باشد - و آنرا در زبان مصیح ادبی چشم پیام و خرمک یا چرمک [= چشمک] (۱) چشم زد و در اصطلاح متداول عامّه نظر فریانی و نظر بند و چشم بند و بطایر آن گویند

و از آن قیل است چیری که هم بر گردن و بر دوش کودک کلان اردو طرف بشکل تقاطع صلیب حمایل کنند و آنرا چهل و یک سَم الله نامند پولکهای حلقه دار است که از زر و سیم یا فولاد ساخته و روی هر یک جمله سمله را نوشته و همه را یک رشته کشیده باشند و آنرا بوصعی که گفتیم حمایل

۱ - این کلمه در طبع مرهنگ اسدی و سایر مرهنگها از قیل چهارگویی و برهان قاطع و احسن آرا و عبره خرمک یا حاء معجه و راء مهمله صسط شده اما در بعض نسخ خطی قدیم مرهنگ اسدی که طاهر آماحد مرهنگهای بعد بوده جزء مك ناحیم و راء يك نقطه که رسم الحظ قدیم (ج) و (ز) فارسی پیرشت نوشته که محتمل است اصل آن چرمک لت و لهجه یی از چشمک بوده و در نسخه ها بحرّمک تصحیف شده باشد؟

در حاشیه طبع حدید مرهنگ اسدی که با اهتمام حضرت استاد داشمذ گرامی آقای عّاس اقبال آشتیانی سلمه الله تصحیح و طبع شده هم در حاشیه [ص ۲۷۵] نسخه بدل چرمک بحم موخّده و زی سه نقطه پارسی صسط شده که با خرمک یکی است؟ کلمه خرمک در مرهنگهای معتبر بمعنی مهره از آنگینه کود و سید و سیاه که برای دفع چشم رحم بر گردن اطفال بندند و آنرا چشم زد گویند صسط شده و معلوم نیست که صاحب احسن آرا ارجح ماّحد این مطلب را گرفته که خرم را بوزن گرم بمعنی چنان مهره و کاف را علامت تصعیر گفته که مرادف حرع و حرده و تبیمه عربی است؟

پناه دادن و حمایت گرفتن و پشتیبانی کردن و درپناه کسی ارشردشمنان
ایمن و آسوده ریستن

و در اصطلاح خاص^۱ اهل فن چیری را گویند که بقصد حفظ ارفات
و بلیات و دفع گزند مخصوصاً چشم رحم بر گردن آورده باشد، ارقسل
ادعیه و الواح و طلسمات که بر پوست کدو یا پوست آهو نوشته آنرا با
اشیاء دیگر ارحادات و ساتات و منسوبیات حیوانی مانند شاخ افعی و دندان
مار و مرجان و مارو و رشیه و مهره های صدفی و حاروبی کبود و سیاه و سپید
که بتاری حرره و ودعه و درمخاورات فارسی باختلاف لهجات مهره پیسه و
مُحکک و کُحی و کُحی گربه و کلاچک نامیده می شود (۱) و قصب الحید

۱ - در کتاب تحفه حکم مؤمن می نویسد کلاچک لغت دبلی و دعه است
در منتهی الارب می نویسد و دعه شه سید باشد که از دریا بر آرد و شکاف آن همچون
شکاف هسته حرما باشد و آنرا فارسی (مورچه) و هندی (کوری) گویند و بجهت
دفع چشم رحم بر گردن کودکان آورند

و هو تسمیه را بمعنی مهره پیسه نوشته است که برای دفع چشم رحم بر گردن اطفال
آورند کلمه تسمیه را که از مرادفات عوده و تعوید است بعد از این در متن تفسیر کسم
اینجا نکته بی را یاد آور می شویم که برخی از لغت نویسان فارسی در تفسیر کلمات
خرغ و خرّره و ودعه عربی سب تقارب معنی اشتباه و تحلیط کرده اند
خرع: مهره پیسه یعنی سیاه و سپید است که اکثر از حسن آنکیه باشد و باین
مناسبت چشم را بخرع تشبیه میکند خرّره: مطلق مهره منقوسست که در رشته
کشیده باشد حواه از حسن شه باشد و حواه از آنکیه، مهره های کبود رنگ را
که برای تعوید بگردن آوریده شود بر حرره گویند - ودعه مهره های الوان
دریایی که بقول صاحب فاموس و مترجمان کتاب او شکافی شکل هسته حرما دارد و
آنرا فارسی معمولی گچی و کحک میگویند - اما مورچه که در منتهی الارب نوشته
اگر نسخه صحیح باشد ممکن است با واو محوول بمعنی (مهرچه) مرادف (مهره) باشد
اما در فرهنگها باین معنی ضبط نشده است؟

کلمات مربوط را سب قرب معنی بخار آجای یکدیگر هم استعمال میکنند و شاید همین
امر موجب اشتباه لغت نویسان شده باشد

اما تعوید بمعنی مصدری عمل عوده است که عامل آنرا عربی معوذ
 کسر و او مشدد و بفارسی چشم افسای گویند، و بمعنی اسم مصدری مراد
 عوده و معاده آمده، و بهمین معنی در مکالمات و بطن و نثر فصیح فارسی معمول
 و متداول شده است

معوذتین بصیغه تثنیه معوذ با کسر و او مشدد، دوسوره فلق و باس است
 از سور قرآن مجید پشت سر یکدیگر که تکلمه (قُلْ اَعُوذُ) انداشده
 و در حدیث است که «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَوِّذُ نَفْسَهُ
 بِالْمُعَوِّذِ تَيْنِ تَعْدِمَا طُبَّ» (۱).

معوذ بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل در استعمالات عربی اسم مکان
 است بمعنی محلّ ستن عوده و قلاده و گردن بند - و بفتح و کسر و او مشدد
 هر دو بمعنی نوعی از رستنی هاست که اعراب جاهلی بدان تعوید میکردند
 کثیر بن عبدالرحمن حراعی در وصف ربی گوید.

اِذَا خَرَحْتَ مِنْ بَيْتِهَا رَاقَ عَيْنَهَا مُعَوِّذُهُ وَاعْتَمَنَتْهَا الْعَمَائِقُ
 یعنی چون از حبابه اش بیرون آید گیاه تعوید که در آن حوالی رویده است
 او را از چشم رحم مردمان محفوظ دارد.

بطوری که اشاره کردیم تعوید و عوده در میان هر قوم و ملّتی شکلی
 معمول و رایج است، مخصوصاً اعراب جاهلی در این ناره عقاید عجیب
 و غریب داشتند - و معروف این است که این عقاید اول بار در میان جماعتی

۳ - بهایه ابن ابر و لسان العرب در ماده عود

کردن و سینه اطفال کنند

ار این معنی محاراً بعلاقه عموم و خصوص یا اطلاق و تقييد، مطلق هر دعا دلوحی است که آنرا بمقصود ایمنی از چشم ردگی و آفات دیگر بخواشد یا نوشته با خود دارد ماسد آیت (وَإِنْ يَكُذِّبْ) که این کلمات آنرا بخواشد و مکتوب آن با لوحی را که از عدد حروفش پر شده باشد همراه خود دارد یا در محلی از قبیل سردر حابه و باغ قرار دهند - و بیر ادعیه رورانه که سام عودات و تعویذات و تعاوید، هر روز دعایی مخصوص که اغلب بکلمات استعاذه شروع می شود (۱) برای دفع شرور و بلیات آن روز بخواسد و آنرا عوده شنه و یکشنبه . الح گویند - و همچنین اشیاء دیگر از حمادات و نباتات که هر قوم و جماعتی با اعتقاد خود آنرا دافع چشم رحم داند از قبیل درخت معوذ اعراب حاهلی و آهن پاره و بعل که عوام فارسی در رکاب انومیل و آستانه و سردر سرای نصب کنند یا و دعه که برگردن اسب و استر و درختان بار آور و چیرهای دیگر که در نظر ایشان عزیز و ارجمند باشد بنندند

کلمه عوده عربی و چشم پیام و چشم درد و بطایر و مرادفات آن از الفاظ تازی و پارسی در هر دو معنی مطلق و مقید که گفتیم استعمال می شود - و گاهی هم این کلمات را بمعنی رقیه و افسون بکار برده اند که امثله و شواهدش بعد از این بیاید

کلمه معاذه مفتوح میم هم در عربی مرادف عوده اصطلاحی صبط شده است

۱ - بطیر آغود بو حاکم الکریم - آغود بالله من شر فلان - و أعید فلاناً بالله و آسمانه من کل دی شر و کل دایه و حاسیه و خیر . الح

در لسان العرب می نویسد « الْعُودَةُ وَالْمَعَادَةُ وَالتَّعْوِذُ الرَّقِيَّةُ يُرْفَى بِهَا الْإِنْسَانُ مِنْ قَرَعٍ أَوْ حُمُونٍ لِأَنَّهُ يُعَادُ بِهَا ... وَ أَمَّا التَّعَاوِذُ الَّتِي تُكْتَبُ وَ تُمَلَّقُ عَلَى الْإِنْسَانِ مِنَ الْعَيْنِ فَقَدْ بُهِتَ عَنْ تَعْلِيلِهَا وَ هِيَ تُسَمَّى الْمَعَادَابِ أَيْضًا يُعَوَّذُ بِهَا مَنْ عُلِقَتْ عَلَيْهِ مِنَ الْعَيْنِ وَالْقَرَعِ وَ الْحُمُونِ وَ هِيَ الْعُودُ وَاحِدُهَا عُودَةٌ »

صاحب منتهی الارب میگوید « تعوید آنچه را عرایب و آیات قرآنی و حر آن نوشته جهت حصول مقصد و دفع بلاها ناخود دارد »

صاحب المسجد پس از شرحی که در تفسیر کلمات عوده و تعوید نوشته (۱) برای تصویر معنی یکی از اشکال گلو بند نظر قربانی اطفال را نقش کرده است

کلمه تعوید و مرادفات آن در فارسی

از کلمات عربی مرادف عوده در فارسی بیشتر لفظ **تعوید** بمعنی اسم مصدری مرادف عوده معمول و متداول شده و موارد استعمالش در گفتار

۱ - « الْعُودَةُ وَ التَّوِذُ اسْمَانِ سَمِيَ الرَّقِيَّةُ وَ هِيَ الَّتِي تُكْتَبُ وَ تُمَلَّقُ عَلَى الْإِنْسَانِ لِتَقِيَهُ مِنْ رُعَاهُمُ مِنَ الْحُمُونِ وَ الْعَيْنِ » بوصیحا باید داشت که لفظ (عین) از جمله کلماتی است که در عربی معانی بسیار برای آن گفته اند هر چند اکثر آن معانی بر سبیل اشتراك معنوی يك معنی ناز میگردد - و یکی از آن معانی بصورت اسم مصدر « آسب چشم رحم - و استعمال مصدری چشم ردن و چشم کردن است که فاعل آن یعنی چشم رسیده را عاین ، و چشم حورده را معین و معیون میگویند

و در فارسی صبیح ادبی افعال مرکب لازم و متعدی چشم زدن و چشم خوردن و چشم رسیدن بکار رفته و در محاورات چشم کردن و نظر زدن و چشم شور خوردن بر معمولست

ار مردم یمن شایع شده و ارایشان نقیله ننی حیفه وار اس قبیله سایر
طوایف و قبایل عرب سرایت کرده است و بعضی همان ننوحنیفه را منشأ
و مظهر اوّل گفته اند (۱)

آیه شریفه قرآن محمد «كَانَ رِحَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِحَالِ
مِنَ الْحَبَشَةِ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (۲) ، و احادیث و دستورها که از پیغمبر
اکرم و ائمه طاهریں سلام الله علیهم اجمعین در بهی از تعلیق عوده و تمسک
برقیه و افسون روایت شده و همچنین وضع استعاده (۳) با اهمیتتی که اسلام
باین کلمه داده (۴) همه در ردّ و تحطئه آن عقاید حرافی است که مابین عرب
بعد و فور شیوع داشته و آیین پاک اسلام در ردودن حرافات و نجات دادن
نشر از قیود واهی اناطیل و هدایت او بصراط مستقیم توحید که یگانه
راه سعادت و آرامش روح انسانی باشد میکوشیده است (۵)

۱ - رجوع شود تفسیر ابوالصوح رازی و مجمع البیان طبرسی و تبیان شیخ طوسی
و تفسیر کبرامام حجر رازی در شرح آیه شریفه «كان رجال من الانس يعوذون برحال
من الحبش»

۲ - سورة جن حرو ۲۹ .

۳ - یعنی گفتن «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم»

۴ - رجوع شود بمقدمه تعاسر در معنی و حواش استعاده

۵ - محض دفع توقم یاد آور میشویم که آنچه از حسن عودات و سائم ورقی و عرائم
و احرار ائمه دین در کتاب بحار الانوار مجلسی و مهج الدعوات ابن طاووس و دیگر کتب معتبر
ادعه نقل شده ، بر مرص صحت متن و سند ، اغلب مشتمل بر آیات قرآنی و ادعیه
توحیدی است و ربطی با فوسوهای بی معنی و توسل بحض و پری ندارد ، و دراین باره
بیر بخشهاست که شرحش مناسب این مقام نیست

شمس فحری گوید :

هر که را حرر مدحت باشد بود حاجتش بچشم پنام
برای کلمهٔ حرمك بمعنی چشم زد و گلویند تعویذ در فرهنگ اسدی و
جهانگیری این بیت از منجيك شاهد آمده است
ترسم چشمت رسد که سخت خطیری (۱)

چونکه ننديد حرمكت مكلو بر
ترکیب چشم افسا و چشم فسا و چشم افسون نظیر مار افسا و مار افسون
در فارسی فصیح بمعنی افسون چشم رحم و رقیه گر و عامل عوفه است که
نتاری معوّد راقی گوید
در فرهنگ جهانگیری مینویسد چشم فسا کسی را گویند که افسون
چشم زحم کند ، بدیهی گوید
چشمش گویی ر بهر چشم بد ایدون

چشم فسا است و دل برنده و جانست (۲)
از جمله کلماتی که در فرهنگها بمعنی معوید مراد چشم پنام ضبط
شده کلمهٔ چشممار و ست بوزن شفتالو (۳) که در رباعی منسوب بسید حسن

۱ - فحری : ح

۲ - نگارنده چون تحریف و تصحیهای صحیح در اشعار فرهنگ جهانگیری دیده ضبط
صحیح این بیت برمی اعتقاد است ؟

۳ - کلمهٔ چشمار و را مالک مبدوده مجرا بمعنی (چشم آرد) هم نوشته اند - در فرهنگ
جهانگیری و برهان قاطع نوشته است « چشمار و چیری را گویند که بجهت دفع چشم
رحم و چشم بد سازند اعم از آنکه برای آدمی باشد یا حیوانات یا گشتزار و نافع و
حانه و سرای » و اصل کلمه را برهان قاطع بر وزن شفتالو و جهانگیری مالک مبدوده
و او محمول ضبط کرده اند

فصیحای فارسی از این قبیله است
 ناصر خسرو در اصطلاح حاصّ تعوید گوید
 تعوید و فابرون کی از کردن
 در ابیات منسوب بابوطاهر خسروانی در معنی رقیه و افسون بکار گرفته که
 عامل آن راقی و افسونگر است
 چهار گونه کس از من معجز نشستند
 کریں چهار من درّه یی شعا نرسید
 طیب و راهد و اختر شناس و افسونگر
 سدارو و بدعا و بطالع و تعوید (۱)

مولوی نیز بهمان معنی فرموده است
 رقعۀ تعوید میخواهند بپر در شکنجۀ طلق زن ار هر عریب
 اما مرادفات آن در فصیح فارسی کلمات چشم پنام و چشم زد و
 خرمک یا چرمک که پیش گفتیم معروفست - و در بعض فرهنگها از
 حمله برهان قاطع کلمۀ چشم و هم بوزن چشم رحم بمعنی دعا و تعویدی
 که بجهت چشم رحم بویسد، و چشم و هام بوزن و معنی چشم پنام بپر
 صبط شده است !

شهید بلخی فرماید در چشم پنام بمعنی تعوید و دعای چشم رحم
 بیا نگارا از چشم بد ترس و مکن
 چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

۱ - قافیه تعوید نارسید [= رسید] متنی است بر قاعده دال و دال فارسی و عربی
 که بطورش در آثار گویدگان پیشین فراوان یافه می شود

چنین مستفاد می‌شود که تمیمة در اصل بمعنی مهره پیسه یعنی سیاه و سید است که برای تعوید چشم رخم و گردن های دیگر بر گردن کودک آن آورید، درست مرادف حرمك فارسی تفسیری که از فرهنگها نقل کردیم (۱)

هر چند ممکن است که بعلاقة اطلاق و تقیید یا عام و خاص آنرا در معنی مطلق عوده و تعوید آدمی و حیوانی بکار برند، خواه بر گردن آویخته یا بر پای و بارو بسته یا در حبیبت هشته باشد. اما اصل معنی حقیقی همان مهره پیسه است که بقصد تحفظ از آسیب حرّ و پری و چشم بد آدمی بر گردن اطفال بیاورند

بقية حاشية ارمصعة قل

ابومصوّر اراد الحر الذي يتحدّ عوداً والتمیة حررة رقطة تنظم فی السرتم بقدمی العنق وقیل هی قلادة یحمل فیها سیور و عود و قیل التمیة عودۃ تعلق علی اللسان وفی الحدیث من علق تمیة فلا تمّ الله له ویقال هی حررة کابوا یعتقدون ان بها تمام الدواء والشفاء و اما المعادات اذا کتب فیها القرآن و اسماء الله تعالی فلا بأس بها والتمیة قلادة من سیور و ربما حملت العودۃ التي تعلق فی اعناق الصبيان قال ابومصوّر التمام واحدتها تمیة وهی حررات کل الاعراب یلقونها علی اولادهم یتقون بها العس والعین برهمهم و اطلقه الاسلام و قال ایضا و من حمل التمام سوراً غیر مصب ولم یرین الاعراب حلاًفاً ان التمیة هی الحررة نفسها « انتهى ملخصاً

۱ - عین عبارت فرهنگ اسدی دریک نسخه این است « حرمك مهره پی بودار آبگنه آرا چشم رد گوید » و در نسخه دیگر « مهره پی بود از آبگنه کبود و ساه و سید و آرا چشم رد و حرمك گوید » ص ۲۷۵ طبع آقای اقبال آشتیانی

بکارنده را عذر از حرمك [= چشمك] که در حواشی پیش گفتیم حدسی دیگر نظر آمد که شاید اصل کلمه جزعك باشد که بحرمك تصحیف شده است مأخوذ از حزع عربی بمعنی مهره آبگنه سیاه و سید ناکاف بست فارسی که بهاء بر تبدیل می‌شود و ماستناه آرا هم کاف تصعیر می‌گویند ؟

غربوی آمده است .

ای سر تا پا نار کی سرو سہی ار حملہ نیکو اب بخوبی تو بھی
بر حس و حال بیش می افراید چشمارو را چو حال بر روی بھی (۱)
اما ار بعض موارد استعمال کلمہ چنین بر می آید کہ چشمارو بمعنی
طعامی است کہ بر سیل صدقہ برای صحت بیمار آفت رده بمستمندان
دهند ، و آفت شامل چشم رحم بیر می شود - سعدی در بوستان فرماید
چو چشمارو آنگہ حورید ار توسیر کہ از نام پنحہ گرافتی بریر
بعضی وقتی ار نعمت تو بدیگران خیری مرسد کہ ترا بلایی سخت
رسیدہ باشد

بدیہی است کہ این معنی ناچشم پنام و تعوید فرق دارد ، و ممکن است
کہ بطریق تحوّر ار یک معنی دیگر استعمال شدہ باشد
تمہیہ

ار حملہ کلماتی کہ در عربی مرادف عوذہ و تعوید بمعنی خاص استعمال
می شود تمہیہ است بورن یتیمہ کہ آرا بر تمیم و تمیمات و تمائم جمع
می نندند

و ار مجموع نوشته های لغت نویسان معترض (۲) و موارد استعمال کلمہ

۱ - در دیوان چابی سید حس جزو رباعیهای مستدرک آخر کتاب آورده و (حاك)
بحای (حال) نوشته است

۲ - اح العروس در شرح فاموس می نویسد « التمیم جمع تيمۃ کالتائم اسم لحررة رقطاء
تمطم فی السرتم یعقد فی العنق » - لسان العرب کہ در جمع اقوال لغویان مصداق مثل معروف
عربی « کل الصد فی حوب الرا » است می نویسد « التمیم العود واحدھا نیمۃ فال
قیۃ حاشیہ در صفتہ مد

وَكَيْفَ يَضِلُّ الْمُتَعَرِّفُ لِبَلَدَةٍ بِهَا قُطِعَتْ عَنْهُ سُبُورُ التَّمَائِمِ (١)

ابوالاسود دقولی در ناره حصرت امام ریس العابدین علی بن الحسین علیهما السلام گفته است

وَإِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كَيْسَرِي وَهَاشِمٍ لَا كَرَمَ مِنْ يَبِطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ (٢)

بطوری که در سابق گفتیم اسلام انواع تمیمه و رقیه و سحر و یرنگ، و بطور کلی هر چیز را که مشتمل بر توسل حر محدودی یگانه باشد شرك شمرده و آنرا تحریم کرده و تنها ادعیه و تعویذاتی را رحمت داده است که از راه توحید و حدایرستی منحرف نشده باشد و بدین سبب ائمه و فقهای اسلام اقسام عودات و احرار را که متضمن آیات قرآنی و اسماء سبحانی باشد حایر و مباح شمرده اند.

در حدیث ابن مسعود است که «التَّمَائِمُ والرُّقَى والتَّوَلُّةُ مِنَ الشِّرْكِ» (٣)

و در حدیث دیگر است «مَنْ عَلِقَ تَمِيمَةً فَلَا أُنَمُّ اللَّهُ لَهُ» (٤)

ابوذویب هذلی در رثاء معروف گوید

وَإِذَا الْمَمِيَّةُ أَتَشَمَّتْ أَظْفَارَهَا أَلْقَيْتَ كُلَّ تَمِيمَةٍ لَا تَنْفَعُ (٥)

١ - سوره ١ بسم میں ویا جمع سیر معنی حط و رشتہ است

٢ - مجمع الخیرین

٣ - لسان العرب و بهایة ابن اثیر - قوله بسم و کسر باء و فتح واو از کلماتی است که ما ربه و عربیه و تمسه و هماغه آن تردیف می شود و آنرا سحر و یرنگ و جادو و امثال آن تفسیر کرده اند

٤ - صحاح اللغة و بهایة ابن اثیر و لسان العرب

٥ - برای ماقی اشعار و شرح آن رجوع شود شرح حماسه ای تمام

سلمة بن خرشب شاعر معروف عرب گوید :

تَعَوَّذَ بِالرَّقِيٍّ مِنْ غَيْرِ نَحْلٍ وَتَعَقَّدَ فِي قَلَائِدِهَا التَّمِيمُ

طفیل گوید

فَالَا أَمْتُ أَحْمَلَ لِمَقَرِّ قِلَادَةٍ يُتِمُّ بِهَا نَقْرَ قَلَائِدِهِ قَبْلُ (۱)

شاعر دیگر گفته است

إِذَا مَا لَمْ تُفْلِحْ مَرِيَّةً تَعَدُّ فَمَوْطَى عَلَيْهِ بَامُرِّئِ التَّمَائِمَا

شاید رسم تمیمه ستن کودکان مانند تعود و چیزهای سیار دیگر از این قبیل، از عرب سایر ملل و اقوام اسلامی رسیده و سرایت کرده باشد. چه این عادت که منشأ و مایه اش عقاید جاهلی است در اعراب چندان شایع و مستمر بوده که ولادت و کودکی را با تمیمه ستن ملازمه میدادند. و در زبان رایج و ادبی عرب تمیمه ستن کنایه از کودکی و ولادت، و محل تمیمه ستن کنایه از محل تولد و موطن اصلی است و کلمه مُتَمَّ بمعنی محل رسیدن ناف یعنی مولد، و فعل آتَمَّ بمعنی نزدیک شدن وقت رسیدن طاهره از ارمین معانی کنائی آمده است. - رفاع بن قیس اسدی گوید

بِلَادِهَا يَبْطِئُ عَلَيَّ تَمَائِمِي وَأَوَّلُ أَرْضِي مَسَّ جِلْدِي نُرَانِي

فرزدق شاعر معروف عهد اموی گوید

۱ - فعل تمَّ از باب تمعيل بمعنی تمیمه بستن مولود آمده است - در لسان العرب (یتَمُّ) بصيغة ما تفعّل نوشته و متجهود شاعر را گفته است « ای عاذه الدی تقلده قبل »

۲ - مَوْطَى، فعل امر حاضر موصوفه است از رابط یبوط. ورنه قال يقول که فعل مخصوص این مورد است یعنی بستن و آویختن گلو بند و تمیمه نکردن

را حز گوید

لَقَدْ عَلِمْتُ وَالْأَحِلَّ الْبَاقِي أَنْ لَنْ يَرُدَّ الْقَدَرُ الرَّوَاقِي

کثیر برای عبدالملک بن مروان مصمومی بدیع ساخته است

وَمَا زَالَتْ رُفَاكَ تَسْلُ صِغْفَى وَتُفْرِجُ مِنْ مَسْكَمِهَا ضِبابِي

وَيَرْفِئُ لَكَ الْحَاوُونَ حَتَّى أَحَابَكَ حَبِيبَةُ تَحِبُّ الْحَصَابُ^(۱)

ار اشعار عربی سعدی است

أَخْلَانِي أَحِبَّائِي دُرُوبِي حُبَّهُاتِي

مَرِيضُ الْعَشَقِ لَا يَتَرَا^(۲) وَلَا يَشْكُو إِلَى الرَّاقِي

گاهی رقیه را بر سبیل تسامح و تجوّر در معنی تعوید و حرر و عریمه و

الفاظ قریب المعانی دیگر بیر استعمال کنند اما اصل معنی اصطلاحی

آن با عوده و تعوید فرق دارد و از این جهت آنها را جدا از یکدیگر ذکر

می کنند چنانکه در این بیت از رقیه شاعر معروف عرب است

فَمَا تَرَ كَأَنَّ عُوْدِيَّ يَتَرَفَايَهَا وَلَا رُقِيَّةً إِلَّا بِهَارَ قَيَانِي

و حمل کردن آن بر عطف بیان یا بدل کل "که مستلزم ترادف باشد

۱ - اساس البلاغة و محشری

ضغن - خند و کسه - ضباب - بکسر صاد جمع صت - کسه بهابی - حاوون - جمع

حاوی - مارافسای - و حاصل معنی اشعار این است که امسویهای تو مرا رام ساخت و

کبیه های بهمت را از دل من بیرون آورد چنانکه مار امسا مار را از بهاسعاه سوراح

بیرون می کشد و رام می کند

۲ - فعل مضارع است از یری تیرا مهمور الالم از باب علم بمعنی شما و بهود یافتن از بیماری

و در بعضی نسخ دیوان سعدی یری نایاه نوشته که الف مقصوره حواله می شود و این

املاء در مهمور ماضی است

اما فرق تمیمه با تعوید این است که تمیمه خود آن مهره هاسب که وسیله عوده می‌شود، و تعوید عملی است که با آن مهره‌ها برای دفع چشم رحم کنند.

بصارت دیگر در تمیمه دات معروض وصف، و در تعوید صفت عارض دات ملحوظ است.

رُقِیْه

رُقِیْه بضم راء و سکون قاف که بر رقی با الف مقصوره جمع بسته شود، عربی افسوست که عامل آن را رافی و جمع آن را رواقی بمعنی افسوس‌خوان و افسوسگر می‌گویند

و در اصطلاح کلمانی است که برای دفع امراض و تسکین اوجاع و رام کردن و بیرون کشیدن مار و کژدم از سوراخ و رفع آسیب پریا و گزند گاو و مقاصد دیگر از این قبیل بنویسند یا بخوانند و بدعده، و همچنان اعمال دیگر که در این موارد بجای آورد تا مراد حاصل شود - مانند رُقِیْه صرس و حُمی و عین یعنی افسوس درد دندان و تب‌سند و افسوس چشم درد یا چشم‌رحم، و رُقِیْه حَبَّه یعنی مار افسوس و امثال آن

و در حدیث روایت کنند «لَارُقِیَّةُ الْاَیْمَنِ عَیْنٍ اَوْ حُمَةٍ» (۱) یعنی افسوسی سودمندتر از رُقِیْه چشم رحم یا چشم رسیده و بیش کژدم یا کژدم گزیده باشد

نابغه گوید تَادَرَهَا الرَّاقُونَ مِنْ سَمِّ اسْمِهَا . . الح .

۱ - در بهایه اس‌ائیر و لسان العرب ابطور معنی شده است که «لَارُقِیَّةُ اُولَى وَاَمْع»

صاحب الآفة كالحُمى والصَّرع وغير ذلك من الآفات، و دِبالة
 آن شرحی مسوط راجع بحوار و حرمت رقیه در اسلام و احصار مختلف
 که در این باره روایت شده است می نویسد، و خود در وجه جمع ما بین
 احادیث متعارض می گوید اگر رقیه دریاں عربی و مشتمل بر آیات کریمه
 و اسماء الله باشد مباح، و در غیر این صورت حرام و محظور است. بکارنده
 عیینه خود را پیش نوشتم که بهی و رحصت منوط دریاں عربی بیست و این
 سخن از ناحیه کسانی است که می خواستند دریاں عربی را سرکت و صعه
 دیمی ترویج کنند بلکه مباط و میزان کائی در انواع توّسلات اس است
 که اگر مسعث از توحید و خدا پرستی و التّجاء بدرگاه خداوند یگانه
 باشد جایز، و اگر از این حادّه منحرف باشد هر چه گوئد در مذهب
 اسلام حرام و ممنوع است (۱).

در دیل اس مسعث گوشردمی کنیم که کلمه رقیه ناموارینی که در تشخیص
 لعان اصیل و دحیل عربی در دست داریم طاهرأ از لعان دحیلّه عربی است،
 زیرا مبدأ اشتقاق مباسی مثل عوده و تعوید ندارد. و اعلى العاطی که

نقّه حاشیه از صعه قل

احار الصباه مولد چهارم حادی الاولی سه ۵۵۵ متوفی شعبان ۶۳۰ که حوادث تاریخ
 کامل را تا ۶۲۸ دو سال قبل از وفاتش ضبط کرده است

سندیکر صاه الدین ابوالفتح نصرالله بن ابی الکرم مؤلف کتاب النمل السائر که از
 کتب سیار معروف پرفایده ادبی است متولد ۲۵ شعبان از سال ۵۵۸ متوفی ۶۳۷
 رحمه الله علیهم اجمعین

۱ - صاحب المسجد از تفسیر حقیقی کلمه تن رده و مطلب کئی نوشته است که شامل عربیه و
 تعوید و سحر و برکت هم میشود « الرقیة ان یستعان بالحصول علی امر بقوی تفوق القوی
 الطبیعیة فی رعبهم او وهمهم » ۱

حلاف طاهر است

در کتاب مفتاح السعادة در تعريف اصطلاحی رقيه می نویسد
عِلْمُ الرُّقَى عِلْمٌ بِأَحْسَنِ عَنْ مُبَاشَرَةِ أَعْمَالٍ مَخْصُوصَةٍ تَنْزِيهِ
عَلَيْهَا بِالْخَاصِيَّةِ آثارٌ مَخْصُوصَةٌ كَقُودِ الْخَبِيطِ وَالشَّعْرِ وَآمَالِهِمَا
وَالرُّقِيَّةُ كَثِيرٌ مَا يَقَعُ فِي الْأَمْرَاضِ كَوَحَمِ الْعَيْنِ وَوَحَمِ السِّنِّ وَكَذَا
فِي إصَابَةِ الْعَيْنِ وَآمَالِهَا وَالرُّقِيَّةُ بِالْعَارِسِيَّةِ افسون^(۱)

اما اكثر لغت نویسان آرا را بمعنی عوده و تعوید که یکی از مصادیق
معنی مجاری است تفسیر کرده اند

صاحب لسان العرب می نویسد «الرُّقِيَّةُ الْعُودَةُ مَعْرُوفَةٌ» معنهای الارب
که شرحی ارقاموس است جامعتر و بهتر نوشته است «رقيه بصم» افسون
و تعوید جمع رقی

ابن اثیر^(۲) در نهاییه می گوید «الرُّقِيَّةُ الْعُودَةُ الَّتِي يُرْقَى بِهَا

۱ - ح ۱ ص ۳۰۳ طبع حیدرآباد دکن

۲ - ابن اثیر مرسته برادر اطلاق می شود که مرسته تن ارعلما و ادبای نامدار شمار می رود
و ترجمه احوال آنها بتفصیل در این حلکان مسطور است

یکی صاحب نهاییه در لغات و هرات حدیث که شاهکاری در حدیث ولعت است
نام وی ابو السعادات محمدالدین مبارک بن اثیرالدین ابی الکریم محمد بن محمد بن عبدالکریم
ابن عبدالواحد شیبانی است ولادتش ۵۴۴ و فاتهش بمحشبه سلجوقی الحجه ارسنه ۶۰۶
واقع شد همان سال که امام حجرالدین رازی وفات یافته است

دیگر عمرالدین ابو الحسن علی بن ابی الکریم صاحب تاریخ کامل واسدالغابه می

بقیه حاشیه در صفحه بعد

مسعود سعد گوید

هر رمان فتنه بر سیاست تو چون معرّم همی کند افسون

ناصر خسرو گوید

مار فسای از چه فسونگر بود ربحه شود روری از مار حویش

کشته شدن مار افسای نمار در حکم امثال سایره فارسی شده است ،

سعدی بیر دراین مضمون فرماید

با بدان چندا که بیکویی کنی قتل مار افسا نباشد جز نمار (۱)

هم ناصر خسرو گوید

سیب که اندر درخت و دانه سیب است باید بیرون آرد بخواستن افسون



گریده مار را افسون پدید است گریده چهل را که اشناسد افسون



گر بفسون رنده کرد مرده مسیحا چون سخن خوب بیست پیش من افسون

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی گوید

شده است خاطر تو چشم فصل را انسان شده است بخشش تو در د فقر را افسون (۲)

مولوی فرماید

آدمی همچون عصای موسی است آدمی همچون فسون عیسی است

تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت آن بین کز وی گریبان گشت موت

۱ - در بعض نسخ (مار افسون) بجای (مار افسا) نوشته است

۲ - در نسخه چایی مملط (ایمون) نوشته و معنی شریف لطیف شعرا در ذوق اهل سخن

تلخ کرده است !

در این زبان ریشه اصلی اشتقاق ندارد و خود آن کلمه را مبدأ مشتقات ساخته‌اند، عربی اصیل سست و ریشه آن را در زبانهای دیگر باید جست ماسد خیمه و روزه که طاهراً از کلمه (رر) و (رره) فارسی بمعنی ناع گرفته و حرف راء را بصاد که از مختصات عربی است تبدیل کرده‌اند. و همچنین روزه و روشن که در عربی بر **رواشن** جمع بسته میشود و هر دو کلمه از الفاظ پارسی نژاده است

افسون

افسون که بتحصیف **فسون** نیز گفته می شود از کلمات قدیم اصیل فارسی است که در اصطلاح بمعنی عام مطلق شامل همه انواع رقیه و عریمه و تعوید بکار مرود، باین شرط که حروف و کلمات نوشتنی و خواندنی و دمیدنی در کار باشد. پس استعمال کلمه افسون در مورد اعمال خارج از حرف و صوت مانند مهره پیسه تمیمه و تعوید و گره بستن رشته های مویین و آبشمال که در بعض رقیه ها و نیرنگها معمولست، صحیح نیست

و عامل آن را **افسونگر** و **افسون خوان** و **افسون دم** می گویند. و مصدر سبط متروک این فعل **افساییدن** و **فساییدن** است که هیأت فعل امر حاضر آن با کلمات دیگر بحسب مصادیق و موارد استعمال ترکیب شود و بمعنی صیغه فاعلی بحشد ماسد **مار افسای** که بتاری حاوی و حواء گویند و کژدم **فسا** و چشم **افسا** بمعنی عوده و معود

کلمات **مار افسون** و **چشم افسون** نیز که در اصل بمعنی افسون مار و افسون چشم رحم است گاهی محارراً بمعنی عامل افسون مراد **مار افسا** و چشم **افسا** استعمال شود.

یاده بی معنی و ژاژحایی و یاهه سرایی و امثال آن استعمال شده که شواهدش
در نظم و نثر فارسی فراوانست

مهری گوید

حصم تو ناهسون و ناهسانه کند کار لیکن برمانی شود آن کاردگر گون
بیچاره نداند که همی سود ندارد با دولت و شمشیر تو ناهسانه و ناهسون

دو کژدمند سیاه آن دوراب او گویی که دل بر بند مردم همی برق و فسون
مولا ما حافظ فرماید

ده روزه مهر گردون اسانه است و ناهسون یکی بجای یاران فرصت شمار یارا
سجی در احتاج ما و استعای مشوقست

چو سودا مسو بگری ای دل که درد لبر ببگرد ارین فسانه و ناهسون هر ار دارد یاد (۱)
فرخی سیستانی گوید

موفقی است که تدبیر او تناه کند هر ار برق و فسون و هر ار جلیت و ربك
شیانی گفته است

نامتات سیه هاشك بر سپید پرید بدین فسون نتوانی مرا کشید ببند
فریدون چه سود و فصل فراطون

چون برید تو را رمانه ناهسون نیرنگ و نبل و جادو و فرهسب

نیرنگ که تهریب نیرنج و جمع آرا نیر نجات گویند در اصطلاح

۱ - در حافظ تصحیح مرحوم علامه قزوینی « ارین فسانه هرازان هر ار دارد یاد »

تو مبین را فسونش آن لهجات پست آن نگر که مرده بر حست و شست

☆☆

چون نحوانی آن فسون مرمرده بی بر جهد چون شیر صید آورده بی

☆☆

کل فسون و اسم اعظم را که من بر کر و بر کور خواندم شد حسن

☆☆

مار گیری رفت اندر کوهسار تا بگذرد او با فسونهایش مار

معزی گوید

چو کار اسی محدث واد بر خواند هر ادا فسان چو سروانك مشعشع واد نماید هر ادا فسون

در فرهنگ جهانگیری شاهد آورده است

روان شود رره شیشه صد هرا ر پری چو بر قینه بخواند فسون احیارا (۱)

ار شعرای متأخر فتح الله خان شیبانی گوید

دم روح الامین باد نوروری معیوری درختان را چو مریم سارد آستن مك افسون

قطران در معنی تعوید گفته است

رمانه بر رخت ار چشم بدهمی ترسد ار آن بویسد گردش ر عالیه افسون

صاحب کلیه و دهنه در معنی حقیقی آورده است « مردی افسون

می خواند تا دیوی را بگیرد »

کلمه افسون و فسون ار آن معنی که بار نمودیم نقل و تحویل ادبی

در معانی دیگر ار قبیل حیل و تزویر و ررق و فریب و بدام افکندن و رام

کردن و اطاعت و انقیاد و سخنان فریبنده و اعتقادات باطل واهی و کلمات

۱ - شعر را مولوی سست داده و نگارنده نقل و وسط اشعار و نوشته های او بی اعتماد

است ؟

فرخی گوید:

بهیچگونه بر او حادوان حیلست سار بکار مرد ندانند حیلست و بیرنگ

چه گمان برد که این حشک سر مرده شود بمون و بعلل کردن و رزق و بیرنگ
همو در معنی چاره و تدبیر گفته است

ردشمنان ز مردست حیره حابه خویش نگاه داشت بدادید بچاره و بیرنگ
ناصر خسرو راست

پست نشین^(۱) و چشم دار و بدانک زود ریز و ریز شود بیرنگ
شرف الدین شفروه گفته است

دریشه دین چور و بهی^(۲) پر بیرنگ در چشمه شرع کج روی چون خرچنگ
بر منبر علم همچو بر کوه پلنگ در دلق کنود همچو در نیل همگ
سائی فرماید

کاین همه رنگهای پر بیرنگ حم وحدت کند همه یک رنگ
دروهمک اسدی این بیت را از طاهر فضل آورده که طاهر بمعنی
حقیقی کلمه است

نادان گمان بری و نه آگاهی از تنبل و عریمت و بیرنگش
کلمه تنبل که در فرهنگها همورن بلبل ضبط شده هم از کلمات قدیم
الاستعمال فارسی است که بمعنی حقیقی لعنت ساری و شعله ناری، و بمعنی
محاری حیل و مکر و تروییر و امثال آن، درست مرادف کلمه بیرنگ است.

۱ - منشی: ح

۲ - دروهم: ح - و همچنین در مصراع دوم ناصیر متکلم (کحروم)

بمعنی حادو و سحر و شعبده و لغت سازی و همانند آن از اعمالی است که منشأ آثار خلاف عادت و نمایشهای غریب شکست انگیز باشد - اما در تحولات لغوی مانند افسون بمعنای محاری ارقیبل حیل و ترویر و مکر و چشم بندی و تدلیس و تمویه و بطایر آن نگار می‌رود

معنی رنگ آمیزی نگارگران و نقاشان که در فرهنگ اسدی (۱) و دیگر فرهنگها صیغ و باین بیت از قرّحی سیستانی استشهاد شده همه عالم رفوح تو نگارین (۲) گشته است همچو آکنده بید رنگ، نو آیین (۳) ب رنگ هم طاهر آرمعانی محاری است بعلاقه مشابّهت عمل نگارگران باین رنگ سارا که صور رنگارنگ و اشکال گوناگون نمایش میدهند در این معنی بصورت وصفی یعنی خود نقاش و نگارگر بمر استعمال شده چنانکه در این بیت است از مسعود سعد سلمان

گوی آن صورتم که بر دیوار رده باشدش حامهٔ بیرنگ
و در معنی اسمی آن گوید
مگر جهان را این فعل حادویی آموخت از آن پدید کند هر زمان دگر بیرنگ

این چنین قلعه محمود چهارگانه گرفت بدلیری و شجاعت ده بمکر و بیرنگ

حوب زوی و ملسند همه طرفه رنگند و نادره بیرنگ

۱ - ص ۲۸۸

۲ - نگاری ح

۳ - نگارین ح

ادیب صابر در جادویی^۱ بآباء مصدری بمعنی جادو کردن گوید:
 جادوی ارشع جدت مائل و ناچر گشت چون رواداری که کلکت پشته سارد جادویی
 منسوب بمولوی است

ای بسته حواب حال از جادویی می وفا یارا که در عالم تویی
 در کلیله و دمنه^۲ بهرامشاهی هم جادو بمعنی وضعی مراد و ساحر استعمال
 شده است^۳ شاید بود که فروشنده این جادو بوده است و چشم بندی
 کرده^۴ (۱)

اشتقاق کلمه افسون و اشتمال افسونها

بر الفاظ فارسی

در این فصل دو نکته بسیار مهم را که نگارنده از کتب عربی پیشینگان
 بدست آورده و تاحایی که اطلاع دارد تا کنون در هیچ محلی از کتب فارسی
 بدان توجه نشده است برای خوانندگان این مقدمه ذکر می کنم و بسیار
 شایسته و بحا میدام که محققان ادب بوثره کسانی که در زبانهای باستانی
 ایران کار می کنند، این راهنمایی را که بحال حدس و احتمالی بیش
 نیست دسال بگیرند و آنرا بحایی برسانند که تصویب یا تخطئه نتیجه
 مسلم قطعی بدهد و ما را ارشک و تردید بیرون بیاورد^۱

اما دو نکته یکی راجع است ناشتقاق کلمه افسون و دیگر اشتمال
 افسونها و رقیه ها و عزائم قدیم بر لغات و ترکیبات فارسی اسیل مخصوصاً
 کلمات پهلوی که چون مردمان از آن بی اطلاع بوده آنرا هدیای و ژاز و
 زبان حق^۲ و پری فرس کرده اند^۳

۱ - در قصه زاهد که گویند قربانی خریده بود در باب الوم و القربان

در فرهنگ اسدی ذیل کلمهٔ **فرهست** بمعنی حادویی (۱) شعری از
ابونصر مرغزی آورده است که بمعنی حقیقی تنل و بیرنگ و حادو و
 فرهست را نشان می‌دهد

بیست راهست کند **تمل** اوی هست رایست کند فرهستش

و فرحی درمعنی محاری حیل و مکر گوید

نشود بر تو هیچ روی نکار هیچ دستان و تنل و بیرنگ
 از نظایر افسون و بیرنگ هم در فارسی کلمهٔ **جادو** است که از معنی
 اصلی اسمی چاره و چاره‌گری و تدبیر، و معنی وصفی چاره‌گر و **مُدَّیر**
 که استعمالش در نظم و نثر قدیم فراوانست بمعانی محاری سحر و ساحر و
 فریب و فریبده و مکر و مکار و همانند آن نقل و تحوّل یافته، چنانکه در
 عربی لفظ **حیل** از معنی حقیقی چاره و تدبیر در معنی محاری مکر و ترور،
 و کلمهٔ **سحر** بر بمعانی حادو و چشم‌بندی و دروغ و تدلیس و تلیس نکار
 رفته است

ناصر خسرو در حادو بمعنی ساحر که استعمال وصفی صحیح کلمه
 است گفته

در دست رمان سپید شد راعت کس راع سپید کرد جر حادو
 حادوی زمانه را یکی پُر است رین سوش سیه سپید دیگر سو

۱ - در فرهنگ برهان قاطع می‌نویسد **فرهست** برورن بمعنی حادو و حادویی
 و سحر و ساحری باشد - از شعر **ابونصر مرغزی** فرق مابین حادو و فرهست با تنل
 و بیرنگ اینطور معلوم می‌شود که فرهست موجود را معدوم می‌سازد و تنل امر معدوم
 را موجود نشان می‌دهد چنانکه عمل **شده‌بار** و **بیرنگ‌سار** است ؟

شعای مریض می‌داستند (۱)

صاحب مفتاح السعاده فقط مباحث حرو اول (آب) را با افسون گفته
و متعریض معنی حرو دوم یعنی کلمه (سون) شده و تناسب آنرا با رقیه بیان
نکرده است

اما در فرص پذیرفتن این اشتقاق ممکن است بگوئیم که سون مراد
سوی بمعنی سمت و جهت و طرف است که در فرهنگها صط شده و شواهدش
سیار است - ارجله دویست دلیل را در فرهنگها ارسنایی شاهد آورده‌اند
گفت آنحواحه گرچه را سون شد به ر نند زمانه بیرون شد
۳۴۳

رفت روری سون گرمانه ماند تنها درون گرمانه
و بیت دلیل از منوی ولدنامه بهاءالدین ولد فرید مولانا جلال الدین
است

سفر مرد حق بود بی چون در ترارش جهت سوی بی سون
پس ترکیب آبسون مراد (سوی آب) و بطرف آب معنی میدهد
بهمان مباحث که افسون را سوء، آب می‌دهیده و آنرا در مریض مصاب
پاشیده یا بوی می‌خورانیده‌اند

۱ - عین عبارت مفتاح السعاده این است :

و الرقية بالارسية افسون ای آب سون لاتهم یقرؤنه فی الاكثر علی الماء یشربه المصاب
او یصب علیه و اما سببت رقة لانها کلمات رقت من صدر الرقی مصحفاً بهلویة و مصحفاً
قطعة و مصحفاً کالهدایات رعبوا آتھا کثیفت من الحس اوسعت فی المنام و الیه یشیر قوله
تعالی و من سر التعاننات فی القدر و السرع اذن للرقية حیث قال الشی صلی الله علیه و سلم
لما رأی امته فی وجهها صخرة استزفوا فان بها البطرة ح ۱ ص ۳۰۳ قسمت اخیر
عبارت هم چون متعریض فایده‌تی بود نقل شد

خوشخانه پاره‌بی از الفاظ فارسی باوجود اینکه در میان نااهلان دست
دست گشته هنوز صورت صحیح سالمش بیادگار مانده اما اکثر کلمات
چندان دستخوش تحریف و تصحیف شده که صورت یاه و هدیای نخود
گرفته و بقول عوام شکل لعت خنیاں درآمده است^۱

یکی ارافسونهای قدیم ایران که آثار اسلامی هم در آن اثر کرده رقیه
یا رقه^(۱) کزدم است که در کتب احکام نجوم و گاهنامه ها و تقاویم ذکر
شده و صورت نسبه صحیح واصل آنرا ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار-
الباقیه باین عبارت نقل فرموده است

« بسم الله الرحمن الرحيم اسفندارمده ماه اسفندارمده رورستم دهورت
ریروزبر ار همه جر ستوران نام یردان و نام حم و افریدون بسم الله تا دم
و حوا حسبی الله وحده و کفی »

یکی از مآخذ نگارنده در توحه بدو مکتبه مربوط نوشته کتاب مفتاح
السعاده است که در حدود سال ۹۴۸ تألیف شده^(۲) و یقیناً مأخذ قدیمتر
داشته و از پیش خود چیزی ننوشته است

۱ - درباره اشتقاق کلمه افسون می نویسد اصلش مرگ است اردو کلمه
[آب+سون] و رقیه را بدین سبب آبسون [= افسون] گفته اند که غالباً
اورا دو کلمات آنرا بر آب خوانده و دمیده آنرا بخورد آفت رسیده مانند
مصروع و امثال آن میدادند، یا بروی می پاشیدند، و این عمل را وسیله

۱ - در کتب نجوم و تقاویم همه رقه کزدم نوشته اند و محتمل است که اصلش رقیه
باشد که از قدیم رقه تبدیل شده است ؟

۲ - خود مؤلف تاریخ تألیف کتاب را در [ح ۱ ص ۳۸] تصریح کرده و وفاتش
بطوری که در حواشی نقل نوشته شد در سنه ۹۶۲ واقع شده است ؛

ما این طالبان و معتقدان که اغلب از طبقهٔ جهال عوام اند دست‌بست می‌گشته،
در اثر تغییر و تبدیل و تحریف و تصحیف صورتی درآمده است که آنرا جر
لعت حق و پیری و حواب دیده و پیری رده نمی‌توان نام داد

با این حال اگر علمای زبان‌شناس در حلال افسون‌ها و رقیه‌ها و غریبه‌های
قدیم جستجو کنند بدربافتهای سودمند خواهند رسید و در این میان
لغات و ترکیبات زبان پهلوی مخصوصاً قسمت هر وارش یا روارش را که
بقول ابن‌مقفّع عربی نوشته و فارسی حواله شده است^(۱) وراوان وراچنگ
می‌آورد والله الموفق

جزر - نشره - حجاب

در این فصل چند اصطلاح معروف دیگر را با اختصار شرح و مقدمه را
حانمه میدهم

۱ - حرز مکسر حاء بی نقطه و تقدیم راء مهمله بر راء معجمه که
بر احراق نوره اشخاص جمع بسته می‌شود در لغت بمعنی مایهٔ حفظ و حای
استوار است و گویند (حرز حریر) یعنی حای امن و یک استوار - و
در اصطلاح نوعی از تعوید بمعنی عام است مخصوصاً الواح و ادعیه که
برای حفظ اربلیات و شرّ اعداء و حوادث و آفات باهنجار نوشته با خود
دارند مانند حرز جواد یعنی دعای حرر مسوب بحضرت امام محمد تقی
حواد علیه‌السلام که سحّه معمول متداولش در کتاب مهج الدعوات سیدان
طاوس ثبت شده است

۲ - نشره مصّ نون و سکون نین مأخوذ از نشر بمعنی پراکندن

۱ - رجوع شود بکتاب مهرست اس‌بدیم

شمار این باید گفت که مدّ الف (آب) در کثرت استعمال حذف و باء
 ابجد بقاء تبدیل شده اما اسب واقرب بصواب این است که مگوییم اصلش
 اوسون بوده بلهجه پهلوی (آو) در لغت آب مثل (حو) در حواب که
 هم اکنون در بعضی ولایات و روستاهای ایران معمول و متداول می باشد و
 تبدیل و ابواء از قواعد معمول لهجه ها و لغات فارسی است مانند [او کردن
 = افکندن] و [باوه = یافه] و [اوشا = افشا] و بطایر آن والله العالم
 ۲- هم صاحب مفتاح الکفایه راجع بر زبان افسو بها و کلماتی که در آن
 بکار رفته است می گوید که پاره بی از کلماتش زبان پارسی پهلوی است و برخی
 قطعی - بعض الفاظ یاوه بی معنی سردارد که ارحس هدیای و بیهوده گویی است
 و گویند که این کلمات در حواب رسیده با از طایفه حنّ شنیده شده است
 ندیبهی است که هدیای و یافه گویی از مردم عاقل هوشیار سر نمی رند،
 مگر اینکه سازندگان رفته و افسون را از در مکابره و حذل باطل، مست
 لایعقل بحوائیم^۱

اما کلماتی که از بوع هدیای تو هم شده اکثرش از زبانها یا لهجه های
 قدیم فارسی مخصوصاً پهلوی یا از لغات نامأنوس دیگر از قبیل عری و
 سریایی است، يك قسمت هم رموز اختصاری است که از ترکیب حروف جمله ها
 تشکیل یافته بطیر رقیه عقد المحبّه که از حروف چند اسم ساخته میشود
 و شرح آنرا در فصل نکسیر و بسط حروف گفتیم، یا اسامی ملائکه و
 موگلان که آنرا با قواعد مخصوص اهل فن استحراح کرده باشند و بیشتر
 این کلمات در هیچ لغت و ربانی معنی و مفهوم محصل ندارد
 و علاوه چون این کلمات عموماً بر عامّه ناس مجهول و نامأنوس بوده و

اَللّٰهُمَّ اَحْصِنِيْ عَنْ اَعْدَائِيْ .. اَلْحَمْدُ لَكَ يَا مُحَمَّدٌ رَسُوْلَ اللهِ
منسوبست والسلام

سپاس خداوند دانای توانا را که بیاری او مقدمه کتاب و پیش گفتار
ما پایان رسید و نام نامی یکی اردوستان راستین و شندگان صادقین حسن
حتام یافت

اگر پیش گفتار ارانداره می که با اصل خود کتاب شایستگی و بایستگی
داشت در گذشت و بدرار سحی انجامید ارجوانند گان داشمند بر ر کوار
پورش می خواهم . و یاد آور می شوم که چون موضوع کتاب مقتضی بود
ناگیر آن گفتار ها آوردم و رور کار گرا بهای خود را صرف نوشتن
سخنای کردم که بیشترش خود مرا ناوریست ، من خود درباره پیش آمدهای
رید گانی و کارهای جهان که همه در ینحه بیروی تقدیر خداوند یگانه
است ، و همچنین در احکام ستارگان و فال کوبی و همانند آن از بن دندان
می گویم لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ وَلَا مُؤَثِّرُ فِي الْوُجُوْدِ إِلَّا اللّٰهُ

مرد را عقل رای رن باشد	سغه فال کوی رن باشد
بیست حر هرزه مبتدل و تنجیم	رن بود سغه چنین تعلیم
سحن فال کو ندارد سود	ساد پیمود کآسمان پیمود
بیست آلا بقدرت یردان	بیک و ند در طبایع وارکان
بی قصا خلق یک نفس نرند	مرد عاقل چنین حرس نرند

شب جمعه ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ شمسی موافق ۲۵ شوال ۱۳۷۱ قمری هجری
حلال الدین همایی

خواندگان در م ۲ س ۱۵ س ۵۰۰ را س ۵۴۶ - ۵۴۷ تصحیح کند

و گسترده و پهن کردن در مقابل آلف بمعنی پیچیدن و تا کردن ، و نشور بمعنی برحاستن و رنده شدن که **یوم النشور** یعنی روز رستاخیز ار آن آمده ، در اصطلاح طلسم و لوح و دعایی است که با آن بیماران مصروع پریورده و امثال او را معالجه کنند باین طریق که نوشته آنرا مریض با خود دارد یا در آب بشوید و آن آب را بیاشامد ، ارقیل دعای تفسد و بونه تر و همانند آن که قسمی ارقیه محسوب می شود اما بعضی لعت بویسان آنرا مرادف کلی رقیه و تعوید صسط کرده اند

در صراح اللغة می نویسد « تشبیر فسوں کردن و نشستن و نشره بالصم تعوید »

صاحب لسان العرب آنرا خوب تعریف کرده است
 « النشرة بالغم صرّب من الرقية والعلاج يُعالج به من كان يُظنّ
 أنّ به مساً من الجن سميت نشرة لانه يُمشر بها عنه ما حاتمّه من
 الداء ای یُکشف و بُرأ » .

۳ - **حجاب** کسر حاء می قطع و حمش **حُجب** مورن کُذّب در لغت بمعنی پرده است مأخوذ از **حُجب** یعنی نارداشتن و **حاجب** بار دارنده و پرده دار - و در اصطلاح مخصوص ادعیه ایست که شخص را ارشتر دشمنان محصون و ارچشم بداندیشان پنهان می دارد تا او را سینند و اری یاد بکنند و اندیشه ادبّت و آزارش محاطر نگذرانند ، و در حقیقت قسمی ار تعوید است و گاهی مرادف تعوید گفته می شود چنانکه محارأ بحای شره و حرر و رقیه ، و آن کلمات هم بحای یکدیگر استعمال می شوند در غالب این ادعیه لفظ **حجاب** و **مختحب** و مشتقات آن آمده است ارقیل

کنوز المعزمین

منسوب

بحکیم فیلسوف داشمید نامدار بردگوار ایران

ابو علی سینا متوفی ۴۲۸

با مقدمه و حواشی و مقاله و تصحیح

استاد

حلال الدین همایی

بر دو قسم^۱ باید که از دست نا محرم و جاهل پوشیده دارد و بحرام نکند^۲
تا مؤاحد نباشد و الله الموفق والمعين

قسم اول

منقسم بر هفت مقالات

مقاله اول - در طبایع حروف

مقاله دوم - در استخراج اسامی کواکب

مقاله سوم - در دُخنه‌ای^۳ کواکب

مقاله چهارم - در لاس و زینت کواکب

مقاله پنجم - در تکسیر اسم خود با اسامی کواکب .

مقاله ششم - در باز نمودن که هر کوکی را جهت چه مهم باید

تکسیر کردن و ارقام او چند مار باید حواصص^۴ .

مقاله هفتم - در چند عمل جهت حت .

۱ - از شش بسجده کبور المعمرین که در دست نگارنده می باشد تقسیم کتاب بدو قسم و قسم اول بهمت مقاله صحیح است بسجده حاضر یعنی بسجده (س) و بسجده (ح) که در مقدمه آرا معرفتی کرده ایم و متأسفانه از هر دو سجده چنانکه در مقدمه میوایان کتاب یاد آور شده ایم قسمتی از قسم دوم سقط شده و کتاب مطابق تقسیم دیباچه با تمام است . در بسجده (ش) هم عنوان باب اول دارد اما بعد از هفت فصل کتاب تمام میشود و اسمی دیگر از باب دوم نیست

۲ - نکند صبیحه جمع و همچنین (دارند) و (باشد) ح . یکی از علل اختلاف سجع در کلمه (کند - کند) و (باشد - باشد) در این موضع و سایر مواضع مشابه آن در کتاب حاضر مثل (بخوانند - بخواند) و (بدانند - بداند) و همچنین سایر کتب فارسی قدیم اینست که در سجده های قدیم صبیحه مهر در رسم الخط قدیم دال معمله و دال معجمه فارسی نوشته (کند - باشد - بخواند - بداند) و متأسفانه بعد آنرا صبیحه جمع اشتباه کرده و در سایر سیمای عبارات هم بر اساس این اشتباه تصرف نموده اند

۳ - ح ، باختلاف رسم الخط (دخنه های)

۴ - خواند ، ح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایرد سبحانه و تعالی اوحکم حکمت و قوّه قدرت جهان آفرید چنانکه سرید، و ارباچیر آورد^۱ چیر نو پدید کرد، و مارا از حمله اشیاء برگزید، و دل بینا و ریان گویا داد و چهره بدین خوبی ارزانی فرمود، و راه بهشت و دورح نمود و بیغامر فرستاد و رسالت^۲ بداد. و صلوات^۳ و درود حدای تعالی بر جمیع پیغامبران باد حاصه بر حیر حلقان و برگزیده رحمان و حاتم^۴ پیغامبران، خداوند لوح و قلم و براق و معراج، آرایش دین و دنیا و تخت و تاج، حواجه کائنات، خلاصه موحودات^۵ محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم اما بعد چنین گوید مؤلف این تألیف و مصنف این تصنیف ملک الحکماء و اقدم الصلاة ابوعلی سیناء بخاری رحمه الله علیه^۶ که جماعتی از دوستان و یاران از ما سکرّات و مرّات استدعاء کتاب موجر مفید میگردند و بر ما حقوق سیار ثابت کرده، پس ما برای اقتضای التماس ایس طایفه این کتاب تصنیف کردیم^۷ و نامش کنوز المعزمین نهادیم منقسم

۱ - ح، (آورد) ندارد

۲ - بدو داد، ح

۳ - صلوة، ح

۴ - حاتم، ح

۵ - خ، از خداوند لوح و قلم تا این شمارا ندارد.

۶ - ح، از مصنف این تصنیف تا این شمارا ندارد.

۷ - کردم، ح

باشی، و بدان ستاره نگاه کنی، و حطّ آوار خانه و شرف و وبال و هبوط و استقامت و رجعت و احتراق، و بودن در جایگاه موافق در بروج و درجات، و پیوستن سعد و نحس و مانند این از ضعف و قوت ندانی^۱ و اگر مداسته باشی عمل دوستی در ساعت نحس و عمل دشمنی در ساعت سعد کنی، از این است که هر وقت عمل راست یابید و طنها نگردد حکایت - معتمدی که بر قول او اعتماد شاید حکایت کرد که بولایت مصر بودم مرا هوس آن بودی که هر وقت نشاء اهرام^۲ و دیگر بناها همچنین دیدمی^۳ يك روز چنان اتفاق افتاد که طاقی دیدم بر آن صورتهای

۱- قوت و ضعف و حطّ کوکب از شرف و هبوط و خانه و وبال و غیره اصلاً از مصطلحات منعموم و احکام است که در اختارات و استخراج احکام طالع رعایت می کند منعمان و رایان و علمای فن اعداد و طلسمات بر برای نوشتن و خواندن و نگار مردن هراثم و رفیه و مودود و نشره و احراق و ادویه و اوراد و طلسمات ملاحظه احوال کوکب را از قوت و ضعف و سعد و نحس و شرف و هبوط و غیره شرط لازم می داند اما خانه یا بیت کوکب در مقابل وبال گفته میشود باین فرار که گویند شش برج بر بالای اراسد تا آخر حدی ولایت آفتاب است و شش برج برخلاف توالی از آخر سرطان تا ازل دلو ولایت یا کشور ماه است و برج اسد خانه اصلی آفتاب و برج سرطان خانه اصلی ماه است - پس بهر يك از حصه متخیره دو برج دهند یکی در کشور آفتاب و یکی در کشور ماه و این دو برج را خانه های آن کوکب گویند - و برج مقابل خانه یعنی برج هفتم بعد از آنرا وبال آن کوکب گویند درباره خانه های کوکب این ابیات معروفست

حمل و عقرب است با بهرام	قوس و حوت است مشتری را رام
ثور و میزان چه خانه ره ره است	مرزحل راست حدی و دلو مقام
تیر حور و حوشه مه سرطان	خانه آفتاب شیر مدام

مثلاً خانه مریخ دو برج حمل و عقرب است و وبالش دو برج ثور و میزان - و ثور و میزان خانه ره ره است و وبالش خانه های مریخ - و خانه عطارد حور و سبله است و وبالش قوس و حوت که خانه های مشتری است و بر این قیاس در سایر کوکب ستاره بقیه حاشیه در صحنه بند

قسم دوم

در چگونگی خاتم کواکب سبعة سیاره و خواص آن

و تصویر هاء^۱ ایشان

فصل - بدان اسعدك الله تعالى که هیچ چیز از کل آفرینش محسوسات و معقولات بی حکمتی نیست، و هر یکی را خاصیتی است که علم ما بعضی را شناخته است، و انبیاء علیهم الصلوة و السلام دریافته اند و برای^۲ روش خویش تأیید فلکی بجای آورده و ما نموده، پس واجب است که بچشم بینش در آن نگاه کنیم و ترتیبی و نسبی که نهاده اند نگاه داریم و ایرد تعالی احوال این جهان را بریر فلك قمر بر دوارده برح و همت سیاره^۳ پیدا کرده است، و هر يك دلالت بطالع کسی دارد پس باید که در وقت عمل از اصل مولود آن کس بدان حاجت که مشغولی با حیر

۱ - تصویرهای ح هردو سخته یکی است با اختلاف رسم الحط یاء در رنگ تمام و یاء کوچک دسال بریده بر صورت همزه که در نوشته های قدیم در مورد متی و نظایر آن دیده میشود از قبیل (دست و یاء ایشان) و (در یاء بی کراں) و (شهاب دوار و دور هاء کوتاه) و امثال آن در حقیقت یاء کوچک انتر است که دسال آن محض اختصار و تسهیل در کلمات حذف شده و بصورت همزه عربی در آمده (ی = ه) و بدین سبب موجب اشتباه خوانندگان و نویسندگان بعد شده است.

علامتی که روی هاء غیر ملغوظ در حالت اصافه و وصف گذارده میشود بر همان یاء انتر است به همزه عربی (حانه شما = حانه ی شما) و (لانه می = لانه ی می) و (هفته گذشته = هفته ی گذشته) و (شماره آینده = شماره ی آینده) رجوع شود مقدمه و حواشی نگارنده بر کتاب التمهید ابوریحان بیرونی از حلقه صمحه (ق) مقدمه.

۲ - آنرا دریافته اند پس برای ح

۳ - ستاره خ

و در آن نقش نگاه کردم چنانك همی آمدم هر حا كه كوسپندی بودی^۴
 همی روی من بهادی و سوی من آمدی، تا كه شبانان بدیدندی، و هر چند
 كه كوسپند را زدند نتوانستند كه نار گردانند، تا از حد بگذشت و
 كوسپندان اسوه شدند، شبانان فریاد بر آوردند و در من افتادند و گفتند
 كه همه^۵ حال حادوی کرده و طلسمی داری، از گفته ایشان دلشك
 شدم، سوگندان^۶ حوردم كه مرا از این علم معرفتی^۷ بیست و در این
 حال من بیرشكمت مانده ام و هیچ خبر ندارم الا این پاره موم، و بدان

بقیه حاشه از صبعة قل

و مشتری را سعد اکبر و زمره را سعد اصغر و رجل را نحس اکبر و مریح
 را نحس اصغر گویند

در انظار کواکب سر گویند بطر قریب و مقابله بطر هدایت و نحس است. - و بطر
 تثلیث و قسیدیس بطر مودت و سعد است. - و بطر مقابله را در هدایت و نجوت
 اقوی از تربیع داند. - و تثلیث را در مودت و سعادت اقوی از تسدیس شمارند. -
 و در بطر معاریه گویند ما کواکب سعد در سعادت و ما کواکب نحس در نجوت بفرایند.
 تربیع آنست كه ما بین دو کوكب ۹۰ درجه یعنی ربع دور فاصله باشد. و دو مقابله
 ما بین دو کوكب ۱۸۰ درجه یعنی نصف دور فاصله است. و در تثلیث ۱۲۰ درجه
 یا ثلث دور و در تسدیس ۶۰ درجه یا سدس دور

و مقابله آنست كه دو کوكب در يك نقطه مجتمع شده باشند.

و اما قوت و ضعف کواکب را تا ۱۷۴ صنف شمرده اند بود قسم قوت و هشاد و
 چهار قسم ضعف كه شرح طولانی است خواهند گان رجوع كند مكفایة التعلیم و
 دلیل التحمیل و شرح بیست باب ملامطیر.

۲ - هرمین ح. در اصل (اخر من) نوشته است

۳ - همین دیدم ح

۴ - كه بودی ح

۵ - هم ح

۶ - سوگند ح

۷ - علمی و معرفتی ح

سیار تراشیده ، صورت گوسپندی خُرد یافتیم باحرکت تمام ، مرا لطیف آمد ، قدری موم باخود داشتیم بر آن صورت هادم تا نقش گرفت . باز کشتم

بقیه حاشیه از صفحه قل

اما شرفی در مقابل هبوط اراحوال کواکب سه ملاوة رأس و دنب است باین قرار ، شرف شمس در ۱۹ درجه جل است - قمر ۳ نور - رحل ۲۱ میزان - مشتری ۱۰ سرطان - مریخ ۲۸ حدی - زهره ۲۸ حوت - عطارد ۱۰ سنبله - رأس ۳ حورا - دنب ۳ قوس

و هبوط کواکب در درجه مقابل شرف آنهاست یعنی در مخرج هضم بعد از شرف بهمان درجه - مثلا هبوط شمس در ۱۹ میزان است - و هبوط قمر در ۳ عقرب - و هبوط رأس در ۳ قوس - و هبوط دنب در ۱۳ حورا ، - و بر این قیاس در سایر کواکب ، پس معلوم شد که شرف هر کوکی هبوط کوک دیگر باشد چنانکه حاشیه هر کوکی وبال کوک دیگر است .

اما استقامت در مقابل رجعت و اقامت اراحوال جسمه متعزیه است که در حرکت خود گاهی مستقیم باشد یعنی بر توالی روح از محل شور و از تور سعورا تا آخر حرکت کنند و گاهی راجع یعنی حرکت آنها بر خلاف توالی باشد و گاهی مقیم بوسی در يك نقطه ساکن بماند

توضیحا توالی روح از مغرب مشرق است و بدین سبب حرکت از مغرب مشرق را حرکت بر توالی و حرکت از مشرق مغرب را حرکت بر خلاف توالی گویند
اما احتراق کوک هادست از مقاربه یکی از کواکب جسمه متعزیه با آفتاب ، و مقاربه چون در مورد تریس یعنی ماب و آفتاب باشد آنرا اجتماع گویند . و مقاربه یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین رأس و دنب ماب اصطلاح محاسبه خوانند . پس احتراق در حقیقت با مقاربه و اجتناع و محاسبه یکی است و اختلاف اسمعلاح بطور اختلاف موارد است

اما سعد و نحس : عقیده سخنان این است که آفتاب و ماه و مشتری و زهره و رأس را سعد دانند - و رحل و مریخ و دب را نحس شمارند - و عطارد را دو حسدین گویند یعنی چون بکوک نحس پیوندد دارای سعوت شود و با کوک سعد اثر سعادت گیرد .
بقیه حاشیه در صفحه بعد

مقاله دوم - در استخراج اسامی کواکب

بداية يك حرف آتشی و يك حرف از خاکس و یکی از مادی و

بقیه از صفة قبل

مملو بود، بصحّت باز آوردیم و یقین داریم که اصل صحیح همین است که در متن آورده ایم. در کتاب **حل المشکلات** ابوالنجاس ابن ساوحی که از کتب معتبره اعداد و طلسمات است هم تقسم حروف را بطایع ارسه و استخراج اسامی کواکب از روی طایع باسم و رسم از کتاب **کنوز المعرّی** (رسالة حاضر) با تجزیه و تصحیحی که مخصوصاً لازمه این نوع کتب و نوشته هاست نقل کرده است ماری سنای اعمال این کتاب بردایرة احب است و اینکه در مقدمه فصل نوشته است «حروف اجد را بچهار قسم کرده اند» مساعده مؤلف کتاب است یا سهو مساح و در سایر نسخ کتاب اصلا اسمی از حروف اجد نیست بلکه می نویسند «بست و هشت حرف را بچهار قسم کردیم» یا «حروف بست و هشتگانه را بچهار قسم کنند»

اما حروف بست و هشتگانه دایرة احب و تقسم آن بمصاهر ارسه مابن فراز است :

ا ج ه ب و و ر د ی ک ش ح ل س ت
ط م ف د ع ن ت ص ص ع ح ط ق

چون آنرا بچهار طریح یعنی بچهار قسمت کسم هر بخش آن هفت حرف میشود که بترتیب عناصر او بالا یابیم حرف اول را با آتش و دوم را باد و سوم را آب و چهارم را خاک دهد

حروف آتشی : ا و ی ل م ن ع

« مادی : ح ر ک س ف ت ح

« آبی : ه ر ش ث د ص ط

« خاکی : ب د ح ط غ ص ق

اما در حرکات حروف چون مطلبی را که در این فصل نوشته بعد هم در مقاله پنجم بجا تکرار و تأیید کرده است روا نداشته ایم که از پیش خود در آن تصرف کنیم اما نوشته این نسخه ما سایر نسخ کتاب و همچنین ما دیگر کتب اهل فن^۱ معالیه است - معروف این است که حروف آتشی را فتحه و مادی را صمه و آبی را کسره و خاکی را سکون دهند - و در نسخه های دیگر کتاب نوشته شده است که حروف حار را هب و یاس را ریع و رطب را محروم و بارد را مجروم کنند و در بعض نسخ برعکس رطب را محروم و بارد را محروم کنند.

نگارنده عقیده خود را در این ماده شرح در مقدمه نوشته ام والله العالم

خشم درهم مالیدم چون آن نقش تنه شد و باطل گشت در حال گوسپندان
 نار گشتند و بعد از آن بدفعات رفتم و موم بر آن صورت نهادم هیچ
 تأثیری نکرد

و از اینجا معلوم میشود که وقت را تأثیر تمام است و همه بیک سان شاید
 شمردن و در اختیار کارها که مردم پیش گیرند در هر کاری تأمل کند
 و در هر باب بکرنند و دلائل نگاه دارند تا مقصود زود حاصل شود و در
 عمل خطا نیفتد .

مقالت اول - در طبایع حروف

حروف^۱ احد را بچهار قسم کرده اند ، حروف آتشی و حاکی و نادی
 و آبی را جدا کرده اند ، و فتح را بآتشی و صمت^۲ را باحاکی و کسر را سادی
 و جزم را نآبی داده اند^۳ چنانکه نموده میشود .

حروف آتشی - ا و ی ل م ن ع

حروف حاکی - ح ر ک س ف ت ح

حروف نادی - ه ر ش ث د ص ط

حروف آبی - ب د ح ط ع ص ق^۴

۱ - ح (حروف) ندارد .

۲ - ح (صمت) اختلاف و سم العما

۳ - ح (داده اند) ندارد

۴ - قاعده تقسیم حروف بیست و هشت گانه را بطایع و عناصر اربعه و کواکب سبعة
 و بروج اثنا عشر و سایر امور مربوط بعنوان هر یک با اختلاف عقاید و سلیقه ها در
 اعتبار دایره آشت و اجد و اظم و اجه و غیره در مقدمه شرح دادیم و گفتیم که
 مآخذ و مقیاس اعمال مؤلف این کتاب دایره اجه است و چون این مصباح را در
 دست داشتیم سعه را که در وسط و تعیین حروف متعلق به عصری بسیار معشوش و
 بقیه حاشیه در صفحه بعد .

وقت حاجت ما کو کسی کہ عمل کنندہ میں چہار حروف بنویسند بجای آن
کوکب^۱

مقالت سوم - فی دُخْنَةُ الْکَوَاکِب

بدا یک ہر کو کسی را دُخْنَةُ ایست کہ وقت حاجت بکار بند مقصود رود
بر آید، ایست بحور ہر کو کسی حد اگانہ نوشتہ شدہ .
بخور رحل قیر^۲ و حرده^۳ سرب و اشنہ^۴ و بلادہ جملہ ناہم برابر
بخور مشتری کافور و صندل سرح و حرده^۵ مرحان و ماروی ستبری
سورخ و زعفران آب بدیدہ حملہ ناہم برابر
بخور شمس کندر و روی^۶ مشک رندش عاج کل سرح حملہ برابر با
روغن شرم^۷ سندی و سوزد
بخور رھرہ پوست ترنج و زعفران رندش سیم و مس ناہم بویں برابر
بگللاب بندد .

بحور عطارد برک ریحان لاجورد و سودہ دار فلفل^۸ برک ترنج جملہ

بقیہ حاشیہ از صفحہ قبل

کہ در متن آورده است حروف طبايع را ملحوظ دارند پس حرف اول ہر کدام را
برحل و حروف دوم را مشتری دھند تا حروف ہفتم چہار طبع فقر افتد .
نسخہ ہا در سبط حروف کواکب بسیار مشوش و مملوط بود و ما بمقیاس صحیح
کہ منظور مؤلف کتاب بودہ و در مواضع و سجع دیگر ہم تأیید شدہ است آنرا
بصواب باز آوردیم واللہ اعلم بالصواب .

۱ - اسلامی از کوکب ، ح

۲ - قیرہ ، ح .

۳ - اشہ ، نام گیاهی است کہ آنرا دوالہ پیر گویند

۴ - کندر رومی ، ح .

۵ - شرم از نوع گیاہای شیردار است کہ بتوعات گویند . در بعضی سجع (شمرہ) .

۶ - سودہ فلفل ، ح .

یکی از آبی گرفته ایم و برجل داده ایم ، حاصل آمد حروف زحل
ا ح ه ب

و حرف 'دوم' از آتشی و دوم از حاکی و دوم از بادی و دوم از آبی
گرفتیم و بمشتری دادیم حاصل آمد حروف مشتری و ورد
و حرف سوم از هر طبایع گرفتند و بمریح دادند حاصل آمد حروف
مریح ی ک ث ح
و چهارم از هر یکی گرفتیم و بشمس دادیم حاصل آمد حروف شمس
ل س ث ظ

و پنجم از حروف هر طبعی گرفتیم و برهره دادیم حاصل آمد حروف
رهره م ف د ع
و ششم هر طبعی را گرفتیم بمطارد دادیم حاصل آمد حروف عطارد
ن ت ص ص

و هفتم از هر طبایع گرفتیم و بقمر دادیم حاصل آمد حروف قمر ع
ح ط ق

ایست حروف کواکب که از هر طبعی حرفی بهر کوکی داده^۲ پس در

۱ - حروف ا ح

۲ - تقسیم بیست و هشت حرف نکواکب سعه بر اساس دایره اربع است که در
حواشی قبل نوشتیم

چون بیست و هشت حرف را بهشت کواکب قسمت کنیم بخش هر کواکب چهار حرف
خواهد شد . - فاعده این است که کواکب سعه را از بالا بپایین یعنی از راجل قمر
رعایت کنند پس چهار حرف اول را برجل و چهار حرف دوم را مشتری و چهار
حرف سوم را بریج دهد و همچنان تا چهار حرف آخر قمر افتد و ترتیب دیگر
بقیه حاشیه در صفحه بعد

حروف م ذ برعود سوزی دُحْنَه مذکور سوزد

شمس حامه فاحر پوشد ررد و سرح و بطور یاد شاهان بر آید و انگشتی
زرد در دست کند بروی صورت آفتاب نقش کرده و در محرم زرد [دحه] ^۱
آفتاب سوزد

زهره باید که حامه نمش فاحر پوشد و تاج بر سر بهد و ار هر گونه
حواهر برونسته و بطور رنان بر آید و انگشتی مس در دست کند برو
نقش کرده این حرف را ب ذ و دحْنَه مذکور سوزد

عطارد باید که در ^۲ اعه پوشد و دستار گرد سدد و گشاده روی باشد و
بطور دیرا بر آید و دحه مذکور سوزد و حاجت بخوهد .

قمر باید که حامه سیم گون پوشد بوی خوش داده و بطور کوزد کان
و پیکل و رکابداران بر آید و انگشتی سیم پوشد و صورت ماه برو نقش
کرده و دُحْنَه ماه سوزد و بعمل مشغول شود
اگر در عمل خطا بیفتد و اوقات و ساعت خوب رعایت کرده شود
مقصود همان ساعت حاصل آید

مقاله پنجم - در تکسیر اسم خود با اسمی کو اکب

چون خواهی تکسیر کسی اسم خود را با هر کوکی که خواهی باید که
در ساعت آن کوکب بخور آن کوکب سوری و جامه های آن کوکب بپوشی
و حاتم او در دست کسی چنانک گفته شد و احتراز کسی از آنک آن کوکب
را حرم یا در هبوط و وبال باشد و یا در تربیع و مقابله کوکب محش باشد
چون اینها معلوم کرده باشد ^۳، اسم خود بنویسد و بعد اسم والد خود بنویسد،

۱ - شمس علاوه شد

۲ - اصل (ذراعه)

۳ - ناشی، ح و همچنین (سویسی) و (دهی) صیغه خطاب

بور برابر تاب زعفران نند
بحور قمر سدر روس کهرساء کوفته عسراشهت لادن حله احرا
برابر تاب مورد سدد و سورد^۱
پس باید که عمل هر کوکی که کند بحور آن کوک بر آتش بهد تا
مقصود بر آید

مقالت چهارم - در لباس و زینت کواکب

بدانک هر کوکی را حدا گانه حامه بی باید پوشید و باطوار آن کوک
باید بر آمد و حانمی که بدان کوک تعلق دارد در دست باید کرد چنانک
گفته میشود، و روی بدان برج باید کرد که آن کوک در او باشد و
بحور مذکور سوختن، و حاجت خواستن تا مقصود رود حاصل شود
زحل باید که در وقت حاجت خواستن حامه کند و در او پوشد و دو
انگشتی در دست کند یکی از آهن و یکی ارسرب، و بر آن نقش کند
این حروف را **نط و روی ناں برج کند که رحل در آن بود و دُحْنَه**
مذکور سورد و حاجت خواهد

مشتی وقت حاجت باید که حامه رود و سفید پوشد و بطور رهبانان
و عابدان بر آید و انگشتی عقیق در دست کند و برو نقش کرده این
حروف **راحج و در برابر مشتی بایستد و دُحْنَه مذکور بسوزد.**

مریخ باید که قنای سرپوشد و بطور خداوندان سلاح^۲ بر آید شمشیر
کشیده در دست و انگشتی از آهن در دست کند برو نقش کرده این

۱ - در دُحْنَه ها و بحورات کواکب سجع های این کتاب و دیگر نوشته های ادیان
من مختلف است هر یک بطر و سلیقه خود چیزی را کاسته یا افزوده اند قدر مسلم
متمم علیه این است که باید دُحْنَه و بحور هر کوکی با حواص^۳ و احوال و مسوبات
آن کوک تناسب داشته باشد.

۲ - خداوند سلاح : ح

پس همه را با هم ترکیب کردیم و معرب و معجم ساختیم حاصل آمد
حروف از اسم حسین و فاطمه و کوکب مشتری هموسار بطریقه جهو^۱ .
و در اعراب نهادن اگر دو حزم در پهلوی هم واقع شود يك جرم را
کسر کنند تا توان خواند

پس در هر کوکبی که عمل حواهی چنین باید کرد و هر کوکبی
را علیحده باید معلوم کرد^۲ و ساعت او^۳ بحر او^۴ بر آتش باید نهاد .
و آن کوکب باید که حوش حال باشد^۵ و نا طوار آن کوکب باید بر آمد^۶،
و جامه های آن کوکب باید پوشید^۷ چنانکه در بالا ذکر کرده شده است
و چنین که گفته شد اسم خود را با کوکب مطلوب امتزاج دهد و آن
مقدار عدد که جهت آن کوکب تعیین کرده شده است بخواند این ارقام^۸
که بیرون آورده باشد^۹ و در برابر آن برج نایستد که آن کوکب
درو باشد و دست بردارد و حاجت بخواند .

و هر کوکبی را علیحده عددی جهت خواندن گفته خواهد شد و حاجت^{۱۰}

۱ - سعه اصل در مثال عمل تکمیل بسار معلوط و منشوش بود و چون مفتاح تصحیح
در دست داشتیم مطابق قاعده یی که در این کتاب و سایر کتب من نوشته شده است
اعلاط را بهجت باز آوردیم و این عمل در دیگر مواضع مشابه بر که قاعده تصحیح
در دست بوده انجام گرفته است .

۲ - یعنی بهر مخصوص کوکب .

۳ - یعنی در شرف و بیت و بطر تثلث و تسدیس و بطایر آن که اصطلاح متجان
حوش حالی کوکب است .

۴ - ارقام را ، ح

۵ - یعنی حروف و ارقامی را که بتکمیل استخراج شده است بعد مقرر بخواند .

۶ - حاجت عطف است بر عدد یعنی حاجت مناسب هر کوکبی بر گفته خواهد شد .

و بعده حروف کوکب مطلوب ننویسد، و هر سه را با هم استخراج دهد
چنانک کواکب را از حروف کرده بود

پس حرف اول هریک بگیرد و ننهد و حرف دوم هریک بگیرد و ننهد
و حرف سیوم هریک بگیرد و ننهد و حرف چهارم هریک بگیرد و ننهد
و هر اسمی را حروف تمام شود و اسمی دیگر را هنوز حروف ناقی مانده
باشد آن اسم تمام شده را باز آرسر گیرد تا آن اسمهای دیگر تمام شود
و هر اسمی که تمام شود و دیگر اسمها را حروف ناقی مانده باشد آن
اسم را باراعاده باید کرد تا همه تمام شود

و بعده همه را با هم جمع کند و مُعرب و مُعجم سارد چنانک گفته شد^۲
آتشی را فتح و حاکی را صنت و بادی را کسر و آبی را جرم چنانک در
اسم حسین و والدانش فاطمه و کوکب مشتری (وزر د) حروف^۳ نموده میشود
مثال: ح س ی ن ف ا ط م ه و ر ر د

حرف اول هریک اربین اسماء گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ح ف و)
و حروف دوم هریک گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (س ا ن) - و حروف سوم
هریک گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ی ط ر) - و حرف چهارم هریک
گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ن م د)

بعده اسم حسین چهار حرف بود تمام شد و فاطمه را که پنج حرف است
یک حرف ناقی ماند، پس یک حرف از اول اسم حسین گرفتیم و بهادیم
و یک حرف از اول حرف مشتری گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ح ه و)

۱ - اسمهای: رسم الخط سبعة اصل

۲ - شده ح

۳ - و حروف: ح حروف مشتری را ایضا و حروف نکسیر را در مثال، محس اعتبار
بی الهالای کداویدیم

تسخیر کند در دست آید و در دست آسان در آید

زهره - سه بار بخوانند^۱ جهت عیش و کامرانی و طرب و لذت^۲ و در چشم
حلابق خاضه زبان عربی و گرامی بودن و دائم نشاط و خرمی شستن
و حوش دلی

عطاره - دو بار بخوانند^۳ جهت مرید حرائر و جمع شدن اسباب و مال
سیار بدست آوردن و ملک زیاد^۴ شدن

قمر - یکبار بخوانند جهت دفع سحر و مکر و حادوی و عذر و جهت صحت
بدن و تندرستی و آنچه بدین ماند

و این اعداد بر طریق ترتیب^۵ که اکاب نهاده شده است که رحل بر آسمان
هفتم است هفت بار و مشتری بر آسمان ششم است شش بار و قوس علی هذا که
قمر بر آسمان یکم است یک بار بخواند .

بعضی حکما بر آنند که جهت هر کوکبی که تسخیر کنند هفت بار
یا سی و سه بار بخوانند و هر سه قول^۶ راست است^۷

۱ - بخواند ح محتمل است که در نسخه های قدیم همه ها (بخواند) صیغه مفرد بر رسم الخط

قدیم دال فارسی بوده و در نسخه های بعد باشتباه (بخواند) صیغه جمع نوشته شده باشد
اما صیغه جمع در این نوع عبارات معمولتر است بدین سبب آنرا دو مرتبه اختیار کردیم

۲ - قوت ، ح

۳ - بخواند ، ح

۴ - و ملک نیز زیاده ، ح

۵ - ترکیب ، ح

۶ - خواندن هفت بار یا سی و سه بار برای هر کوکبی دو قول و با آنچه ابتدا شرح داد
جمعاً سه قول میشود

۷ - ح د باقی والله اعلم ، علاوه دارد

که از هر کوک چه حاجت بخواند^۱ و هر کوکی را جهت چه مهم باید تکسیر کرد و چند بار باید خواندن .

فایده - اگر کوک خود^۱ بداند بهتر است که اول اسم خود بنهد و بعد حروف اسم کوک خود بنهد^۲ و بعد حروف کوکی که بدو حاجت باشد بنهد و عمل تمام کند چنانکه در اسم حسین و فاطمه و مشتری گفته شد^۳ و بخور هر دو کوک سورد و حاجت از هر دو کوک بخواند و اول باید که معلوم کرده باشد که هر دو کوک را باهم اندک دوستی هست پس این عمل کند و اگر صدّ باشند پس نام خود و والدۀ خود و کوک مطلوب عمل باید کرد

مقالت ششم - در بیان نمودن که هر کوکی را

جهت کدام مهم باید خواند و چند بار باید خواند

زحل - هفت بار بخواند جهت فتح قلاع و دست آوردن حانداں قدیم و ملک گرفتن و بر لشکر اعدا مطّهر و منصور شدن
مشتری - شش بار بخواند^۴ جهت قوّت اسلام و رواج شرع و ظهور عدل و مابین ایمان سلامت و در چشم حلابق با عظمت و شوکت بودن .
مریخ - پنج بار بخواند جهت قوت بر اعداء و جهت هلاک دشمن و فتح لشکر

شمس - چهار بار بخواند جهت دوام سلطنت و خلافت و در پادشاهی مستدام ماندن و هر دشمنی که خواند دشمنی کند مقهور گردد^۵ و آنچه

۱ - مقصود کوک طالع شخص است هنگام ولادت

۲ - ح : (عمل تمام کند) علاوه دارد

۳ - بخواند : ح

۴ - کرد : ح

باشد^۱ و وقت حوب معلوم کرده باشد و شرطها^۲ نحای آورده باشد^۳ چهار
 کاعد از این ارقام بنویسد و بخور بدهد^۴ و چهار صورت سارد از موم
 پاکیره و در شکم هر صورتی پاره یی بخور آن کوکب نایک کاغذ از این
 ارقام که نوشته باشد^۵ بنهد و بر هر صورتی سی و سه بار این ارقام بخواند
 یکی را در آتش اندارد، و یکی را در حاک پاک که قدم بر آن برسد
 دهن کند، و یکی را در ماد بیاورد حایبی که او را دایم باد بچنانند،
 و یکی را در آب پاکیره، اگر روان باشد بهتر، بیندازد در ساعت آنکس
 حاصر شود و مستحر گردد بهرامری که توفیر مان کنی مقصود حاصل آید.
 اگر در عمل خطا بیفتد و اوقات کواکب حوب معلوم کرده شود هنوز
 عمل تمام نشده باشد که آنکس حاصر گردد و مراد بر آید

نوع دیگر - اینست که این شرطها نحای آورده بر چهار پاره کاغذ
 این ارقام بنویسد بمشک و زعفران و بخور کوکب مدکور بسوزد و یک
 آجر آب ناریسیده را در آتش اندارد تا سرح شود، پس بخور در میان
 کاعدها پیچد و بر آن بهد^۶ تا سورد و سی و سه بار این ارقام^۷ بخواند

۱ - خ و در اینجا وحله بعد (باشد).

۲ - و این شرطها ح

۳ - ح (باشد) ندارد.

۴ - یعنی هنگام نوشتن ارقام دهنه و بخور کوکب مطلوب بسوزد.

۵ - یک کاعد این ارقام نوشته باشد، س

۶ - و آنرا بخور در میان کاعدها پیچند و بالا بدهد ح مقصود این است که کاعدها
 را با بخور روی آحر سرح شده سورد

۷ - یعنی ارقام مهم حاف معطد دمع مهم که از تکسیر حروف رهء که کوکب
 مناسب محنت است با نام طاب و مطلوب (محمد و فاطمه در مثال مربوط در متن) حاصل
 شده است با اعراب و افعال و حرکت و سکون حروف بقاعده حروف ناری و هوائی
 و مائی و ارضی

مقالات هفتم چند عمل در حجب

چون خواهی که کسی را مستحرج خود گردانی اول باید که کوکب طالع آن کس معلوم کنی و بدانی که راجع باشد و هبوط و وبال و بطر های بد نداشته باشد و حوش حال باشد چنانک پیشتر گفته شد^۱ پس در ساعت کوکب مطلوب محور او بر آتش نهی و باطوار آن کوکب مرآیی و حامه های آن کوکب و حاتم آن پیوشی^۲ و بعده اسم طالب نهی^۳ و بعده اسم مطلوب نهی و بعده اسم کوکب مطلوب نهی و تکسیر کسی هر سه اسم را با هم تا ارقام بیرون آید چنانک در اسم محمد و فاطمه و کوکب طالع فاطمه زهره معدغ^۴ نموده میشود.

مثال اسم طالب محمد م ح م د اسم مطلوب ف ا ط م ه اسم کس کوکب مطلوب م ف د ع حرف اول هر يك گرفتیم و بهادیم و حرف دوم هر يك گرفتیم و بهادیم و سوم و چهارم هر يك گرفتیم و بهادیم چنانک پیش گفته شد^۴ و هر اسم تمام شد باز اعاده کردیم تا دیگر اسمها مرتب شود حاصل آمد از هر سه اسم معجم حاف مطد دمع مهم^۴

و هر جا که دو حرم واقع شد یکی را کسر کردیم چون ننام خود و ننام مطلوب و کوکب او این ارقام بیرون آورده

۱ - شده ، ح

۲ - یعنی (م ف د ع) که حروف زهره است

۳ - چنانک گفته شده ، ح

۴ - در نسخ دیگر این کتاب مثال به محمود و فاطمه و حروف کوکب زهره که ماسه محنت و سعادت است رده اند و حروف استخراج شده با اعراب و اصنام معروف باین قرار است ، مَقَمٌ حَافٌ مَطْلِدٌ وَ مَعٌ دِهْمٌ

طریق نقش مردی ایستاده و ماهی در دست گرفته و سوسماری در زیر قدم
او را کشتی از سرب . . . ۱

پایان نسخه (س)

۱- نسخه (س) یعنی نسخه کتابخانه مدرسه سیهالار که اقدام نسخ کتور المعرفین دسترس
ما بود همین جا ختم می شود اما مطابق تقسیمی که در دیباچه کتاب شده (قسم دوم در
چگونگی خاتم کواکب سه ستاره و حواس آن و تصویرهای ایشان) نسخه می الحمله با تمام
است از روی مجموعه که این کتاب را با رساله های دیگر متصنّف است خوب معلوم
می شود که از این کتاب مقداری مفقود بوده و همچنان ما کتب دیگر در يك مجموعه
تعلیف شده است رجوع شود معرّفی نسخه (س) در مقدمه نگارنده والله الموفق وهو العین.

همان ساعت مقصود حاصل آید .

قسم دوم

در چگونگی خواکم سبعة سیاره و خواص آن و تصویر آن

بدانك این علمی س شریف است و بزرگک باید که هر که بدین شغل مشغول گردد بر طریق آرمایش و اوجه ماری بکند و پاکیر گی نی و بیت سامی پیش گیرد و دل در حدای نند تا راست آید و مقصود رود حاصل گردد اگر نه براین حمله کند تمام شود، باشد که ریان باز دهد و باید که بداند ناقصای حاجت و کشادگی کار او بکدام کوکب تعلق دارد شرایطی که گفته شد ، باید که آن کوکب حظی تمام داشته باشد و هر چند قوی حال و بیکوتر بهتر و دلیل مؤ گذتر

و احتراز باید کردن از آنچه آن کوکب راجع یا در هبوط و وبال باشد و یا در احتراق ، و تربیع و مقابله مریخ^۱ هم نا پسندیده است و در ساعت خاتم ساختن چنانك گفته شد بخور آن کوکب بسورد و باطواو آن کوکب بر آید^۲

زحل - سنك شه ارقسمت زحل است روزشنه این سنك ستاند^۳
و قمر در برج جدی یا دلو باشد و زحل باطر^۴ و ارا آن نگینی سازد بدین

۱ - بطر تربیع و مقابله در همه حا بطر دشمی و عداوت است اختصاص مریخ ندارد و تخصیص مد کر برای شدت نعوست است در تربیع و مقابله مریخ
۲ - ح ، این عبارت را علاوه دارد « انشاء الله تعالی که حق تعالی حویته این علم را بمقصود رساند بصله و کرمه » .

۳ - ستان ، ص

۴ - و زحل باطر ، ح مقصود بطر نجومی است و در این مورد بخصوص بطر عداوت تربیع و مقابله اولی از بطر محت تثلیث و تسدیس است والله العالم

موحر مفید ساختن^۱ چون حقوق بسیار بر من^۲ ثابت داشتند^۳ بر مقتضای
التماس آن طایفه این مختصر را^۴ تألیف کردم و نامش کنوز المعزمین^۵
بهادم^۶ و اربابان درخواست کردم که این کتاب را بدست نااهلان ندادن^۷
بدهمد و ارباب باری تعالی توفیق حواستم بر اتمام آن والله المعین^۸

القول فی مؤامرة الاعمال^۹

وفیه سعة فصول

الفصل الاول فی ذکر الاعمال وما تعلق به

الفصل الثاني فی منسوبات الکواکب

الفصل الثالث فی عداوة الکواکب بعضها علی بعض^{۱۰}

الفصل الرابع فی دحنة الکواکب السیارة^{۱۱}

۱ - ش (ساختن) ندارد

۲ - ما ش

۳ - حقوق مناسبات میکردند : ص - و حقوق بر ما داشتند : م - و حقوق و ارباب بر ما داشتند : ب

۴ - کتاب را ب - رساله را م

۵ - در سعة (ص) کبر المعزمین - و در سایر نسخ (کنوز المعزمین) است

۶ - و ندادن ش

۷ - ولی^{۱۲} الاحاة : ص - انه ولی^{۱۳} الاحاة م

۸ - باب اوّل فی حواهر الاعمال : ص عنوان باب اوّل در این سعة مثل (قسم اوّل)
سعة (ص) است اما (حواهر الاعمال) ظاهراً تحریف (مؤامرة الاعمال) است - مؤامره
که در لغت بمعنی مشاورت آمده در اصطلاح من^{۱۴} نجوم و احکام و اعداد و طلسمات بمعنی
استخراج و استنباط احکام نجومی و اعدادی متداول است - در سعة (ب م) هناوین

فصول را بخاری نوشته است

۹ - فی عداوة الکواکب و محبتها ص

۱۰ - ص (السیارة) ندارد - ب : در محور کواکب ستاره .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیاس و ستایش حدای را^۱ که آفریننده جهانست و بدید آفرنده زمین
ورماست^۲ و هست کننده طبایع^۳ و ارکاست و درود بر پیغامبران حق
که گریده حلقانند خصوصاً^۴ بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی
آله و اصحابه

چین^۵ گوید مؤلف این کتاب^۶ ابوعلی بن سینا^۷ که جماعتی^۸ از
دوستان و عزیزان^۹ که بر علم بیربحات و طلسمات و رقیه و آبیج بدین
تعلق دارد^{۱۰} داعیه تمام داشتند و روزگار خود بدو صرف میکردند و
هیچ فایده نمی یافتند بکرات و مرّات از من^{۱۱} استدعا کردند کتابی

۱ - حمد و ستایش حدای را ، ش - سیاس و ستایش می قیاس حدای را ، ص - مرآت

حدای را ، م - بسجّه (ب) اصلاً مقدمه ندارد

۲ - کون و مکانست ، ص

۳ - اهلک ، ص

۴ - خصوص ، ص

۵ - اما بعد چین گوید ، م

۶ - این مختصر ، ش

۷ - شیخ الرئيس ابوعلی سینا رحمه الله ، ش

۸ - چون جماعتی ، ص

۹ - دوستان و عزیز ، ش

۱۰ - بدین ماند ، م

۱۱ - ما ، ش .

مشتری^۱ و متوجه باشد مقاربه و تسدیس و تثلیث ره ره تا عمل بر وفق
مراد باشد.

اما چون از جهت بعض و عداوت عمل کند^۲ مشها و رورهه مریح
ورحل کند و ساعات^۳ ایشان

ار آن مریح رور سه شنبه و شب شنبه و ار آن رحل رور شنبه و

۱ - مشتری باشد ، ش

۲ - کند ص

۳ - وساعت ، ب - و در ساعت ص

را ح سطر تسدیس و تثلیث و مقاربه و غیره در حواشی دیگر توضیح داده ایم ،
اما انصرافی اصطلاح مخفیان عسارتست از حالت کوک بعد از اتصال - چون
کوک قریب محد سطر یا سطر باشد آنرا متصل و این حالت را اتصال گویند
و چون بعد از تمامی اتصال از مظهر اله در گذرد آنرا منصرف گویند و هر کدام
را اقسامی است که در کتب من ارفعل کفایة التعلیم و کتاب التمهیم و شرح سست باب
شرح نوشته اند

در باره ارباب ساعات و ایام و لیالی در مقدمه معصلاً گفتار کرده ایم و اینجا برای توضیح
مطالب کتاب با احتیاط میگویم که چون ساعات هفته یعنی ۱۶۸ ساعت را از ساعات اوّل
رور یکشنبه هفت هفت طرح کرده ساعت اوّل را بشمس و ساعت دوم را برره و
همچنین سایر کواکب سعه با رعایت ترتیب از علوی سعلی دهند و رب ساعت هر رور
و هر شب را رب ساعت اوّل آن روز و شب داند رور یکشنبه بافتاب افتد و ترتیب
ایام دوشنبه بهماه و سه شنبه مریح و چهارشنبه بمطارد و پنجشنبه مشتری و جمعه برره
و شنبه برحل تعلق یابد - و از لیالی شب شنبه مریح و شب یکشنبه بمطارد و شب
دوشنبه مشتری و شب سه شنبه برره و شب چهارشنبه برحل و شب پنجشنبه شمس و
شب جمعه مقرر متعلق شود

و چون ساعتی متعلق بکواکی گردید ساعت هشتم بعد از آن بر ترتیب کواکب
سعه متعلق بهمان کوکب خواهد شد مثلاً ساعت اوّل یکشنبه تعلق بافتاب دارد
ساعت هشتم و یازدهم و سست و دوم بعد از آن هم بوقت بافتاب می افتد و بر این قیاس
در سایر کواکب سعه

الفصل الخامس فی شرح حروف اسجد^۱
 الفصل السادس فی حواس الحروف وآثارها^۲
 الفصل السابع فی ترکیب الاسماء
 الفصل الأول

چون حواهم که عمل دوستی و محبت کنیم آغاز کنیم رورها و شهاء
 مشتری ورهه^۳

آن رهه رور آدینه و شب سه شسه باشد اما عمل آن اول ساعت
 کنیم و هشتم^۴ ساعت ، حواهم ار رور و حواهم ار شب ، که تأثیر رهه
 بیشتر^۵ بدان وقت یافته اند

و آن مشتری رور پنحشسه و شب دوشبه باشد ، و عمل اول ساعت
 و هشتم ساعت^۶ همچنانک در رهه یاد کردیم
 و نیز باید که قمر منصرف باشد از تسدیس و تثلیث و یا مقارنه

۱ - فی شرح الحروف ، ص

۲ - و تأثیراته ش

۳ - کیم ص حواستیم که عمل محبت آغاز کنیم اول ار رورها و شهائ رهه و
 مشتری آغاز کردیم ، ب - درباره علامت همزه (شهاء مشتری) و بطایر آن که یا
 کوچک اثر است در حواشی دیگر گفتگو کرده ایم

۴ - هم ، ش تحریرست

۵ - بر ، ش تحریرست .

۶ - ش «عمل اول ساعت و هشتم ساعت» ندارد و رور پنحشسه رور مشتری است
 و شب دوشبه و ساعت اول ار آن رور و شب ار آن کواکب است و ساعت اول و هشتم
 تأثیر آن زیادت باشد و برادر بردیکتر ، ص .

و کابر کنان و توسانان^۱ و حشت ریان و مردم سیاه
 اما آنچه بمشتری مندوست قاصیان و عالمان و دانشمندان^۲ و اهل
 مدارس و اصحاب ورع و مردمان شریف و وزیران و حواحکان مررک^۳
 اما آنچه بمزج مندوست امرا و اتراک و ارباب سلاح و سرهنگان
 و اهل شوکت و حراحت و قصبان^۴ و جلادان و آنچه بدین ماند
 اما آنچه بافتاب تعلق دارد پادشاهان^۵ و ملوک و سلاطین^۶ و امیران^۷
 مررک قدر و زررک نسب^۸
 اما آنچه زهره تعلق دارد ریان^۹ و خادمان و مطربان و اهل عنا و
 اوتار و امردان و محنتان^{۱۰}
 اما آنچه تعلق بمطارد دارد وزیران^{۱۱} و اصحاب دیوان و ماررگانان^{۱۲}
 و عاملان و لایت و متصرفان^{۱۳} و نقاشان و اهل قلم

۱ - نویان ، ص .

۲ - فقیهان ، ص

۳ - اصحاب دیوان چون وزیران مررک ، ص

۴ - ش (قصبان) ندارد . . ب (حرامیان) علاوه دارد

۵ - ش (پادشاهان) ندارد .

۶ - سلطانان ، ص

۷ - امراء ، ش .

۸ - ص (وصاحب شوکت) علاوه دارد .

۹ - حاتوبان ، ص

۱۰ - و اهل طرب و محنتان ش ب .

۱۱ - وزیران ، ش .

۱۲ - نقاشان ش

۱۳ - و عمال و متصرفان ش .

شب چهارشنبه است ، اول ساعتش و هشتم ساعت^۱
 ولیکن^۲ ماید که قمر منصرف باشد از مقابله و تربیع^۳ رحل ، و
 متوجه باشد^۴ تربیع و مقابله مریح
 چون اختیارش بحای آورده شود بی هیچ شکی مطلوب میسر گردد
 انشاء الله تعالی^۵

المصل الثانی

آنچه برحل منسوبست^۱ فلاّحان و دهقانان و ارباب قلاع و اصحاب
 حانداهای قدیم و هندوان و کوه شینان و پیران و جهودان و چاه کنان

۱ - ش (ساعت) ندارد

۲ - لك ، ش - اما ، م

۳ - ش (تربیع) ندارد .

۴ - بود ، ش

۵ - ب « انشاء الله تعالی » ندارد - و بحق ماید که در هیچ کار مخصوصاً این نوع اعمال
 ترك استیسا نکند یعنی از م دین انشاء الله بگویند - مطلب متن را در هر نسخه
 عبارتی نوشته اند از جمله اما ماید که قمر منصرف باشد از تسدیس و ثلث و هره
 و متصل بود بمشتری سطر تسدیس و یا ثلث و یا منصرف باشد از تسدیس و ثلث مشری
 و متصل مره سطر تسدیس و ثلث تا عمل می شک مروق مراد باشد اما چون از جهت
 بعض وعداوت کسد ماید که در روزها و شهای رحل و مریح کسد و در ساعت ایشان
 یعنی ساعت اول و هشتم اما در سه شنبه و شنبه از آن مریح بود و در سه شنبه و شنبه
 چهارشنبه از آن رحل است و چون عمل دوسی کمی ماید که قمر منصرف باشد از
 ربیع و مقابله رحل و متصل بود تربیع یا مقابله مریح تا مراد می شک حاصل شود
 انشاء الله تعالی م ب

۶ - منسوبه ، م ب .

الفصل الرابع

بخور زحل مبعه و رعمران و قردمانا و قشور الکندر
 بخور مشتری مبعه و سندروس و عود و صمغ و حت العار
 بخور مریخ کنندر و صر و افیون و دار فلفل
 بخور آفتاب رعمران و مبعه و لنان و حلنار
 بخور زهره عود و شکر و قسط و رعمران و لادن و قشر الحشخاش
 بخور عطارد اشه^۱ و کمون و قشر اللور^۲
 بخور ماهتاب^۳ حت النان و احمر و طلق و حت الحروب^۴

۱ - اشق من درعی کتب اهل هن^۱ هردو گیاه اشق و اشه را حرو بخور عطارد نوشته اند

۲ - قشور الحور من در کتب السرا المکتوم حت الکتاب را بیر از بخور عطارد نوشته و در سحۃ (ب) درمتی آورده است « قشر اللور و فی السرا المکتوم حت الکتاب » که حواصده درنادی بطر توهم میکند نام گاهی است تعریف شده

۳ - قمر ب

۴ - حت حربوت ، ش

بقیه حاشیه ارمصعة قبل

نقل شده است - و دیگر عقیده مسوب رومیان است که گویند دشمنانگی رجل ما آفتاب و ماه است ، و دشمنانگی مریخ با مشتری و زهره ، و مصادت مشقری با مریخ و عطارد ، و دوستی عطارد با آفتاب ، و امتزاج عطارد بطوری که شرح آن درمتی دیده میشود - عقیده سوم مسوسست اهل یاس که عداوت و عنت کواکب را مربوط بطبیعت و حوهر و اعمال و احوال کواکب دارند مثلاً گویند کوکب سعد اوقیل زهره یا کوکب حس مثل مریخ دشمن است و همچنین ستاره اهل عنت (مشتری) با ستاره اهل منق (زهره) دشمن است

صاحب کورالمعزمین مابین عقاید جمع کرده در ابتدا عقیده رومیان را آورده و سپس بقول اهل یاس اشاره نموده است برای شرح مطالب رجوع شود بکتاب التفهیم (ص ۱۰۰) تصحیح نگارنده و کتاب کفایة التعلیم ابوالحسن عربوی رحمه الله

اما آنچه نعلق ماهتاب^۱ دارد عوام الناس و پیکل و رسولان و
حاسوسان و صاحب حیران و صیادان

الفصل الثالث

بدانکه آفتاب صدّ زحل است و زحل صدّ قمر است و قمر و مریخ
متصل اند^۲ و مشتری صدّ مریخ و زحل است
اما دوستی کواکب بایکدیگر چنانست که^۳ زحل و وهره دوستانند
و عطارد و آفتاب دوستانند و عطارد ممتزج است^۴ یعنی بهر کواکب که
اتصال کند مزاج و طبیعت آن کواکب گیرد
و مصادات کواکب بحسب حواهر و طبیعت^۵ و افعال^۶ باشد و بدست
نامقام^۷ و مرکز زمین^۸ و اگر شرح مصادات کواکب و احوال آن گوئیم
از فایده نر مانیم^۹

۱ - قمر ، ش ب

۲ - زحل صد قمر است و مریخ متصل است من و قمر و مریخ متصادمند ، ب

تعریفست

۳ - ش (چنانست که) ندارد

۴ - هم برجست ، من تعریفست

۵ - ش ، حواهر طبیعت

۶ - بحسب طبیعت و افعال من

۷ - ماه ، ش

۸ - من (زمین) ندارد

۹ - علمای نجوم درباره تصادّ و دوستی و دشمنانگی ذاتی و اصلی کواکب بایکدیگر
عقاید مختلف دارند از جمله عقیده بی است مسووب بهندوان که قوّت و ضعف را اعتبار
کنند و برای این مقصود جدولی ترتیب داده اند که در کفایة التعلیم و کتاب المهم
بقیه حاشیه در صحنه بعد

ستندیم، اول مریح دادیم و دوم نآفتاب پس دو حرف دیگر از قسم یاس بستندیم، اول مریح دادیم، دوم نآفتاب. بار دو حرف از قسم رطب بستندیم، اول مریح دادیم دوم نآفتاب و بار دو حرف از قسم نارد بستندیم اول مریح دادیم و دوم نآفتاب

تمام شد حروف مریح و آفتاب حروف مریح این است ی ک ن س خ و حروف آفتاب اینست ل س ث ظ

بار آغار کردیم بحروف ره ره و عطارد پس دو حرف از قسم حار بستندیم، اول برهره دادیم و دوم بعطارد پس دو حرف از قسم یاس بستندیم اول برهره دادیم، دوم بعطارد باز دو حرف از قسم رطب بستندیم اول برهره دادیم، دوم بعطارد و دو حرف از قسم نارد بستندیم اول برهره دادیم و دوم بعطارد

پس تمام شد حروف ره ره و عطارد حروف ره ره اینست م ف ذ ع و حروف عطارد این است ن ت ص ض

چهار حرف دیگر مانند نقر دادیم حروف نقر این است ع ح ط ق^۱

۱ - دو مقدمه فصل لادم بود که حروف طبایع را معین کرده باشد و چون این معین شاید در اصل کتاب موده و در معین سحر مثل سحره (ب) و (س) در خانه کتاب الحاق شده است درباره تقسیم حروف بیست و هشت گانه به معاصر و طبایع از به در مقدمه و حواشی سحره دیگر توضیح داده و گفته ایم که ماخذ و مسای اعمال صاحب کورالمعین بر دایره احب است یعنی :

ا ح ه ب و ر د ی ک ش ح ل س ث ط م ف د ع ن ت س ص ع ح ط ق
که چهارده حرف اول را اساس و چهارده حرف دوم را فظیره می گویند -
بقیه حاشیه در صفحه بعد

این حمله اجرا متساوی^۱ جمع کند و نکوند^۲ پس بوقت حاجت بخور
آن کوک را بکار دارد که شخص مطلوب مدسوست

الفصل الخامس

بدانك دست و هشت حرف را بچهار قسمت کردیم، قسمی از آن^۳
حار^۴ نهادیم، و قسمی یاس نهادیم، و قسمی رطب، و قسمی نارد
پس دو حرف از قسم حار^۴ برگرفتیم^۵، اول برحل دادیم و دوم به
مشتري و دو حرف دیگر از قسم یاس برگرفتیم^۶، اول برحل دادیم،
دوم بمشتري و دو حرف دیگر از قسم رطب بستدیم، اول برحل دادیم،
دوم بمشتري و دو حرف دیگر از قسم نارد بستدیم، اول برحل دادیم
دوم بمشتري

تمام شد حروف رحل و مشتري حروف رحل این است ا ج ه ب -
و حروف مشتري این است و ز ر د

بار آغاز کردیم بحروف مریح و آفتاب پس دو حرف از قسم حار^۴

۱ - مساوی : ب .

۲ - کسد و نکوند : ص دونه (م) نوشته است « این اجرا بدین وزن ترتیب
کسد رحل اهریکی همت دم مشتري اهریکی یح دم مریح اهر یکی بکدرم
شمس اهریکی دو دم ره اهریکی سه دم عطارد اهر یکی دو دم قمر ار
هر یکی بیم دم نکوند و عمل کسد » اوران العافی کاتبان است به مربوط ماضل
کتاب والله العالم

۳ - ش (آن) ندارد .

۴ - بستدیم : ب

۵ - بستدیم م

که برودت باشد رطوبت لازم آید

پس با حرارت بیوست هشار کست بفعل و با برودت ، رطوبت
همچنان پس ما چون حروف شخصی و کوکب شخصی که شخص مطلوب
منسوست^۱ معرب و معجم کنیم ، و اگر در اوّل حروف محروم افتد بحرّش
عوض کنیم با مقلوب کنیم ، حروفات معرب و معجم برابر افتد و راست
آید^۲ و این معنی در بعضی اسما افتد و در بعضی بیفتد^۳

الفصل السابع

چون خواهیم که عمل محّت کنیم یا نفص^۴ اوّل حرف از نام طالب^۵
و نام مطلوب و حرف اوّل از آن کوکب که شخص مطلوب منسوست
ستانیم و ترکیب کنیم و علی هذا القیاس تاحمله حروفات مرگب شود ،
پس معرب و معجم کنیم و آن چنان باشد که هر حرف که حارّ باشد
منصوب کنیم ، و حرفی که یاس باشد مرفوع کنیم ، و حرفی که نارد باشد

۱ - پس ما چون شخصی و کوکب که با شخص مطلوب منسوب بود ، ص

۲ - برابری آید ، ش

۳ - و در بعضی نه ، ش

۴ - عمل محّت باشد کنیم ، ش

۵ - خود ، ص .

بقیه حاشیه در صفحه قبل

اما ملازمه حرارت با بیوست ، و برودت با رطوبت ، شاید مقصود احوال عرشی طاهری
باشد و گرنه این ملازمه والدّهات مسلم نیست چه عقیده قدما در عناصر یا اركان
ازبه این است که آتش گرم است وحشك و هوا گرم و تر (= حارّ و رطب) و آب
نارد رطب و خاك نارد یاس - پس حرارت با رطوبت و برودت با بیوست بر-در
طبایع اصلیه موجود است (رجوع شود بشعاع و کلیات قانون ابوعلی سینا و شرح نفیسی) .

الفصل السادس

ار احسام گوئیم و بعوس^۱ - هر چه در عالم عنصری از احسام متکوّن شود همچنانك او را طبعی و احست^۲ او را بیر اسمی واجب باشد^۳ و آن اسم ار طبایع چهار گانه حالی باشد که طبایع دو فاعل آمد و دو مفعول^۴ در هر جسمی که حرارت باشد بیوست لارم آید و در هر جسمی

۱ - و این را احسام و بعوس گوئیم ص .

۲ - واحست هر جسمی که تکوین یافت او را بیر اسمی واجب باشد ش

۳ - مقصود دو قوه یا دو کیفیت فاعله یعنی حرارت و برودت است و دو قوه یا دو کیفیت مفعله یعنی رطوبت و یوست و مقصود از رطوبت در اصطلاح حکمای طبعی قدیم سهولت قبول و ترك اشكال است نه ناله و تری محسوس و بدین سبب میگویند که هوا از طب ار آست و همچنین مقصود از یوست تعسر قبول و ترك اشكال است نه حفاف و خشکی ظاهری

بقیه حاشیه در صفحه بعد

بقیه حاشیه در صفحه قبل

پس بیست و هشت حرف را چهار قسمت و چهار چهار طرح کرده بترتیب عناصر حروف اول را مآتش (حار) و حروف دوم را بهوا (یاس) و حروف سوم را آب (رطب) و حروف چهارم را مأك (نازد) داده اند

حروف حار^۱ ا و ی ل م ن ع

» یاس^۲ ح ر ك س ف ت ح

» رطب^۳ ه ر ش ث د س ط

» نازد^۴ ب د ح ط ع ص ق

پس حروف طبایع را بکواکب سبعة بترتیب ار بالا بپایین یعنی از رحل قمر قسمت کند تا حروف کواکب بیرون آید چنانکه در متن نوشته شده است

و همان حروف را بر بیروح دوازده گانه قسمت کند و بر هر سه حرف دهد که بعض حروف تکرار شده باشد مثلاً حمل (ا ح ه) ثور (ه ب و) حور (و ر د) .

و در بعض بیروح حروف را تکرار نکند تا دادن سه حرف از ۲۸ حرف بیروحی درست در آید والله العالم

این جمله که گفتیم در عمل آورد و بخور میسوزاند بی^۱ هیچ شکی
 مراد^۲ حاصل شود انشاءالله تعالی اما باید که^۳ در آن مدت که عمل
 میکند^۴ روزه باشد و غذای حیوانی هیچ بخورد^۵ و حمام^۶ پاکیزه و بیماری
 در پوشد و در خانه خلوت رود چنانکه کس مزاحم او نباشد ثانی تشویش
 عمل کند و هیچ سهو نکند تا مراد بر آید^۷ والله اعلم بالصواب .

پایان

-
- ۱ - که بی : ص
 ۲ - مراد : ش
 ۳ - ب (که) ندارد .
 ۴ - خواهد کرد : ش
 ۵ - روزه دارد : ب م
 ۶ - کم خورد : ش .
 ۷ - ش د و هیچ سهو نکند تا مراد بر آید : ندارد .

محروم کنیم و حرفی که رطب باشد محروم کنیم چون این حرفها معرب و معجم شود، این رقیه عمل مطلوب باشد. آرا میجواید و آن بخور که نکو کب شخص مطلوب منسوب بود آن وقت نآتش میاندازد، مقصود حاصل شود بفرمان خدای عزّ و جلّ^۱

مثالش^۲ حواسیم که حروف نام محمود و فاطمه و حروف زهره که شخص مطلوب منسوبست معرب و معجم کنیم حروف محمود نهادیم م ح م و د - و حروف فاطمه نهادیم ف ا ط م ه - و آن کوکب منسوب معنی که از بهر محنت بهاده اند م ف د ع

پس حروف اوّل از نام محمود و فاطمه و زهره ستندیم بر این شکل مفهم
 بار حرف دوم از اسم ستندیم بر این شکل حاف باز حرف سوم از اسم
 ستندیم بر این شکل مظن بار حرف چهارم ستندیم بر این شکل و مغ.
 حروف کوکب تمام شد و حروف محمود و فاطمه از هر يك يك حرف
 مبادیه بود پس حرف اوّل از زهره بار پس آوردیم، و حرف اوّل از
 زهره تا آخر محمود و فاطمه جمع کردیم دهم و این همه اسم^۳ که آوردیم
 رقیه عمل مطلوب باشد، معرب و معجم کنیم بر این شکل.

مَفْمٌ حَافٌ مَظِيدٌ وَمَغٌ دِهِمٌ^۴

۱ - انشاء الله تعالی، ش

۲ - مثال، ش

۳ - اسمها، ش

۴ - اعراب حروف مطابق عقیده صاحب کتابست که حروف حاز را فتح و یاس را صسته و رطب را کسره و بارد را سکون دهد اما قول مشهور با نوشته کتاب اختلاف دارد چنانکه در مقدمه نوشته ایم.

صحیفه

۸۳	حرمک یا حرمک
۸۴	کلیات تمیبه
۸۵	رحمت و بهی شرعی در تمه و امثال آن
۸۶	رقیه وراقی
۸۷	موارد استعمال رقه در اشعار عربی
۸۸	تعریف علم رقی
۸۸	ترجمه حال سه برادر سام اس اثر
۸۹	بهی و رحمت شرعی در رقه
۹۰	امسون و امسونگر و مارا امسا و چشم امسا
	شواهد استعمال امسون در نظم
۹۱	وشر فصیح فارسی
۹۲	مماهی بخاری و کماهی امسون
۹۳	نریگ [= بیرج]
	استعمالات بخاری نریگ با شواهد
۹۴	از اشعار مصفا
۹۵	تمسر کلمه نسل
۹۶	جادو و سحر بمعنی حقیقی و بخاری
۹۷	فرهست
	اشتقاق کلمه امسون و اشتغال امسونها
۹۷	برالماط فارسی
۹۸	رقه کزدم
۹۹	ریشه کلمه امسون [= او + سون]
۱۰۰	الماط یارسی پهلوی در امسونها
۱۰۱	تمسر کلمه حجر
۱۰۲	حرد حواد
۱۰۲	بشره
۱۰۳	حجاب
	حجاب مسوب بصورت صادق
۱۰۳	علیه السلام

صحیفه

۶۲	تکسر عددی و دو الکنانه
۶۳	تعریف علم کسر و سطر
۶۴	رقیه تکسر
۶۵	تناسب الواح ما منسوبان کواکب
۶۶	ارباب ساعات و ایام و لیلی
	قاعده تقسیم ساعات هفت بر هفت
۶۷	کوکب
۶۹	گفتار در معنی عربیه و معرّم
۶۹	قاعده املاء فارسی در تاء گرد و کشیده
	تحقیق در رسم الخط هرة عربی
۷۰	و یاء اثر فارسی
۷۱	مرادفات عربیه در فارسی
	شواهد استعمال کلمه عربیه و مشتقات
۷۱	آن در اشعار فارسی
	وجه تمه و سب تأثیر مرثع و مقیده
۷۲	نگارنده
۷۳	گفتار در معنی عوده و تعوید
	تحقیق در معنی حرع و حرره و
۷۴	و ذعه
۷۶	قاعده مرادف عوده
۷۷	تعوید و چشم امسای
۷۷	معنی معوّد و معوّدین
	سبب وضع استعاده و بهی ارتملق
۷۸	عوده در اسلام
	کلمه تعوید و مرادفات آن در فارسی
۷۹	ارسل چشم ینام و چشم رد
	شواهد استعمال کلمه تعوید و
۸۰	مرادفات آن در اشعار مصحای فارسی
۸۱	تحقیق در کلمه چشمار و
۸۲	تمیبه

پایان پیش گفتار

صحیفه

- ۳۱ کرامات و حواری عادات
- ۳۲ مسح کورالمعزمین که در تصحیح مورد استعاده مصحح بوده است
- ۳۳ وصف نسخه مدرسه سپهسالار مرمر [س]
- ۳۴ نسخه [ش]
- ۳۴ وصف نسخه کتابخانه حاج حسین آقا ملک [=م]
- ۳۶ دو نسخه ملکی خود نگارنده
- ۳۷ نسخه [ب]
- ۳۷ چگونگی تصحیح کتاب
- ۳۸ روش نگارنده در تصحیح کتب
- توصیح مطالب و تفسیر اصطلاحات
- ۳۹ وی علوم عربیه
- ۳۹ صف آنکه حروف نهجی را بیست و هشت حرف حساب می کند
- ۳۹ دوایر حروف
- ۴۰ دایره آتش و ابعاد
- ۴۰ دوایر سه معروف حروف
- ۴۰ قاعده ترتیب ارقواعد ریاضی
- ۴۱ شرح دایره اعظم
- ۴۲ دایره ایقع
- دایره اجهب که نوشته های کور-
- ۴۲ المعزمین بر آن متنی است
- دایره احدش و ادعی از دوایر
- ۴۳ حروف
- تعریف طایع اریه عقیده اطله
- ۴۳ و حکمای قدیم

صحیفه

- قاعده تقسیم حروف بطایع و
- ۴۴ عناصر اریه
- ۴۵ مثلثات بروج
- حرکت و سکون حروف طایع
- ۴۶ و عناصر
- حرکت ریمین بقعده بعض علمای
- ۴۷ اسلامی
- ۴۸ تقسیم حروف مکواکب سبعة سیاره
- ۴۹ تقسیم حروف بروج دوازده گانه
- ۵۱ جدول حروف مثلثات بروج
- ۵۲ جدول حروف دوازده برج
- ۵۳ اوقات و الواح اعداد
- ۵۴ تعریف وفق و رکوة در علم اعداد
- قاعده کلی برای تعیین وفق و رکوة
- ۵۵ هر شکل
- ۵۵ قاعده جمع اعداد متباعده
- ۵۵ وفق و رکوة مثلث و مربع و محس
- ۵۶ و لوح صد اندر صد
- ۵۷ قاعده پر کردن الواح
- کشی که در علم اوقات و اعداد
- ۵۸ تألیف شده است
- ترتیب طبیعی خانه های مثلث و مربع
- ۵۹ و محس
- ۵۹ الواح فتح و بصرت و جاه و سلطت
- حروف صوامت که در عمل عقد
- ۵۹ اللسان معولست
- ۶۰ سسط و تکسر
- ۶۱ تکسر کلمات و حروف
- ۶۱ در و یتیه

فهرست مطالب کتاب (۱)

طبع دوم

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۸	الكواکب	۲۲	مقدمه مؤلف
« ح	دوسی و دشمنانگی ساراگان		القول فی موامرة الاعمال
	الفصل الرابع فی دحنة الكواکب	۲۳	وفه سعة فصول
۲۹	النمارة	« «	فهرست مطالب هفت فصل کتاب
	الفصل الخامس فی شرح حروف		الفصل الاول فی ذکر الاعمال
۳۰ ح	اصحد	۲۴	وما تعلق به
۳۱ ح	دايرة احبب ار دوایر حروف	۲۵ ح	اصراف و اتصال کواکب
	الفصل السادس فی حوامص الحروف	« «	ازدات ساعات و ایام و لالی
۳۲	و آثارها		الفصل الثاني فی مسومات
۳۲ ح	تقسیم حروف بهجی بدو اورد مر ح	۲۶	الكواکب
۳۳	الفصل السابع فی الرقية		الفصل الثالث فی عداوة

۱ - برای مطالب متن و فوائد حواسی دو طبع یا دو نسخه کتاب که شرحش در مقدمه گفته شده است دو فهرست جدا از یکدیگر ترتیب داده ایم

فهرست مطالب متن و حواشی کتاب (۱)

طبع اول

صفحه	صفحه
مقدمه مؤلف	۲
تقسیم کتاب و فهرست مقالات	۳
قسم اول در هفت مقال	۳
قسم دوم در چگونگی حاتم	
کواکب سعه ستاره	
وحواص و تصویرهای	
آن	۴
فصل در ارتباط اعمال عربیه با	
احوال کواکب	۴
حکایات در تأثیر طلسم	۵
ست و وصال کواکب	ح ۵
شرف و هبوط ستارگان	« ۶
استقامت و رجعت و اقامت در	
اصطلاح نجوم	« «
احتراق و اجتماع و محاسنه	« «
سعد و نحس کواکب	« «
انظار ستارگان	« ۷
قوت و ضعف کواکب	« «
مقالات اول در طبایع حروف	۸
قاعدۀ تقسیم حروف بست و هشگاه	
طبایع و عناصر اربعه	ح ۸
مقالات دوم در استخراج اسامی	
کواکب	۹
تقسیم حروف تهجی بکواکب	
سعه	ح ۱۰
مقالات سوم در درجه کواکب	۱۱
مقالات چهارم در لاس و رینت	
کواکب	۱۲
مقالات پنجم در تکسر اسم خود	
با اسامی کواکب	۱۳
مقالات ششم در بیان نمودن که	
هر کوکی را جهت	
کدام مهم و چند	
نار باید خواند	۱۶
مقالات هفتم چند عمل در حب	۱۸
قسم دوم در چگونگی خوانم	
سعه ستاره و حواص	
و تصویر آن	۲۰

۱ - مطالب متن و فوائد حواشی هر دو در فهرست آمده و نشان (ح) مخصوص حواشی است

حکیم مؤمن مؤلف تحفه : ۷۴
 حمزه اصفهانی [حرة بن حسن] ۸
 حان احمد گیلانی [= احمد گیلک] ۱۵۰۱۴
 حواحه علی اکرم مستوفی اند آبی اصفهانی ۱۶۰
 راجر شاعر عرب : ۸۷۰۸۴
 رفاع بن قیس اسدی ۸۴
 رؤبه شاعر معروف عرب ۸۷
 رمندی [مرصی صاحب ناصح العروس] ۴۱
 رمحشری ۸۷
 رین النادین [امام علی بن الحسین
 علیهما السلام] ۸۵
 سمندی : ۹۱۰۸۷۰۸۲۰۷۱۰۷۰
 سلمه بن حرشب ۸۴
 سمعانی مؤلف انساب : ۱۸
 سائمی عربوی : ۹۹۰۹۵
 سهیلی کتابدار کتابخانه ملک : ۳۴
 سد حسن عربوی : ۸۲۰۸۱
 شاه طهماسب صفوی ۱۵۰۱۳۰۱۱
 شاه عباس کبیر صفوی ۱۶۰۱۶۰۱۴۰۱۳۰
 شرف الدین شعروه شاعر مشهور : ۹۵
 شرف الدین علی یزدی : ۵۸
 شمس فحری : ۸۱
 شهبانی [محمود] ۳۴
 شهاب الدین سهروردی : ۵
 شهروردی صاحب تاریخ الحکماء ۹
 شهید بلخی [ابوالحسن] ۸۰۰
 شیبانی [فتح الله خان] ۹۳۰۹۲۰
 شیخ [= شیح رئیس ابن سیاه] ابوعلی
 سیاه [۱۶۲۰۱۶۱۰۰۹۰۷۰۶۰۳۰۲۰۱۰۱۴۰۱۳
 ۲۲۰۲۰۱۰۲۰۰۱۸۰۱۷۰۱۶۰۱۴۰۱۳

ارسطو : ۲۲
 ارشدمنس : ۶۵
 اسماعیل پاشا مؤلف دیل کشف الطیون : ۶
 اسماعیل حر حانی [سید صاحب حیره] ۱۷
 اقبال آشتیانی [عباس] ۸۳۰۷۵
 الله ویردیجان منگلربیگی فارس : ۱۴
 امام المشککین [= امام نصر الدین رازی] ۳۱
 امیر معری (امیر الشعراء) ۷۱۰
 بدیهی شاعر ۸۱
 سوحیه [سی حیه] ۷۸۰
 بنی موسی [یرسان موسی بن شاکر] ۳۳
 بوسهل حمدوی سیهسالار مسعود عربوی ۲
 بهاء الدین ولد فرزند مولوی : ۹۹
 بهمنیار [احمد استاد دانشگاه] ۷۰
 بیانی [دکتر مهدی] ۳۷
 بهقی [ابوالفضل صاحب تاریخ مسعودی] ۱۹۰
 حلال الدین مولوی صاحب منوی : ۹۹
 جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی : ۹۰
 جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی : ۹۱
 حواد [حضرت امام محمد تقی علیه السلام] ۱۰۱۰
 جهانبانی [سیهید] ۳۲
 حاج آقا احمد : ۳۳
 حاج حسین آقا ملک : ۳۴
 حاجی حلیه صاحب کشف الطیون : ۱۱
 حافظ شاعر نامدار : ۹۳
 حسین [نام مرصی تکسیر] م ۱۴
 حسین احلاطی [ملا] ۱۶۰
 حسین برمری [ملا] ۱۳
 حکمت [علی اصغر استاد دانشگاه] ۳۲
 حکیم کوچک ۱۵

فهرست نام اشخاص (۱)

آقا ابوالفتح مستوفی اصفهانی ۱۶	ابوریحان بروسى ۸۰، ۹۰، ۱۷، ۴۹۰،
ابن ابی اصیبعه : ۹۱	۹۸ - ۴م
ابى ابى طى " یحیی حلی : ۵	ابوسمید سحرى : ۴۷
ابن اثیر (عزالدين ابوالحسن على مؤلف	ابوطاهر حسروانى ۸۰
تاریخ کامل) ۸۸، ۲	ابوالعاس احمد مرعشى : ۵
ابن اثیر (عبدالدين مارك بن ابى الكرم مؤلف	ابوعبد حورحانى [عبدالواحد] ۱۰۰۱،
بهايه : [۸۸، ۷۷	۲۰، ۱۸
ابن اثیر [صباالدين ابوالفتح بصيرالله صاحب	ابوعلى حسين بن عبدالله بن سينا بخارى] =
المثل السائر] ۸۹	شیخ ، شیخ رئیس ، ابن مسيا] ۱،
ابن دريد لعوى معروف : ۴۱	۱۰۰۹ - ۳۳، ۲۲، ۲۴م
ابن ساوى [= ابوالمحاسن محمد بن سعد] و	ابوالفوح رارى ۷۸
۱۴، ۱۳، ۱۲	ابوالقاسم ابن شيخ ابى حامد بن امى بصير
ابن سعید اندلسی [= قطب الدين عبدالحق] ۷	کلاروبى شرارى ۱۱
ابن سينا [= شيخ رئیس ابوعلى سينا] ۱۱،	ابواللیث بن ابى الرکات واعط حلی ۵
ابن طائوس [سيد على بن موسى بن جعفر] ،	ابوالمحاسن محمد بن سعد بن محمد [= ابن
۱۰۱، ۷۸	ساوى] : ۱۲، ۴م
ابن مسعود [عبدالله بن مسعود صحابى] ۸۵	ابوالمحاسن عربوى صاحب کفاية التعلیم : ۲۹م
ابن مقفع [عبدالله] : ۱۰۱	ابومصور ازهرى لعوى معروف : ۸۳
ابن ندیم مؤلف الفهرست ۱۰۱	ابوبصر مرعرى : ۹۶
ابوالاسود دؤلى : ۸۵	احمد بن على بوبى [شيخ] : ۵۸۰
ابوتام طائى : ۸۵	احمد بن مصطفي طاش کسرى راده ۸۱، ۶۲، ۵۸۱
ابودر احمد بن مرهان حلی ۵	احمد گنک [= حان احمد گیلانى] : ۱۴
ابودویب هدلی ۸۵	ادیب صابر : ۹۷

۱ - بیشتر نامها متعلق است بمقدمه که شماره صفحات آنرا بدون علامت مقدم داشه ام -
شماره های بعد که با علامت (م) ممتاز شده مربوطست بمن کتاب یا حواشی نگارنده
شان مساوی (=) را رای ارجاع انتخاب کرده ام :

محمود [نام فرضی عمل عقد المحنه] ،

۲۳ - م ۱۸، ۳۴

محمود حسینی قادری شطاری ، ۴۰

مرشد قلی خان وزیر شاه عباس ، ۱۴۰۱۳

مسعود سعد سلمان ، ۹۴۰۹۱

مسعود عربوی [امر .] ، ۲۰۱

مسعودی مؤلف جهان داش ، ۱۷

مسیحا ، ۹۱

معری [= امر معری] ، ۹۳۰۹۲۰۷۱۰

مقصود سک ناصر سوات سلطنتی شاه عباس

کبر ، ۱۶۰

ملا مطهر گنادی شارح دست اب تقویم ، ۷م

مضحک ترمذی = مضحک ، ۸۱

موجهری دامغانی ، ۷۱۰۴

موسی ، ۹۱

مولوی صاحب مثنوی [= حلال الدین] ،

۹۷۰۹۲۰۹۱۰۸۰

مولانا صومی ، ۱۶

مهدوی [دکتر . استاد دانشگاه] ، ۱۶۰

میرزا محمد احازی عالم علوم عربیه ، ۱۳۰

میرزا محمد کرمانی وزیر شاه عباس اول ،

۱۶۰۱۵

نابغه شاعر شهر عرب ، ۸۶

ناصر خسرو شاعر نامدار فارسی ، ۹۱۰۸۰

۹۶ ، ۹۵

نصر النان [ابونصر کارروبی حد شیخ

ابوالقاسم] ، ۱۱۰

وحیه الدین سلیمان قاری ، ۱۱

هاشم ، ۸۵

یعقوب بن محمد بن علی طاروسی ، ۵۸۰

یوسف ایران [= کچل مصطفی] ، ۱۵۰

فاطمہ [نام فرحبی تکسر] ۲۳ - م ۹۴

۳۴۰۱۹۰۱۸

معلی شاه قاجار ، ۱۳

صبح الله خان [= شمانی] ، ۹۲

عبداللہ رازی [امام حجراری] ۲۹

۸۸۰۷۸۰۷۲۰۳۱

فرحبی سیستانی ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶

فرزدق شاعر شہر عرب ، ۸۴

فریدون ، ۹۳

فلاطون [افلاطون] ، ۹۳

قروبی [علامہ میرزا محمد خان رحمہ اللہ] ،

۹۳

قطب الدین اشکوری ، ۹۰

قطب الدین عبد الحق بن ابراہیم بن محمد

[= ابن سعید اندلسی] ، ۶۰

قطران شاعر ، ۹۲

کثر بن عبدالرحمن حرامی ، ۷۸ ، ۷۷

کچل مصطفی [= یوسف ایران] ، ۱۵

کسری ، ۸۵

مأمون عباسی ، ۸

مجلسی [ملا محمد باقر صاحب بحار الانوار] ،

۷۸

محمد [اسم تقدیری عمل تکسر] ، م

۱۹۰۱۸

محمد بن صہار ، ۳۴

محمد علی کوچک ، ۱۵

محمود عربوی [سیف الدولہ محمود مسعود

سعد] ، ۹۴

محمود دھدار [ابو محمد عیانی تحلیص] ، ۶۰

محمود پسر مرحبین نجفی ، ۱۵

۳۱۰۳۰۰۲۹۰۲۸۰۲۷۰۲۶۰۲۵۰۲۳

۳۳۰۲۲۰۲۲ م - ۳۲

شیخ بہائی ، ۱۴ ، ۶۶

شیخ طوسی [محمد بن حسن] ، ۷۸

صادق [امام جعفر بن محمد صادق علیہ السلام]

۱۰۳

صولی صاحب ادب الکتاب ، ۸۰

صہبہ الدین اصہبہانی ، ۳۶

طاہر کبری رادہ [= احمد بن مصطفی] ،

۶۲ ، ۵۸

طاہر فصل ، ۹۵

طبرسی [ابوعلی فصل بن حسن مؤلف

تفسیر مجمع البیان] ، ۷۸

طہر شاعر عرب ، ۸۴

طہر الدین ابو الحسن بن ابی القاسم سہمی ، ۹۰

عبدالرزاق مناوی ، ۵۰

عبد اللطیف گیلانی [ملا] ، ۱۴۰ ، ۱۵۰

عبدالملک بن مروان ، ۸۷

عبدالواحد اطرقانی اصہبہانی ، ۲۰

علاء الدین ابو جعفر ابن کاکوہ ، ۲۰ ، ۲۱

علاء الدین حسین جہانسور عوری ، ۲۰

علی بن حسام ہندی ، ۵۰

علی [بیہ الف] ، ۷۱

علی بن عیسی حرامی ، ۳۴

علیقہی خان شاملو للہ شاہ عباس ، ۱۳

عمید [دکتر موسی استاد دانشگاه] ، ۲۴

عیسی ، ۹۱

عیاش الدین مصور بن صدر الدین محمد

دشتکی شراری ، ۱۱ ، ۱۳

فارابی [ابوہریر معلم ثانی] ، ۲۲

کفایۃ التعلیم در	شرح بیست باب ملا مظفر - م ۲۵۰۷
عر	شرح حساسۃ ابی تمام ۸۵۰
گلستان سعدی :	شرح نعیمی در طب - م ۳۳
کلیات قانون ابو	شذرات الذهب : ۲
کلیله و دمنه بهرا	شرف العلوم محمود حسینی ۴۰
کبر العارفين :	شعای ابوعلی سینا : ۲۳ - م ۳۳
کبر العباد فی شر	شمس الآفاق فی علم الحروف والافاق ۵۸
کبر العرفان ماضل	شمس المعارف الکبری شیخ احمد بن ابی : ۵۸
کبر القاصدين :	صباح اللغه ۸۵۰، ۴۰
کنز اللغه = کبر	صباح اللغه : ۱۰۲
کبر المعانی ۶	طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه : ۹۰، ۲۰۱
کبر المعرفین :	۲۰، ۱۸
کبر المعرفین ۱	طهرنامه از رسائل منسوب بشیخ ۲۱
کبر المعاوض : ۱	عالم آرای عناسی ۱۵۰، ۱۴
کبر الموحدين :	علائق [= حکمت علائق] ۲۰
کبور الاولیاء در	علم النفس [= فصول ابوعلی سینا] :
کبور الحقایق فی	۲۱، ۱۷
کبور الذهب فی	فارسنامه ناصری : ۱۳
کبور العقه ، ۵	فرهنگ اسدی ۷۵، ۸۱، ۸۳، ۹۴
کبور المعرفین	۹۶
	فرهنگ احسن آرا ناصری : ۷۵
	فرهنگ جهانگیری : ۷۵، ۸۱، ۹۲
	فصول ابوعلی [= علم النفس] ۲۱، ۱۷
	فهرست ابن ندیم : ۱۰۱
که المراد می‌ود	قاموس فیروز آبادی : ۴، ۴۱، ۷۴، ۸۲
	قانون ابوعلی ۳۳
که المراد فی عل	قراصۃ طبیعیات منسوب بشیخ رئیس : ۲۱
ش	کامل ابن اثیر : ۲، ۸۸
کفیه الاشتاق فی	کشف الطنون ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲
	۶۲، ۵۸، ۱۷

فهرست اسامی کتب (۱)

تفسر کبر امام حجر رازی ۷۸	الآثار الباقیه ابوریحان ۴۸۱
التهیم لاوائل صناعة التجهيم ابوریحان	ابن حنکاء (= ومیات الاعیان) ۸۸۰۹
سروبی، ۷۰۰۴۹۰۱۷ - ۲	ابوریحان نامه، تألیف نگارنده ۴۷۰
۲۹۰۲۸۰۲۵، ۴	ادب الکتاب صولی ۸۰
تکسیر دایرة ارشدین ۶۵	اساس اللامعه رحمشری ۸۷۰
جامع العلوم امام حجر رازی [= سینی] ۷۲۱	اسد العامة فی احبار الصحابة ۸۸۰
حرف ثقیل منسوب ابوعلی سینا ۲۱	اشارات ابوعلی سینا ۲۷۰۲۶۱
حودیه ۲۱	اسباب سمعی ۱۸۰
جهان داش مسعودی ۱۷۰	اصناف ابوعلی سینا ۲۰
حکمت علائیه [= دانشنامه ابوعلی سینا] ۱۰	بحار الانوار مجلسی ۷۸۰
حل المشكلات ابن ساوخی ۱۶۰۱۲ - ۹م	بحر الوقوف فی علم الاوقاف والحروف ۵۸۰
حیل بنی موسی ۳۳۰	برهان قاطع ۹۶۰۸۱۰۸۰۰۷۵۰
دانشنامه علائیه [= حکمت علائیه] ۱۰	بوستان سعدی = سعدی نامه ۸۲۰
۳۲۰۲۰۰۱۰	تاج العروس در شرح قاموس ۸۲۰۴۱۰۴۰
دلیل المتبحرین - ۲	تاریخ اصفهان تألیف حلال الدین همایی ۲۰
دحیره حوارر مشاهی ۱۷۰	تاریخ الحکماء اشکوری ۹۰
دیل کشف الطلوع ۶۰	تاریخ الحکماء ابن قطعی ۹۰
روصات الحبات میرزا محمد باقر چارسویی	تاریخ الحکماء شهرروری ۹۰
اصفهان ۱۲۰	تذمة صواب الحکمه ۱۸۰۹۰۰۱۰
سینی [= جامع العلوم وحرارای] ۷۳	تحفه حکیم مؤمن ۷۴۰
السر المکرم امام حجر رازی ۳۱۰	تفسر مجمع الناب طوسی ۷۸۰
سلم السموات ابوالقاسم کاروبی ۱۲۰۱۱	تفسیر تنیان شیح طوسی ۷۸۰
شرح اشارات امام رازی ۲۹۰	تفسر ابوالفتح رازی ۷۸۰

۱ - در این فهرست بیرهمان روش رفته ایم که در اسامی اشخاص گفته شد یعنی بحسب شماره های صفحات مقدمه را می نشان و سپس صفحات متن و حواشی را با نشان [م] آورده، و این علامت (=) را برای ارجاع برگزیده این

فهرست لغات و اصطلاحات (۱)

آسون	حادو	رقبه کزدم	مثثه آتشی
اتصال کواکب	حرع	رواقی	مثثه بادی
احتماع	حزمک	در حروف	مثثه حاکی
احتراق	چشمارو	رکوة اعداد والواح	محاسنه کواکب
ارباب ایام و لیالی	چشم پیام	سعد اصغر	محس الواح
ارباب ساعات	چشم بند	سعدا کبر	مرتج *
اساس حروف	چشم رد	سون	مسح الواح و اعداد
اصول	چشم مسا	شرف ستارگان	معاده
اصولی	چهل و یک اسم الله	شرف شمس	مترم
اقامت سارگان	حجاب	صعب کواکب	معین
اقتران	حرر	طایع ارسه	معیون
امتراح کواکب	حروف طایع	عارف	مقاله کواکب
اندحسیدن	حروف عناصر	عاین	محس اصغر
انصراف کواکب	حانه ستارگان	عریه	محس اکبر
اوسون	حرره	عوده	نشره
سط	حرمک	فرهست	بطرسد
پیت کوکب	دایره انتث	فلسوف اشراقی	بطر سعد
پینه حروف	* اتحاد	فلسوف مستائی	بطر قرایی
پر کردن لوح	* احدش	فاهنده ترتیب ریاضی	بطر محس
تثلیث	* اجهب	قوت کواکب	بطیره حروف
ترسع	* ادعی	کزدم امسا	برنگ
تصدیس	* اهظم	کبر	هوط ستارگان
تصاد کواکب	* ایقع	کود	ودعه
تعوید	دوایر حروف	لوح اعداد و حروف	وفق اعداد و الواح
تکسر اعداد	دوستی و دشمنی سارگان	مار امسا	پوست باصطلاح
تکسیر حروف	رامی	متکلم	اطتای قدیم
تمییه	رحمت کواکب	مثث اعداد والواح	
تدل	رطوت باصطلاح اطا	مثثات بروج	
توله	رقبه	مثثه آبی	

۱ - مقصود کلماتی است که در مقدمه و حواشی تفسیر شده است برای شماره صفحات
رجوع شود به مهرستهای پیش.

لسان العرب : ٨٤٠٨٢، ٧٩، ٧٧، ٤	مفتاح التَّعَادِه ومصباح السِّيَادِه طَلاش
١٠٢٠٨٨٠٨٦، ٨٥	کَرِي رَاذِه ٦٣، ٦٢، ٥٨
مبدأ ومعادير رسائل منسوب بابو علي سينا : ٢١	١٠٠٠٩٩٠٩٨، ٨٨
المثل السائر اس اثر : ٨٩	منتهى الارب : ٨٨، ٧٩، ٧٤
محلّة فر هنگستان ٧٠	المسجد لعت : ٨٩، ٧٩، ٤
مجمع البحرين لع ٨٥	مهج الدعوات سيدان طاوس : ١٠١٠٧٨
محاسن مافروحي : ٢	نص ارسائل فارسي اس سينا : ٣٢، ٣٠
معراج نامه منسوب بشيخ : ٢١	نجات ابو علي سينا : ٢٣
معرفت اسطرلاب علي بن عيسى حرايي : ٣٤	نهایه اس اثر : ٨٨٠٨٦، ٨٥، ٧٧
معرفت تقويم محمد بن صفار : ٣٤	ولدنامه [مثنوی ولدی] ٩٩

۱۴	ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (تصحیح آقای مختمی مینوی	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (تصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه)	—
۱۶	رسالهٔ نفس ابن سینا (تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	—
۱۷	رساله در حقیقت و کیفیت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مستنات ابن سینا (تصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	—
۱۸	رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (ناشر همه و حواشی و تعلیقات آقای دکتر علامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۱۹	رسالهٔ معراج نامهٔ ابن سینا (تصحیح آقای دکتر علامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۰	رسالهٔ تشریح الاعضاء (چون پس از تحقیق معلوم شد که این رساله از شیخ رئیس نیست ابن‌حمس آثار ملی از چاپ آن صرف نظر کرد)	—
۲۱	رسالهٔ قراصهٔ طبیعیات منسوب به ابن سینا (تصحیح آقای دکتر علامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—
۲۲	طهر نامهٔ منسوب به ابن سینا فارسی (تصحیح آقای دکتر علامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	—

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱	فهرست مختصری از آثار و انبیه تاریخی ایران	شهریورماه ۱۳۰۴
۲	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسور هر تسفلد)	مهر « «
۳	شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هر تسفلد)	شهریورماه ۱۳۰۵
۴	کشف دولوح تاریخی در همدان (تحقیق پرفسور هر تسفلد ترجمه آقای محتسی مینوی)	اسفند « «
۵	سه خطابه در باره آثار ملی و تاریخی ایران (ار آقایان فروعی و هر تسفلد وهابی نال)	مهر ماه ۱۳۰۶
۶	کشف الواح تاریخی تحت خمشید (پرفسور هر تسفلد)	اسفندماه ۱۳۱۲
۷	کنفرانس آقای فروعی راجع بقردوسی	بهمن ماه ۱۳۱۳
۸	تحقیق مختصر در احوال و زندگی فردوسی (بقلم فاطمه حاتم سیاح)	۱۳۱۳
۹	تحلیل ابوعلی سینا در پیمین دوره احلاسه یونسکو در فلورانس	اسفندماه ۱۳۲۹
۱۰	رساله خودشه اس سینا (تصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	« «
۱۱	رساله نص اس سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد داشگاه)	« «
۱۲	رساله منطق دانشنامه علائی اس سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد داشگاه)	۱۳۳۰
۱۳	طبیعیات دانشنامه علائی اس سینا (تصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد داشگاه)	۱۳۳۱

فهرست مندرجات رساله كنوز المعزمين

۱۰۳-۱	مقدمه
۳۵-۱	متن رساله
الف - ح	فهرست مطالب مقدمه
د	فهرست مطالب متن و حواشی طبع اول
هـ	فهرست مطالب طبع دوم
و - ط	فهرست نام اشخاص
ی - یب	فهرست اسامی کتب
یح	فهرست لغات و اصطلاحات
ید - یو	فهرست انتشارات ابن‌حسن آثار ملی

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۳	رساله فارسی کنورالمعمرین ابن سینا (تصحیح آقای حلال الدین همائی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رساله حرّ ثقیل ابن سینا (تصحیح آقای حلال الدین همائی استاد دانشگاه) .	—
۲۵	رساله محی بن یقطان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن اربکی ارمعصران ابن سینا (تصحیح آقای پروسور هائری کرین)	—